

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

حقیقت خورشید

نگارش هایی روی دیرینه گی، اصالت و اهمیت کلمات «افغان» و «افغانستان»

دکتر شمس مصطفی اعجازی

Ketabton.com

به نام آفریده کاربی همتا

حقیقت خورشید

(مجموعه ی تحقیقی پیرامون افغان و افغانستان)

گردآورنده:

مصطفی عمرزی

چاپ اول

۱۳۹۲ شمسی

مشخصات

نام	: حقیقت خورشید
	(مجموعه ی تحقیقی پیرامون افغان و افغانستان)
گردآورنده	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین	: م.ع
شمار صفحات	: ۲۵۸
زبان ها	: پشتو و دری
ناشر	: گردآورنده
نوبت نشر	: اول
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
محل چاپ	: مطبعه ی انتشارات میوند (بام)
سال	: ۱۳۹۲ شمسی

حق نشر برای گردآورنده، محفوظ است!

در صفحات این کتاب

صفحه

- ۱- نیاز به تبیین اصالت ها / مصطفی عمرزی..... ۱
- ۲- افغان و افغانستان / علامه عبدالحی حبیبی..... ۵
- ۳- افغان و افغانستان / پوهاند عبدالاحمد جاوید..... ۱۵
- ۴- پیشینهء تاریخی واژهء «افغان» / مهدی زاده کابلی..... ۳۴
- ۵- پیشینهء تاریخی واژهء «افغانستان» / مهدی زاده کابلی..... ۴۸
- ۶- ریشه یابی کلمهء افغان / حامد نوید..... ۵۹
- ۷- ریشه یابی کلمهء افغان از دیدگاه زبان شناسی، اسطوره شناسی و تاریخ / زمان ستانیزی..... ۶۹
- ۸- افغان و پشتون در پرتو تاریخ / شهسوار سنگروال..... ۷۴
- ۹- افغان معادل «اوغان» نیست، افغانستان معادل «اوغانستان» نیست / سید حمیدالله روغ..... ۸۱
- ۱۰- اوغان (یوه تحقیقاتی خیرنه) / عبدالباری جهانی..... ۹۱
- ۱۱- نام های کهن و اساطیری هندوستان و افغانستان در نزد هندوان و ایرانیان / جواد مفرد کهلان..... ۱۰۹
- ۱۲- تحقیقی در مورد نام افغانستان / داوود عطایی کندهاری..... ۱۱۶
- ۱۳- خراسان، ایران و افغانستان / کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی..... ۱۳۶
- ۱۴- آیا افغانستان یک نام جعلی است و آیا می توان قوم پشتون را نابود کرد؟ / کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی..... ۱۷۶
- ۱۵- افغان، افغانی، افغانستان / خلیل الله معروفی..... ۱۸۷
- ۱۶- پاینده باد افغانستان / میر عنایت الله سادات..... ۲۰۹
- ۱۷- پاسخی به فرزندان ناخلف کشور که می خواهند نام «افغانستان» به «خراسان» تعویض شود / استاد سید خلیل الله هاشمیان..... ۲۳۳
- ۱۸- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۵۳

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱ /

نیاز به تبیین اصالت ها

ناهنجاری های اجتماعی، مُعضل های پاپیچی هستند که هنگام بروز، در کنار ده ها مشغله، گاه مردم را در سر گریانی «کی استیم» و «چرا باشیم»، در بی نهایت دشواری، قرار می دهند.

در پایان بُرهه های بدبختی، خرسند و مسرور از تمام جهان استقبال کردیم، اما از درس هایی که از مواجهه با بیگانه گان داشتیم، نیاموختیم که وقتی سخن از بیگانه باشد، هیچ تفاوتی میان بین المللی، منطقه یی و داخلی نیست. به زودی به جای خواسته های برحق ملت، تریبون، تلویزیون، رادیو، رسانه و برنامه در اختیار مردمانی قرار داده شدند که بیشتر نیازمند نان، کار، خانه، زمین، آب و امنیت بودند.

زاده گان بحران که با حمایت اجانب، خود را نماینده گان مردم جا زده بودند، حتی دست آویز های رسانه یی را نیز می ربایند. بنابراین، تشویق می کنند که گویا ریشه ی تمام درد های ملت، تاریخی اند و باید «کورکورانه» و بدون اندیشه، نخست خود را بازخوانی و بعداً به فکر خانه باشند.

تجربه ی مواجهه با خارجی و بیگانه در کنار ناهنجاری های گوناگون، اما باعث شد، آن لایه های جامعه ی ما خوب تر شناخته شوند که عملاً آشکار کردند از هر بیگانه ای بیگانه تر اند.

تاثیر گذاری و ساحه ی پوشش رسانه ها، بر کسی پوشیده نیست. از طریق آن ها، تکان برگ های درختان نیز حس می شود. زمانی که این وسیله در اختیار عداوت پیشه گان قرار بگیرد، چه چیز های را نمی توان احساس نکرد؟

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲ /

در هیچ کجای دنیا، حدودی یافت نمی شود که جهت ادعای قومی و توهم تاریخی، ملک و ملتی را به چالش نکشند. ایران، پاکستان، کشور های آسیای میانه و ده های نمونه ی دیگر که مُعضلات منطقی ناهنجار اجتماعی و تباری دارند، الگوی هایی اند که به خوبی تعریف می کنند، تنازع اجتماعی، منوط و ویژه نیستند.

افغانستان ما که به توفیق پروردگار از هر گذر، پیشینه دارد و نام های افغان و افغانستان، عزیزتر از هر مقالی پُر شکوه تر اند، اگر گاه دچار تقابل خصم می شوند، بیشتر در خلای ناآگاهی است.

ما از کمترین گزند ستیز قومی، آسیب دیده ایم، اما چون این مُعضل، زمینه ساز مداخله ی بیگانه می باشد، هیچگاه خاتمه نیافته است. در واقع همین بُعد مساله، از عواملی شمرده می شود که دشمنان با تمرکز بر آن، خواسته اند مردم را با افکندن در توهم تاریخ، عقب نگه دارند.

با وارد شدن در تنازعات سیاسی، فرهنگی، عقیده یی، قومی و اجتماعی، از همان آغاز متوجه خلا هایی شدم که بی نهایت ژرف شده بودند. در کشوری با واقعیت و عظمت افغانستان، افغان ستیزی در زمینه ای صورت می گیرد که در برابر کثرت نشرات ضد افغانی، حتی یک کتاب مستقل نداشتیم. شاید آرامش مردم در یک بستر واقعی که بیش از هر تاریخی، خود را در آن می یافتند، نیاز به تبیین افغانی تاریخ را برجسته نمی کرد؛ زیرا مردمی که در این جا زنده گی می کنند، با ذهنیت افغان زنده شده اند و با این خاطر رفته اند؛ اما نوع دیگر تعدی، مداخله و تجاوز که از هجوم فرهنگی نیز اشباع می شود، ناگهان افغان ستیزی را به حربه ای مبدل می کند تا با کاهش شان مردم ما، جغرافیایی گسسته شود که در چهار اطراف آن، همسایه گان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳ /

مغرض، پس از اتحادشوروی، زوال قدرت ترکان ایران و ناکامی نسخه ی ناسیونالیسم پاکستانی، صورت های قومی کشور های آسیای میانه، فارسیسم ایران و اخوانیسم سیاسی پاکستان، بر مصایبی بیافزایند که پس از هفت ثور، بروز کردند.

برای این که غایه ی تعدی، به راحتی برآورده شود، تحریف افغانستان، از اولویت ها شمرده شده است. در واقع، وجود یک آدرس معتبر که در جهان به نام یک واحد سیاسی تسجیل شده، اگر رویت تاریخی واضح داشته باشد، هرگز اجازه نمی دهد، مردمان آن در زمینه هایی تحلیل بروند که فاقد ذهنیت های تاریخی استند.

افغان ستیزی، به حربه ی مخربی مبدل شده است تا با تحریف آن، اذهان مردم ما در چهار راه انتخاب، در کشور های همسایه تحلیل برود. دیدیم که مقولات پست و کثیف خراسانی و فارسی را با چنان شدتی دنبال می کنند که در سوی دیگر، با تحریف تاریخ افغانستان، تلاش کرده اند با تخریب روبنا، به زیربنایی برسند که بیشتر جنبه ی توهم دارد.

نیاز به تبیین اصالت ها، این کتاب را پیشگام ساخته است؛ هرچند از ساخته های چند گونه متأثر است، اما همه مشهر اند که افغان و افغانستان، دیرینه اند. مجموعه تحقیقات کتاب حقیقت خورشید، همه به عمق تاریخی می رسند؛ اما تفاوت این بازخوانی در این است که واحد سیاسی کنونی، زاده ی چند سده ی پسین نیست؛ زیرا رد آن در تاریخ باستان، وضاحت دارد. به این دلیل، آن چه در برابر هموطنان قرار داده می شود، نخستین اثر مهم مستند است که از شان ما در تاریخ دفاع می کند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴ /

در این کتاب به صراحت، منطقی و برهان در می یابیم که پاسداری از هویت افغانی، مرادف رفاه، حیثیت، آزادی و کرامت ماست. اگر با چنین هویتی شناخته نشویم، سهم ما در جغرافیای منطقه، تحلیل در لجنی ست که به نام چند کشور مصنوعی همسایه، از تحریف تاریخ ساخته اند. آیا پاکستان، تاجکستان، اوزبکستان، ترکمنستان و توهم ایران که از دروغ های شعوبی ساخته شده اند، قدیمی تر از افغانستان می باشند؟

۸۰ سال پاکستان، ۳۰ سال کشور های آسیای میانه و یک سده حضور مجوس در ایران، بدتر از برداشت ناقلینی ست که از افغان ستیزی، تغذیه می شوند.

در کتاب حقیقت خورشید، ضمن مرور تاریخ، اصالت و دیرینه گی کلمات افغان و افغانستان، جنبه هایی نیز تبیین می شوند که چرا در پی حذف هویت و اصالت ما برآمده اند؟ اگر خود را شناسیم و در تردید آن، نفی شویم، حتی تاجکستان فقیر و پاکستان حقیر نیز جاذبه می یابند.

امیدوارم پس از این حقیقت خورشید، هموطنان فرهنگی ما همت کنند و حقایق روشن دیگر افغان و افغانستان را به کثرت نشراتی برسانند. مردم ما برای وقایه، تحفظ و پاسداشت هویت و مملکت، نیازمند آگاهی های بیشتر اند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۲/۱/۶ خورشیدی

کارته ی آریانا- کابل

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵ /

افغان و افغانستان

علامه عبدالحی حبیبی

کلمهء افغان که امروز نام ملی تمام مردم افغانستان است و یک واحد مستحیل الانفکاک را در تحت تمام شروط تاریخی و اقتصادی و اجتماعی در قلب آسیا نماینده گی می کند، نامی ست که لااقل ۱۷۰۰ سال سابقهء تاریخی و اصالت ملی دارد.

برخی از مردم در داخل و خارج تصور می کنند که این نام ها بعد از تاسیس مجدد دولت افغانی به دست احمد شاه ابدالی در قرن ۱۸ رواج یافته اند و هموطنان ما که از جریان های تاریخی اطلاعی ندارند، همواره از من می پرسند که آیا این نام ها تاریخ کهن دارند یا نه؟ بنابراین در این گفتار به اختصار تمام این موضوع تاریخ ملی خود را تقدیم خواننده گان ارجمند می نمایم.

نام افغان تا جایی که به من معلوم است در تاریخ، سابقهء طولانی دارد که همدین سرزمین بین جریان دو رودخانهء بزرگ هلمند، مردمی به این نام زنده گانی داشته اند به این تفصیل که بیست سال قبل هیئت باستان شناسان موسسهء شرقی شیکاگو در نقش رستم شیراز، بین سنگ نوشته های آن جا در کعبهء زردشت، یک کتیبه را به دو زبان پهلوی اشکانی (پارتی) و یونانی کشف کردند که آن را شاپور اول پادشاه دوم خاندان ساسانی، بعد از ۲۶۰ م و شکست و گرفتاری امپراتور روم والیرین (۱) در جنگ ادیسه در این جا بر سنگ های دیوار بنای کعبهء زردشت، نوشته است. چون شاپور اول در سنه ۲۷۳ م مرده، پس تاریخ نوشتن این کتیبه را ۱۳ سال بین ۲۶۰ تا ۲۷۳ م تعیین

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۶ /

کرده اند (ترجمه ناقص فارسی این کتیبه در گزارش های باستان شناسی جلد ۴ ص ۱۸۱ به بعد، طبع شیراز از ۱۳۳۸ ش، دیده شود).

در این کتیبه در بند دوم، نام شهر پشکابور (۲) به حیث سرحد نهایی شرقی کوشان خساطر (۳) یعنی مملکت کوشان مذکور است که آن را باکسیاپوروس یونانی و پو-لو-شا-پو-لوهیون تسنگ چینی و پرشاپور- و پرشاور، مورخین دوره اسلامی تطبیق کرده اند و در قسمت ۶ همین کتیبه در جمله رجال سلطنت شاپور، نام وینده فرن ابگان رزمه ود (۴) مذکور است که سپرنگ لینگ (۵) نام محقق، بار اول این کتیبه را خواند و در مجله سامی امریکا در سال ۱۹۴۰ مقالاتی نوشته و کلمه دوم ابگان را حتماً با نام افغان کنونی تطبیق کرد و هم گوید که با نام شاپور سوم پادشاه ساسانی که هفتاد سال از ۳۰۸ تا ۳۷۹ م حکم رانده، صفتی و لقبی به شکل اپکان Apakan مذکور است که این کلمه را هم می توان از قبیل همان ابگان سابق الذکر شمرد که به طور صفتی، مسوغ دلاوری و رشد و نجابت و یا رشته های نژادی آورده شده باشد و همین موضوع است که برخی از مورخان مانند سر اولف کیرو را به فکر بودن اسلاف درانیان و یوسفزائیان در جمله سران دربار ساسانی هم افکنده است (رجوع به کتاب انگلیسی پتان ها، ص ۸۰) و ما نام مذکور را وینده فرن افغان بد یعنی وینده فرن سالار جنگ افغان، گفته می توانیم که شاید یکی از سپه سالاران افغان باشد.

در شاهنامه فردوسی هم دوبار نام آوگان آمده که از سپه کشان عصر فریدون بود:

سپهدار چون قارن کاوگان
سپه کش چو شیروی و چون آوگان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷ /

(ص ۱۱۰ ج ۱ شاهنامه طبع ماسکو)
در همین داستان فریدون، جای دیگر چنین گوید:
همه گرد ایوان دو رویه سپاه
بزرین عمود و بزرین کلاه
سپهدار چون قارن کاوگان
به پیش سپاه اندرون آوگان

(ص ۱۱۶ ج ۱)
اگرچه داستان های شاهنامه حجیت تاریخی ندارند، ولی برخی از حقایق کهن هم در آن نهفته است. مثلاً در همین ابیات از قارن ذکر رفته که خاندان قارن یکی از خاندان های اشرافی دوره اشکانیان بود و در سنه ۵۰ م، فرمانروای اشکانی بین النهرین کارنس Carenes نام داشت (رجوع به مقاله ویس و رامین مینارسکی، ص ۴۳۱، طبع تهران، ۱۳۳۷ ش).
این آوگان هم به همان ابگان عهد ساسانی می ماند، ولی در روایات قدیم سپه کش، فریدون بود که او را منسوب به آوه دانسته اند؛ نام پهلوانی پسر سمکنان. یوستی آلمانی در کتاب خود «نام های ایرانی» گوید که آوه، اصلش از اوستائی است به معنی مهربان و دستگیر (فرهنگ شاهنامه، ص ۱۲، طبع تهران، ۱۳۲۰ ش)؛ ولی در خود شاهنامه، این دو نفر از پهلوانان عصر کیخسور اند که در جنگ بزرگ او با افراسیاب، چنین نام برده می شوند:

چو کیخسرو آن رزم ترکان بدید
که خورشید گشت از جهان ناپدید
سوی آوه و سمکنان کرد روی
که بودند شیران پر خاشجوی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸ /

(شاهنامه، ص ۲۸۱ ج ۵)

به هر صورت از این تذکار چنین پدید می آید که آوه- آوگان در روایات قدیم آریائی و شاهنامه ها جای داشت و اگر به قول یوستی، اصلش را از اوستایی بدانیم، معنی آن مهربان و دستگیرنده خواهد بود که چنین نامی درخور پهلوانان قدیم بوده و اگر پسان تر نام قومی و جمعیتی شده باشد، بعدی ندارد.

باری اگر ذکر کلمات ابگان و اپگان و واوگان را در روایات قدیم و بقایای عهد ساسانی، اهمیتی درخور اعتبار داده شوند و چنانی که سپرنگ لنگ و اولف کیرو بدین تمایل اند، پس می توان ادعا کرد که نام یا صفت افغان به شکل ابگان واپه کان از قرن سوم میلادی هم مورد استعمال و شناسایی شاهنشاهان و اهل اداره و فرمانروایان بوده است و این سند را تاکنون قدیم ترین سند قدمت این نام ذکر توان کرد که اوگان روایات باستانی هم شبیه آن است.

دومین سند کهن تری که از ذکر این نام در دست داریم، مربوط کتب و آثار باقیه هندی است که این نام را به شکل اوه گانه (۶) که نزدیک به همان شکل ابگان واپه گان عهد ساسانی است در آثار هندی به تفصیل ذیل می یابیم.

ورها می هیرا (۷) منجم و شاعر هندی است که در اواخر قرن پنجم میلادی در راجین هند به دنیا آمد و در حدود ۵۰۵ م، شهرت تمام یافت. کتاب عمده او پنجه سیدهانیکا (۸)، خلاصه ای از پنج کتاب علم نجوم بود و هم او کتابی منظوم در احکام نجوم دارد که در آن از سنگ های نفیس و جغرافیای هند و موضوعات کارآمد دیگر بحث کرده است و آن را بهرته

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۹ /

سنه‌یته (۹) نامند که در ابیات ۱۱-۶۱ و ۱۶-۳۱ آن، نام افغان به شکل اوه گانه (۱۰) مذکور است و قراری که محقق فرانسوی مسیو فوشه در کتاب راه قدیم هند و باختر به تکسیلا (طبع پاریس ۱۹۴۷، صص ۲۳۵-۲۵۲، نوت ۱۷) شرح داده، این ذکر قدیم افغان در اواسط قرن ششم می باشد، زیرا ورها میهیرا منجم هندی در ۵۸۷ م از جهان رفته است و گویند که اطلاعات نجومی او مبداء یونانی داشت و به کروی بودن زمین قایل بود و دو کتاب او را بوریحان بیرونی به عربی ترجمه کرده و بنابراین شهرت و ثقت او همواره مورد اعتماد دانشمندان بوده است. بنابراین، سند تاریخی کلمهء افغان، نزد هندیان لااقل ۱۴۰۰ سال قبل هم شهرت داشته و مولفان هندی آن را ذکر کرده اند.

در قرن های قبل از اسلام، شهرت نام افغان را در دو سند قدیم، غرباً در پارس ساسانی و شرقاً در هند شنیدید و ما می دانیم که در همین زمان دین بودایی در افغانستان شرقی و شمالی رواج داشت و معابد بزرگ بودایی در بلاد افغانی مانند بلخ، قندوز، کاپیسا، هده، لغمان و غزنه تا قندهار کاین بود. چون مردم چین نیز دیناً بودایی بودند، بنابراین، زایران بودایی چینی همواره بدین دیار به قصد تبرک و زیارت آمد و رفتی داشتند. یکی از این زایران که در نصف اول قرن ۷ میلادی، مقارن ظهور اسلام، اما پیش از فتوح اعراب به افغانستان آمد، هیون تسنگ است که به تاریخ اول اگست ۶۲۹ م از لیانگ چو حرکت کرد و ۵ مارچ به سمرقند و به ۲۰ مارچ به خلم رسید و از راه پُر برف هندوکش، روز دهم می به کاپیسا رسید و تا آخر تابستان در این پایتخت کابل شاهان بماند و بعد از آن سفر خود را چنین دوام داد:

۱۵ اگست: لغمان با توقف سه روز.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰ /

۲۰ اگست: نگرهار با توقف دو ماه.

۱ نوامبر: گندهارا که بعد از آن از اول دسمبر در صفحات پشاور بود و در اول جنوری سال ۶۳۱ م در مجاری علیای دریای سند سفر کرد دو روز. ۱۰ اپریل: به تکسیلا رسید.

او مدت ۱۲ سال در هند ماند و در راه بازگشت، روز دسمبر ۶۴۳، واپس به تکسیلا آمد و باز بلاد ذیل افغانستان را دید:

۲۵ دسامبر: گذر از دریای سند به وسیله فیل.

۱۵ مارچ ۶۴۴ م: رسیدن به لغمان و توقف با شاه این جا مدت یک ماه.

۱۵ جون: رسیدن به فه-له-نه یعنی بنون.

۲۰ جون: رسیدن به او-پو-کین.

۲۵ جون: تساو-کیو-تو (غزنه).

۱ جولای: اورتسپانه توخاره.

۸ سپتامبر: بدخشان.

۱۲ دسامبر: پامیر که بعد از آن به یارکند و ختن گذشت.

سفرنامه هیون تسنگ به نام سی-یو-کی یعنی خاطرات ممالک غربی شهرت داشته و از چینی به انگلیسی ترجمه و بارها طبع شده است که یک قسمت این کتاب گرانها، معلومات بسیار مغتنمی از اوضاع جغرافی، دینی، سیاسی و اجتماعی آن وقت مردم و بلاد افغانستان دارد و هنگامی که وی در بازگشت خود از هند به ولایت فه-له-نه یعنی بنون می رسد، در صفحه ۲۶۵ جلد اول سی-یو کی (ترجمه انگلیسی)، سرزمینی را به نام او-پو-کین (۱۱) بین بنون و غزنی به طرف شمال غرب فه-له-نه و جنوب شرقی غزنی

ذکر می کند که پیش از او زایر دیگر چینی فاهیان آن را به نام لو-ئی یعنی روه (۱۲) آورده بود. (۱۳).

این او-پو-کین را محققان و مخصوصاً جنرال کنگهم نویسندهء جغرافیای قدیم هند (ص ۸۹) با کلمهء اوگان (افغان) تطبیق می دهد و گوید که هیون تسنگ، زبان این مردم را هندی نمی داند، ولی به قول او دارای شباهت های کوچکی با زبان های هندی بود. بنابراین، شاید مراد زبان پشتو باشد. چون او-پو-کین چینی عین هجا های ا-او-گان کهن را دارد. باید با حتم گفت که مراد همین افغان است که اکنون هم همین سرزمین بین دریای سند و غزنه، مسکن قایل قدیم و اصیل افغانی در ولایت پختیا و ارگون و غزنی است و چون هیون تسنگ از بنون به غزنه آمده، لابد از همین کوهسار کرم و گومل به ولایت پختیا گذشته که مسکن او-پو-کین یعنی افغان بود و به همین نام خوانده می شد.

در زمان قبل از اسلام، راجع به نام افغان، همین سه سند قدیم ساسانی، هندی و چینی داریم و بعد از این در دورهء اسلامی، همانا ذکر این نام در کتب دری و عربی مکرر می آید که ذکر قدیم تر آن در حدودالعالم تالیف ۳۷۲ هـ از طرف یک نفر جوزجانی گم نامی ست که مینارسکی دانشمند فقید او را از خانواده و یا مربوطین دربار آل فریغون جوزجان می شمارد و در این کتاب ذکر افغان در چندین مورد آمده است و بعد از آن محمد بن عبدالجبار عتبی در تاریخ یمنی، افغان را در وقایع عصر سبکتگین و آل او بارها ذکر می کند و حتی ابن اثیر در الکامل آن را با املائی قدیم ابغان هم می آورد و مورخان مابعد مانند فخر مدبر در آداب الحرب و الشجاعة و قاضی منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری و حمدالله مستوفی در تاریخ

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲ /

گزیده و محمد قاسم فرشته و دیگران هم از قبایل افغان و اوغانی، بارها ذکر کرده اند.

اما در بارهء کلمهء افغانستان هم توان گفت که این نام محدثی نیست که در عصر احمدشاه ابدالی، خلق کرده باشند، بل که قرن ها قبل از او یعنی ۷۰۰ سال پیش از این موجود و مستعمل بود و ما در تاریخ هرات سیفی هروی تالیف حدود ۷۲۱ هـ می بینیم که وی همین سرزمین های شرقی افغانستان را تا مجاری سند به نام افغانستان می خواند و از این بر می آید: در زمانی که هرات پایتخت آل کرت بود و مملکت بعد از سپری شدن دوره های وحدت سیاسی غزنویان و غوریان به سبب تجاوز چنگیزیان، به سوی تجزیه و ویرانی می رفت، نام افغانستان در آن وقت هم رواج داشت، ولی نه با وسعتی که در زمان امپراتوری احمدشاهی کسب کرده بود.

در زمان تیموریان هرات، مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی هروی که در سنه ۸۱۶ هـ در هرات به دنیا آمده و یکی از دانشمندان و مورخان و رجال قضا و سیاست دربار هرات بود، تاریخ مطلع سعدین و مجمع بحرین خود را در سنه ۸۷۵ هـ نوشت. وی نیز در این کتاب افغانستان را با همان وسعت جغرافی که سیفی می شناخت، مکرراً مذکور می دارد که جزوی از مملکت وسیع تیموریان هرات به نام خراسان بود که معین الدین اسفزاری هم در روضات الجنات، افغانستان را مکرراً ذکر می کند.

هنگامی که بابر در سنه ۹۳۲ هـ از افغانستان به طرف هند می رفت و امپراتوری مغولیه هند را در دهلی بنا نهاد، در اکثر تواریخ دورهء آل بابر می بینیم که همین نام افغانستان به همان مفهوم جغرافی محدود خود زنده و مستعمل است و مردم این سرزمین همواره در مقابل قوای متجاوز و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳ /

امپراتوری تیموریان هند و صفویان ایران به جنگ زندگانی و ننگه داری آزادی خویش سرگرم اند تا که در نتیجهء مقاومت های طولانی دو قرن در همین افغانستان با قیام مردانهء میرویس و احمدشاه، باز به تجدید حیات و وحدت سیاسی از این خاک به مفهوم افغانستان بزرگ موفق آمدند و اینک ما اکنون نام های پُر افتخار ۱۷۰۰ سالهء افغان و ۷۰۰ سالهء افغانستان را مبداء افتخار و وحدت ملی و سوابق تاریخی خود می شناسیم. (۱۴) (۱۵)

پاورقی ها:

۱- Valerina

۲- Pashkibur

۳- Kushan-Khsatr

۴- سر اولف کیرو (پتان ها ۷۹)، این سه کلمهء کتیبه را از روی متن یونانی آن به حوالهء پروفیسور سپرنک لنگ (مجلهء سامی امریکا ۱۹۴۰) چنین نوشته: گوندیفر ابغان- رسمود: Goundifer

Abgan Rismaud.

ولی در ترجمهء فارسی آن که از روی متن انگلیسی پروفیسور سپرنک لنگ تهیه شده (گزارش های باستان شناسی، ج ۴، طبع شیراز) این سه کلمهء وینده فرن Vindapharn ابه کان-رزمی ید- است. در کلمهء اول که علم این سالار جنگ است، وینده فرن پهلوی و گوندیفر یونانی است. در کلمهء ابه کان در مقابل ابگان یونانی قرار می گیرد، اما کلمهء سوم به اغلب احتمال رزمه+پت= رزمه ود= رزم پت بود که پت=بد=بذ=ود=بید، املاهای مختلف یک اصل اند و به پتی قدیم ویدی و سنسکریت و اوستا (به معنی بادار و صاحب) بر می گردند.

املاهای رزمی ید در مقابل رزم+ود یونانی هم نظایری دارد. مثلاً طبری (ج ۱، ص ۶۸۳) گوید: در زمان بشتاسب کیانی، هفت سردار بزرگ بودند که یکی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴ /

از آن ها مهکایید در دهستان گرگان بود. چون کلمهء رزمه در پارسی باستان Razma و در اوستا Rasma به معنی صفت جنگ بود و رجه مطابق Raji سنسکریت (رده=صف) تاکنون هم در پشتو از این ریشه زنده است، پس رسمه+ود یا رزمی+ ید یا رزمه پت= رزم بد، سردار جنگ و سالار رزم باشد و املای رزمی ید هم قیاس بر مهکایید طبری صحیح خواهد بود.

۵- Sprengling

۶- Avagana

۷- Varaha-Mihira

۸- Pance Siddhantika

۹- Bhrita- Sanhita

۱۰- Avagana

۱۱- O-Po-Kien

۱۲- Roh

۱۳- در عصر شاهی دودمان ظهیرالدین بابر بعد از ۹۰۰هـ اکثر مورخان همین قسمت شرقی افغانستان را تا حسن ابدال، روه نامیده اند که محمد قاسم فرشته طول آن را از هرات تا حسن ابدال گوید و در ادبیات پشتو هم همین نام بسیار مستعمل است.

در حقیقت این نام از زمان بسیار قدیم آمده و در هندوستان، افغانان را روهیله و مسکن ایشان را روهیل کهند گفته اند که تا کنون هم در هند موجود است. در لهجهء پنجابی جنوبی ملتانی و بلوچی دیره جات روه به معنی کوه، عبارت از کوهسار غربی آن سرزمین یعنی سلسله کوه های سلیمان است (پتان ها، تالیف سر اولف کیرو، طبع لندن، ص ۴۳۹).

۱۴- این سال ها را من از روی اسناد یافته شدهء کنونی نوشته ام و حتماً نام افغان قدیم تر از این است.

۱۵- مجلهء آریانا، سال ۱۳۴۸، شمارهء ۳، صص ۱-۶.

افغان و افغانستان

پوهاند عبدالاحمد جاوید

کلمه ی «افغان» از قرن چهارم هجری و کلمه ی «افغانستان»، از قرن هفتم هجری به این طرف در متون عربی و دری، مکرر به کار رفته است؛ اما پیش از این تاریخ تا آن جا که تحقیق شده، نخستین بار این کلمه در یکی از متون هندی تالیف شده در اوایل قرن ششم میلادی دیده می شود. منجم معروف هندی ورها «مهیرا» در کتاب «برهات سمهیتا» از افغانان به صورت «آواگانه» یاد می کند.

۱. کمی بعدتر، جهانگرد معروف چینی هیون «تسانگ» از قبیله ای به نام «اپو کین» که در جبال سلیمان قرار داشتند، ذکر می کند.
۲. این دو مورد، قدیمی ترین مواردی اند که کلمه ی «افغان» به عنوان قوم یا قبیله در آن ها به کار رفته است.

۳. در مآخذ عربی، قدیم ترین جایی که اسم «افغان» در آن ذکر یافته، «تاریخ یمینی» تالیف عبدالجبار «عتبی» است. در یک جا می نویسد: «کشف سواد جیوشه ودانت له الافغانیه الخلیج» جرفادقانی در ترجمه ی این قسمت گوید: «جماعت افغانیان و خلیج که صحرانشین آن بقاع بودند، در جمله ی حشم ناصرالدینی منحصر شدند.»

۴. منینی، شارح «تاریخ یمینی»، این مطلب را چنین شرح می دهد: «(دانت) ای انقادت و اطاعت (له) ای الامیر (الافغانیه) هو قوم بلاد هم جبله قریبه من الترك صورت والادمه غالباً علیهم جبالهم قریبه من بامیان و هم موصون (موصوفون) بالدعارت و الشطارت ولم یدینو الامیر قبله لحصانه جبالهم و مناعه قلاعهم و قلالهم.»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶ /

ترجمه‌ی شرح چنین خواهد بود: افغانان از او (امیر) اطاعت کردند و سرزمین ایشان کوهستانی است. از نظر صورت، به ترک‌ها نزدیک اند و اغلب گندمگون. کوه‌های ایشان نزدیک به بامیان است و معروف به غارت و شطارت اند و قبلاً از امیری اطاعت نکردند به جهت کوه‌های حصین و قلعه‌ها و قله‌های منیع.

۵. عتبی، مکرر ذکر افغانیان کرده از جمله «العساكر الافغانية»، سپس جایی که از استیلای سلطان محمد بر تخارستان سخن می‌راند، گوید: «از اصناف ترک و خلیج و هند و افغانی و حشم غز، لشکر فراوان جمع آورد.»

۶. ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (متوفی ۴۴۰ هجری)، دانشمند بزرگ غزنه، شرحی در باره‌ی افغان در کتاب «فی تحقیق ماللهند من مقوله مقوله فی العقل اوامر دولته»، بدین ترتیب آورده است: «وفی الجبال الغربیه منها اصناف الفرق الافغانية الی ان تنقطع بالقرب من ارض السند...»

ترجمه‌ی آن این است که در کوه‌های غربی هند، برخی از طوایف افغان هستند که تا مجاورت دره‌های رود سند، سکنی دارند.

۷. بیهقی، تاریخ اغتشاش افغانان را در حوادث ۴۱۱ و ۴۱۴ ضبط کرده است. در سال ۴۱۳، مسعود غزنوی، ابن دیار را که از بزرگان دربارش بود، برای فرونشاندن اغتشاش افغانان، به کوهستان غزنی فرستاد.

۸. در سال ۵۱۲ که ارسلان بر مسعود غزنوی، لشکریانی گردآورده است که افغان‌ها و خلیج‌ها جزو سپاهیان او بودند و در ۵۴۷ نیز افغان‌ها در میان لشکریان بهرامشاه غزنوی، نام برده شده‌اند. در ۵۸۸، افغانان در جزو سپاهیان معزالدین «سام» (پادشاه غور) بوده‌اند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷ /

۹. افغان شال یا افغان شل، نام جایی در غزنی بوده است؛ همان دامنه ای که امروزه آرامگاه سبکتگین در آن قرار دارد.

۱۰. پنج موردی که بیهقی ترکیب افغان شال را ذکر کرده، ذیلاً نقل می شود: «حاضران بسیار دعا کردند و از باغ بیرون آمد و راه صحرا گرفت و ... و حشم و بزرگان همراه وی به افغان شال در آمد و به تربت امیر عادل سبکتگین رض الله عنه فرود آمد و زیارت کرد.»

۱۱. «و بر آن جانب رود که سوی افغان شال است، بسیار استر سلطانی ... بودند.»

۱۲. «امیر به کوشک محمودی به افغان شال باز آمد.»

۱۳. «چون رسولان را بدیدند، چندان نثار کردند به افغان شال در میدان ... و در بازارها از دینار و درهم و هر چیزی که رسولان حیران فروماندند.»

۱۴. «روز آدینه، بیست و یکم ماه، به سلامت و سعادت، به دارالملک رسید و به کوشک محمود به افغان شال، به مبارکی فرود آمد.»

۱۵. در کتب جغرافیا، نخستین جایی که اسم افغان به کار رفته، کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» است. این کتاب که مولف آن معلوم نیست، در گوزگانان (میمنه ی امروزی) برای ابو حارث محمد بن محمد، یکی از شاهان سلسله ی آل فریغون در حدود ۳۷۳ نوشته شده است. در این کتاب در دو جا نام افغان برده شده به این ترتیب:

۱۶. «سول، دهی ست بر کوه با نعمت و اندرو افغانان اند.» باز در تعریف بینهار می نویسد: «بینهار، جایی ست پادشاه او مسلمانی نماید و زن بسیار دارد از مسلمانان و افغانان و از هندوان بیش از سی»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸ /

۱۷. ابوالحسن علی بی ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیپانی معروف به ابن الاثیر الجرجزی، متوفی ۶۳۰ در کتاب الکامل، ذکر افغان را آورده است. مؤلف معجم البلدان در صفحه ی بیست و نه جلد اول از جبال الافغانیه یاد می کند.

۱۸. ابن بطوطه، جهانگرد معروف عرب در راحله ی خود، مکرر از افغانان یاد کرده است و در یک جا زیر عنوان «ذکر خلاف شان افغان به ارض سند» می نویسد: «ترجمه: شاه افغان با سلطان سرزمین ملتان از توابع بلاد سند، مخالف بود و امیر آن جا را که نامش بهزاد بود، به قتل رسانید و خود مدعی سلطنت شد. سلطان، خود را برای قتل او آماده ساخت. چون دانست که در برابر او مقاومت نمی تواند، فرار اختیار کرد و با قوم خود که افغان و ساکنان کوه های بلند بود، پیوست...».

۱۹. باز در جای دیگر می نویسد که قومی در نزدیک کابل، خود را افغان می گفتند.

۲۰. در قرن هفت، ذکر افغانان در کتب تاریخ، بسیار است؛ چنان که منهاج سراج جوزجانی در «طبقات ناصری» می گوید: «انصار حق به حکم آن فرمان به همه بلندی و مضایق لورها عمیق در رفتند و سر و برده به دست آوردند؛ خصوصاً جماعت افغانان که هریک از ایشان گویی زنده فیلی است [با] دو غرغا [و] بر کتف نهاده و یا برجی ست بر باره برای هیبت بر فراز او بیرق کشاده. مبلغ ایشان که خدمت رکاب (الغ خانی) مرتب بود به قدر سه هزار سواره و پیاده، مردانه و دلیر و جانباز که هریک از ایشان صد هندو را در کوه و جنگل به چنگ گرفتگی و دیو را در شب تاریک (بتک) عاجز آوردی»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹ /

۲۱. ضیالالدین برنی در «تاریخ فیروز شاهی» در حوادث زمان محمد بن تغلق می نویسد که گروهی از افغانان ساکن ملتان طغیان کرده اند و سرکرده ی آنان را ملتان «ملتان مل» یعنی پهلوان ملتان نامیده اند و در همین زمان از سرکرده ی دیگری که او هم سرکشی کرده و «مغ افغان» نام داشته، ذکر کرده اند.

در زمان تیمور نیز نام افغانان برده شده، چنان که در «تزک تیموری»، «ظفرنامه ی نظام شاهی» و «ظفرنامه ی شرف الدین علی یزدی» و «مطلع السعدین»، کراراً نام افغانان به ضبط «افغان» و «اوغان» است.

۲۲. در اسناد قرن هشتم و بیشتر کتاب های مربوط به تاریخ آل مظفر و از آن جمله در «مواهب الهی» تالیف معین الدین معلم «یزدی زو»، «تاریخ محمود گیتی»، نام از یک طایفه هست که در آن زمان از سیستان وارد خاک کرمان شده در آن جا تاخت و تاز می کردند و در برخی از متون، نام آن ها را «اوغان» و «جرما»، ولی بیشتر «اوغنی» و «جرمایی» ضبط کرده اند.

۲۳. در اواخر سال ۶۱۷، سلطان جلالالدین منکبرنی، بزرگ ترین پسر خوارزمشاه، بعد از زد و خورد با مغول در حدود نیشاپور، به طرف هرات حرکت کرد و در ۶۱۸ ... آمد. مظفر ملک، رئیس افغانان نیز به خدمت او پیوست و سلطان که در همین جنگ، بر وی فتح آمد، سپاهیان مخلوط از افغانان و غوری ها و خلیج و اقوام مختلف ترک داشت.

۲۴. صاحب «تاریخنامه ی هرات» در چندین جا، کلمات «افغان»، «افغانی» و «افغانیان» را به کار برده است که از آن همه موارد به ذکر یک مورد اکتفا می کنیم؛ جایی که گوید: «بعون ایزد بخشنده، روزی دهنده ی جان آفرین،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰ /

در حال قریب، دو هزار مرد غوری و افغانی و هروی به یک حمله خویشتن را بر در حصار انداختند»

۲۵. خواجه نظام الدین احمد، مولف «طبقات اکبری» که ذکر شیر شاه «افغان» را آورده، نیز از افغانان یاد کرده است.

۲۶. بابر در تزک معروف خود، مکرر ذکر افغان را آورده است. در قرون یازده و دوازده، کلمه ی افغان، در متون تاریخ مکرر ذکر شده، خاصه پس از عروج و سلطنت هوتکی در ایران و سلسله ی مختلف افغانی در هند، این نام در تواریخ و کتب جغرافیایی قرون به کثرت دیده می شود؛ مانند «هفت اقلیم امین احمد رازی»، «حدیقه الاقالیم بلغرامی»، «تاریخ الفی»، «تاریخ فرشته» و نظایر آن ها. (برای تحقیق مزید، می توان به کتب مذکور و هم کتبی مانند افغانستان فریز دتایتلر، لندن، ۱۹۶۷، لفظ افغانستان منتشره ی انسایکلوپیدیای اسلامی، مقاله ی لانکز ورث دیمز- صص ۱۴۷۳ تا ۱۴۷۴، چاپ لندن ۱۹۱۳ و دایره المعارف، جزو دوازدهم، چاپ کابل ۱۳۳۴، به مقاله ی مورخ معروف، آقای غبار و مقاله ی پوهاند حبیبی در مجله ی کابل، جدی سال ۱۳۱۹ و مقاله ی محققانه ی شاغلی محمد انور نیر، شماره ی ۲۵۷ مجله ی آریانا، مراجعه کرد).

۲۷. در شعر، نخستین جایی که کلمه ی «افغان» استعمال شده و به ما رسیده، در اشعار عنصری، فرخی، ابوالفرج رونی، ازرقی و مسعود سعد سلمان است. برخلاف آن چه که نوشته اند، در شاهنامه ی فردوسی، لفظ «افغان» و «اوغان» نیست و تنها کلمه ی «افغان» به معنی ناله و فغان به کار رفته، نه به معنی قوم و مردم. آن چه که در شاهنامه ی چاپ بمبئی و ملحقات شاهنامه های دیگر، داستان کک کهزاد به نام فردوسی چاپ شده، از آن فردوسی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱ /

نیست؛ بل که گوینده ای در قرن ششم می زیسته که بعداً راجع به آن صحبت خواهیم کرد. «لغت فرس اسدی» در صفحه ی ۱۶۲ خود، در ذیل لغت «کهر» (که اسم جایی ست) این شعر عنصری را مثل می آورد:

شه گیتی ز غزنی تاختن بود

بر افغانان و بر گبران کهر

۲۸. چنان که گذشت، فرخی، کلمه ی «افغان» را در شعری چنین آورده است:

به گونه ی شل افغانیان دو پره و تیز

چو دسته دسته بهم تیر های بی سوفار

۲۹. ابوالفرج رونی در ضمن قصیده ای گوید:

موکب منصور او به ویهند

بر تن افغان همی تنیده فغان را

۳۰. مسعود سعد در سه جا کلمه ی «افغان» را آورده است:

از لشکر ترک و هند و افغان

بر باره هزار شیر نر کرده

و یا:

شکسته گشت به تیغ تو لشکر کفار

خراب شد به سپاه تو کشور افغان

و یا:

گهی شتابان اندر قفای افغانان

چو اردهای دژ گه میان غاز تویی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲ /

۳۱. شاعری که از نام و نشان او، اطلاعی در دست نیست و ظاهراً در قرن ششم می زیست، قسمتی و یا شاید همه ی داستان های بازمانده ی رستم را برای یکی از سلاطین به نظم آورده و از آن میان، یک داستان در جزو ملحقات و گاه به صورت دفتر علیحده دیده می شود و این همان ست که در ملحقات شاهنامه به نام داستان «کک کهزاد» موسوم و بیت اول آن این است:

کنون داستان کک کهزاد

بگویم بدان سان که دارد به یاد

در جای دیگر، کک کهزاد را او چنین معرفی می کند:

نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ

ابر دشت خرگاه بگزید کوچ

۳۲. بنابر ادبیات این داستان، نزدیک به زابل به سه روزه راه، کوهی بلند بود که در آن از افغانان ولاچین و بلوچ، قوم بسیاری گرد آمده بودند و در قلعه ای بر بالای آن کوه به نام قلعه ی «مرباد» می زیستند.

به دژ در یکی پهلوان جای داشت

که در رزم با ازدها پای داشت

نژادش ز اوغان سپاهش هزار

همه ناوک انداز و ژوبین گذار

دو رانش هماننده ران پیل

که رزم جوشان تر از رود نیل

ورا نام بدی کک کهزاد

به گیتی بسی رزم بودش به یاد

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳ /

این داستان به خوبی می‌رساند که کلمه ی «افغان»، پیش از اسلام بوده که داستان رستم با یکی از پهلوانان آنان در افواه و داستان‌ها مانده و دست به دست رسیده است. تا این که در قرن ششم، گوینده ی مذکور، آن را به رشته ی نظم درآورده است.

در اصل و اشتقاق کلمه های «افغان» و «اوغان»، حدس های بسیار زده اند. از آن جمله پیلو، عقیده دارد که این اسم در اوایل «اغوان» بوده و بسیار قدیمی و مشتق از ریشه ی آریایی است که بعداً «اوغان» و سپس «افغان» شده است. ۳۳. کلمه ی «اوغان» در زبان ارمنی به معنی باشنده گان گوه و جبال است. ۳۴. ارامنه ای که در گنجه، شیروان، نخجوان و گیلان سکونت دارند، به نام «اغوان» افتخار می‌نمایند.

۳۵. یک نظر دیگر هم است: کلمه ی «افغان» محتملاً با کلمات «فغ»، «پغ»، «بغ» و «بگ» هم‌ریشه باشد، چنان که این ریشه را در الفاظ بسیاری مانند پغمان، بغلان، بغشور و ... می‌بینیم و این همان ریشه ای است که در کلمات «فغفور» (بغ - پور)، «فغواره»، «بغستان»، «بیستون»، «بغداد» و غیره دیده می‌شود. کلمه ی «فغ» به معنی سرور و بزرگ و هم به معنی بت و معبود آمده است؛ چنان که عنصری گوید:

گفتم فغان کنم ز تو ای بت هزار بار
گفتا که از فغان بود اندر جهان فغان

۳۶. فردوسی گوید:

فرستش به سوی شبستان خویش
سوی خواهر و هم فغستان خویش

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۴ /

۳۷. اما این که می گویند کلمه های «افغان» و «اوغان»، اسم هایی اند که دیگران داده اند، درست به نظر نمی رسد؛ چه از قدیم، این اسم وجود داشته و محتملاً نام یکی از قبایل بوده، بعد بر سایر قبایل پشتون، به عنوان اسم دوم و بعد از حدود قبیله بیرون شده، بر تمام ساکنان سرزمین افغانستان، اطلاق شده و اکنون نام ملی و پُرافتخار تمام باشندگان این سرزمین تاریخی است. در مورد کلمه ی «افغانستان»، می توان گفت: همان طوری که کلمه ی «افغان» از یک قبیله ی خاص بر قبایل ابدالی و غلجایی و بعدتر بر تمامی قبایل پشتون و از قبایل پشتون به تمام ملت افغانستان اطلاق گردید، کلمه ی «افغانستان» نیز از مسکن قبیله یا قبایل خاص به مساکن تمام قبایل پشتون و از مساکن تمام قبایل پشتون به سرزمین مردزای و باستانی افغانستان اطلاق شد و به عبارت دیگر، جانشین کلمه ی خراسان دوره ی اسلامی و آریانای قبل از اسلام گردید.

تا آن جا که اطلاع داریم، نخستین مرتبه، مولف «تاریخ هرات» (سیفی «هروی»)، کلمه ی «افغانستان» را در معنی کوچک آن که احتمالاً به نواحی بنو و اطراف آن اطلاق می شد، به کار برده است؛ آن جا که می گوید:

۳۸. «ملکی شهر هرات، حمیت عن الافات و توابع آن، چون جام و باخرز و کوسویه و خره و فوشنج و دزآب و تولک کابل و تیراه و به سیستان و افغانستان تا شط سند و حد هند فرستادیم.» مولف «تاریخنامه ی هرات»، ۳۵ بار کلمه ی «افغانستان» و در دو جا «اوغانستان» را به کار برده است.

۳۹. معین الدین محمد زمیچی اسفزاری، دانشمند قرن نهم در چند جا نام افغانستان را به اشکال دیار افغانستان (ص ۴۱۶)، ولایت افغانستان (ص ۱۶۱) و افغانستان (ص ۴۱۰) آورده است؛ از آن جمله است:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵ /

۴۰. «امرا گفتند که اسفزار و فراه و سجستان تا حدود افغانستان، از توابع هرات است ... حکم کرد که یرلیغ نوشتند که مملکت هرات و ولایات از حد جیحون تا تا اقصای افغانستان، بدو مفوض دارند.»

۴۱. «وآلات حرب طلیده به اندک زمانی از حدود خراسان و جبال و شبرغان و افغانستان، نزدیک به پنجاه هزار مرد از پیاده و سوار، به هرات آمدند.»

۴۲. در تزک تیمور نیز کلمه ی «افغانستان» به کار رفته، از آن جمله است: «و کنکاش دیگر که در تسخیر ممالک سیستان و قندهار و افغانستان کردیم، این است که ...»

۴۳. عبدالرزاق سمرقندی، در «مطلع السعدین» گوید: «ذکر توجه امیر تیمور گورگان به سیستان، قندهار و افغانستان ...» که «موکب همایون از جیحون عبور نموده، ولایت قندهار و کابل تا غزنین تا ... و آب سند و افغانستان که در زمان حضرت صاحبقران»

بابر در «بابرنامه» در چند جا کلمه ی افغانستان را به کار برده است. از آن جمله: «ولایت کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده، شرقی آن لمغانات و پرشاوره و کاشغر و بعضی از ولایت هند است. غربی او کوهستان هاست که در کرنود و غور در آن کوهستان است. شمالی او ولایت قندوز و اندراب است. کوه هندوکش در میان است. جنوبی آن فرمل و غز و بنو و افغانستان است.»

۴۴. «مختصر ولایتی است، طولانی افتاده. طول او از مشرق به طرف مغرب است. اطراف و جوانب آن، تمام کوه است....»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶ /

امین احمد رازی در «تذکره ی هفت اقلیم»، حد جنوبی ولایت کابل را متصل فرمل پندارد و افغانستان می داند.

۴۴. الفنستن، جنرال معروف انگلیس که در سال ۱۸۱۵، کتاب معروف «سلطنت کابل» خود را نوشته، برای نخستین بار، لفظ افغانستان را به کار می برد (اطلاق این کلمه را در مورد این سرزمین، نسبت به کلمه ی خراسان، رجحان می دهد). در مکاتبات و معاهدات رسمی با دول خارج، ظاهراً نخستین بار از طرف لارد اکلند (ویسرای هندوستان) در پاسخ نامه ی خودش با عنوان شاه شجاع، مورخ جمادی الاول ۱۲۰۴ هـ (آگست ۱۸۳۸) به کار رفته است. برای تفصیل بیشتر در مورد کلمه های «افغان» و «افغانستان» از قرن نهم به این طرف، رجوع شود به مقاله ی محققانه ی دانشمند محترم، شاغلی محمد انور نیر، شماره ی ۲۵۷ مجله ی آریانا. مراجع و مصادر:

- ۱- ص ۴۰، افغانستان، تالیف ویلبر، طبع هراف پرس، نیوهون (۴)، عبدالعزیز شمس بهایی نوری، به دستور سلطان فیروز شاه (۷۹۰م). اثر ورهامیرا را تحت عنوان براهی به فارسی منتقل نمود. ص ۳۱۱، راهنمای کتاب، شماره ی ۵.
- ۲- بعضی از محققان، اسامی خاصی را که در قرن سوم و چهارم میلادی و یا در شاهنامه ی فردوسی به کار رفته با کلمه ی «افغان» تطبیق کرده اند. توضیح آن که در یکی از کتیبه های نقش رستم شیراز در جمله ی رجال سلطنت شاهپور اول ... (متوفی ۲۷۳)، اسم و لقبی به صورت «وینده لون بگان رزمه» آمده که سپرنگ لینگ در مجله ی «سامی آمریکا»، سال ۱۹۴۰م، کلمه ی «ابگان» آن را با کلمه ی «افغان» یکی می داند و هم لفظ ابگان را که به عنوان لقب یا نام شاهپور سوم- قرن چهارم میلادی - ذکر رفته، از

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷ /

همین قبیل می شمارد. شاغلی پوهاند حبیبی، محقق دانشمند افغان، در دو مقاله ی وزین خود که در باره ی افغان و افغانستان در مجله ی آریانا، شماره ی سوم سال بیست و هفتم نوشته، لفظ اوگان را که نام یکی از پهلوانان عهد فریدون است، با کلمه ی «افغان» مرتبط می داند و این شعر فردوسی را دلیل می آورد:

سپهدار چون قارن گاوکان
سپه کش چو شیروی و چون اوگان
همه گرد ایوان دو رویه سپاه
به زرین عمود و به رزین کلاه
سپهدار چون قارن گاوکان
به پیش سپاه اندرون اوگان

ص ۱۱۰ و ۱۱۶ جلد اول شاهنامه.

از همین جاست که اولف کارو در کتاب خود به نام «پتهان ها»، وجود بعضی از اسلاف قبایل افغان را در دربار ساسانی، حدس زده است. شاید مقصود شاغلی حبیبی از ذکر عبارت «Goundifer Abgan Rismoud» در نقش رستم، از آن شاهپور اول باشد. رجوع به ص ۷۹ پتان ها، تالیف اولف کارو، لندن ۱۹۶۵، به نقل از مجله ی Sprengling ۱۹۴، A.S.L، حاشیه ی همان کتاب، ص ۴۴۵ و از همین مقوله است که بعضی از دانشمندان شوروی، لفظ پشتوتن، پهلوان نامی شاهنامه را شکل دیگر لفظ پشتون می دانند. نگارنده در باره ی وجود کلمات «افغان» پیش از اسلام، نظری دارد که در صفحات بعد می آید.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸ /

۳ - ترجمه ی تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن نظر جردقانی، به اهتمام دکتور جعفر شاه، تهران ۱۳۴۵.

۴ - ص ۸۸، شرح الیمینی با الفتح الوهبی علی التاریخ ابی نصر عتبی للشیخ منینی.

۵ - ص ۸۶، جلد اول، یادداشت های قزوینی، چاپ پوهنتون تهران، سال ۱۳۳۴.

۶ - ص ۲۸۵، ترجمه ی «تاریخ یمینی» و کذا ص ۳۲۳ همان کتاب.

۷ - ص ۱۶۷، چاپ مطبعه ی دایره المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن، هند، سال ۱۳۷۷ هجری قمری و کذا ص ۱۰۲، چاپ زاخو، طبع مجدد، لندن، ۱۸۷۷ و لایزیک، اتو هانزویر، ۱۹۲۵ و کذا ص ۲۰۸، جلد اول دکتور زاخو، لندن، ۱۹۱۰.

۸ - ابوسعید عبدالحی بی ضحاک گردیزی، مولف کتاب «زین الاخبار»، سال تالیف در حدود ۴۴۲ هـ نیز به این موضوع اشاره کرده، می نویسد: «امیر، ایزدیار را به سوی کوهپایه ی غزنین فرستاد که آن جا افغانان و عاصیان بودند. ص ۸۷، چاپ تهران ۱۳۲۷ با مقدمه ی قزوینی، کذا ص ۲۰۴ زینا الاخبار، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۷ خ.

۹ - کلمه ی «شال» را ادیب پیشاوری وسعید نفیسی در حواشی «تاریخ بهار»، تعبیر خاصی کرده اند و استاد خلیلی در سلطنت غزنویان، آن را حل پشتو دانسته، معنی منار و بعد یادگار را از آن گرفته است؛ اما به عقیده ی نگارنده، این شال و شل، آن معنی را می رساند که فرخی در شعر خود آن را مخصوص افغانان دانسته که عبارت از نیزه ی کوچک دو پره یی باشد.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹ /

ظاهراً مقصود از افغان شل، جایگاه شل سازی یا میدان نیزه بازی افغانان و یا چیزی مانند آن است. شعر فرخی این است:

به گونه ی شل افغانیان دو پره و تیز

جو دسته بسته بهم تیر های بی سوفار

ص ۶۳، دیوان فرخی، چاپ عبدالرسولی، ۱۳۱۱، چاپخانه ی مجلس. همچنین معانی شل به معنی استخر و دیوشل یعنی استخر بزرگ و شال به معنی لباس خاصی که هنوز در افغانستان معمول است را نباید از نظر دور داشت.

شال را در «لغت فرس اسدی»، گلیم کوچک و پشمین معنی کرده و این شعر عنصری را مثال آورده است:

زان مثل حال من بگشت که

کسی شال جست و دیبا یافت

ظاهراً افغان شال، نام قبیله ای بوده است، چنان که بابر در تذکر خود می نویسد: «باغات چرخ لهوگر، بسیار است در دیگر مواضع لهوگر، باغ نمی شود و مردم او اوغان شال اند.» در کابل این لفظ شایع است. غالباً افغان، شعاری ست که اوغان شال می گویند.

ص ۸۷ بابرنامه، چاپ هند، محرم ۱۳۰۸.

گذشته از ای نها، هنوز لفظ شلگی در پشتو به معنی نیزه مستعمل است و نیز کلمات «شال»، «شالیز» و «شالکوت» را نیز نباید از نظر دور داشت. فخر «مدبر»، موولف کتاب «آداب الحرب و الشجاعة»، شل و زوبین را سلاح افغانان خوانده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰ /

- ص ۲۶۰، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ۱۳۴۶.
- ۱۰ - ص ۲۵۶، تاریخ بیهقی، به تصحیح داکتر قاسم غنی و داکتر فیاض، چاپ رنگین، ۱۳۲۴.
- ۱۱ - ص ۲۶۰، تاریخ بیهقی.
- ۱۲ - ص ۲۷۱، تاریخ بیهقی.
- ۱۳ - ص ۴۲۶، تاریخ بیهقی.
- ۱۴ - ص ۴۰۰، تاریخ بیهقی.
- ۱۵ و ۱۶ - ص ۴۵، حدود العالم من المشرق الى المغرب، چاپ مطبعه ی مجلس، به همت سید جلال تهرانی، جمادی الاول ۱۳۵۳. کذا ص ۳۹۷ حدود العالم ...، با مقدمه ی بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه ی پوهاند میر حسین شاه، چاپ مطبعه ی معارف، سال ۱۳۴۲.
- سرپرسی سایکس، از قول مینورسکی، نقل می کند که هرگاه کلمه ی «ایگان» که در «التنبیه مسعودی» دیده شود، کلمات «اوخان» و «ایغان»، ص ۵۶ التنبیه و الاشراف ابی الحسن مسعودی، متوفی ۳۴۵، چاپ بغداد، ذکر رفته با تغییر یک نقطه به کلمه ی «ابگان» تصحیح شود و این تصحیح، طرف قبول قرار گیرد. ذکر کلمه ی «اپکان» یا «افغان»، سی سال پیش از حدود العالم فراتر می رود.
- ص ۱۴، جلد اول، تاریخ افغانستان، چاپ لندن، سال ۱۹۴۰.
- ۱۷ - ابوریحان بیرونی در کتاب «الصیدنه» نیز از الجبال الافغانیه یاد می کند. ص ۷۱، نسخه ی خطی. برای تفصیل، رجوع شود به مجله ی وزمه، مقاله ی پوهاند حبیبی زیر عنوان «پشتو د تاریخ اولغت په پنا کبني»، شماره ی جوزا و سرطان... (۴)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱ /

۱۸- ص ۷۲ رحله ی ابن بطوطه، المسات تحفت النظر فی غرایب البصار، طبع اول، سنه ۱۳۲۶ و ص ۱۱۴ مهذب رحله ابن بطوطه، جزو ثانی، طبع قاهره، مطبعه ی امیریه ...، سال ۱۹۳۴.

۱۹- صص ۱۰۵ و ۱۰۶ راحله ی ابن بطوطه.

۲۰- طبقات ناصری، تالیف منهاج الدین عثمان بن سراج الدین معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی در سنه ی ۶۵۸ هـ جلد دوم به تصحیح و مقابله و تحشیه و تطبیق عبدالحی حبیبی، چاپ مطبعه ی دولتی، ۱۳۴۳ خ.

۲۱ و ۲۲- مجله ی ارتش، مقالات سعید نفیسی، ذیل جغرافیای سیاسی افغانستان و هم ص ۴۱۸، تاریخ مفصل ایران، جلد اول، تالیف عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲، مطبعه ی مجلس.

۲۳- ص ۶۰ تاریخ مفصل ایران.

۲۴- تاریخنامه ی هرات، تالیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی در اوایل قرن هفتم، به تصحیح محمد زبیر صدیقی، مطبعه ی کلکته، ۱۳۶۲ هـ.

۲۵- صص ۸۶ و ۹۷، چاپ سوسایتی بنگال، کلکته، مطبعه ی بیت شن، ۱۹۳۱.

۲۶- صص ۸۱، ۷۳، ۹۴ و نظایر آن، بابرنامه ی موسوم به تزک بابری و فتوحات بابری در وقایع گات و احوال ظهیرالدین بابر که در زمان اکبر پادشاه، خان خانان (بیرم خان) از ترکی به فارسی ترجمه کرده و به «تجارب الملوک» موسوم داشته است. چاپ هند، مطبعه ی چیترا پرابها، محرم ۱۳۰۸.

۲۷- رجوع شود به «لغت شاهنامه» ی ولف، ۱۹۵۳، برلین، ص ۶۷.

۲۸- ص ۶۲ دیوان فرخی، چاپ دبیر سیاقی.

۲۹- ص ۲، دیوان ابوالفرج رونی، چاپ چایکن، مطبعه ی شوروی، ۱۳۰۴.

- ۳۰ - صفحات ۴۸۳، ۴۱۸ و ۵۱۷ دیوان مسعود سعد سلمان، به همت آقای رشید یاسمی، چاپ تهران.
- ۳۱ - شاهنامه، طبع بمبئی، سنه ۱۲۷۵هـ.
- ۳۲ - رجوع شود به صفحه ی ۳۰۶ حماسه سرایی در ایران، تالیف دکتور صفا و شماره های ۱۱ و ۱۲ سال اول مجله ی باختر، مقاله ی ملک الشعرا بهار و صفحات ۶۹ و ۷۰ ترجمه ی «تتمه البیان فی تاریخ الافغان»، تالیف علامه سید جمال الدین افغان، ترجمه ی محمد امین خوگیانی، چاپ مطبعه ی دولتی، سال ۱۳۱۸.
- ۳۳ - دایره المعارف، جزو دوازدهم، ص ۲۶۵.
- ۳۴ - ص ۲ د پښتو د ادبیاتو تاریخ، تالیف پوهاند رشتین.
- ۳۵ - ص ۶۹ تتمه البیان.
- ۳۶ - ص ۲۳۹، دیوان عنصری با مقدمه و حواشی و تعلیقات، به اهتمام دکتور یحیی قریب، کتابخانه ی ابن سینا، ۱۳۴۱ خ.
- ۳۷ - دیده شود صفحات ۶۰ و ۱۰۹ «پښتانه د تاریخ په پنا کښي»، تالیف سید بهادر شاه ظفر کاکاخیل.
- ۳۸ - ص ۱۶۹، تاریخنامه ی هرات، تالیف سیف بن محمد یعقوب الهروی (اوایل قرن هفتم) به تصحیح محمد زبیر صدیقی، مطبعه ی کلکته، ۱۳۶۲هـ.
- ۳۹ - ص ۴۸۹، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، جلد اول با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، سال ۱۳۳۸ خ.
- ۴۰ - ص ۴۶۲، روضات.
- ۴۱ - ص ۶۲، ج ۳ روضات، کذا صفحه ی ۱۱۱.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳ /

۴۲ - ص ۶۱، تاریخ سلطان مبرور مسمی به «تزک تیمور»، طبع مطبعه ی فتح
الکریم، بمبئی، ۲۹ شعبان، ۱۳۰۷.

۴۳ - ص ۱۴۹، مطلع السعدین، به تصحیح محمد شفیع، لاهور، ۱۳۰۰. به نقل
از صفحه ی ۷۸ مجله ی آریانا، مقاله ی «آریانا، خراسان و افغانستان»، اثر
دانشمند محترم انور نیر.

۴۴ - ص ۸۰، بابرنامه، چاپ هند، مطبعه ی چیترا پرابها، محرم ۱۳۰۸. کذا
کلمه ی «افغانستان» در صفحات ۸۸، ۸۳، ۹۰ و ۱۴۳.
۴۴ - صص ۹۸ و ۱۵۱، سلطنت کابل، تالیف الفنستون.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴ /

پیشینه تاریخی واژه «افغان»

مهدی زاده کابلی

کلمه «افغان» که امروز از نظر سیاسی، عنوان تمام مردم افغانستان است، نامی ست که به گفته دانشمند ارجمند آقای عبدالحی حبیبی، حداقل یک هزار و هفتصد سال، سابقه تاریخی دارد. [۱]

اسناد و مدارک به جامانده از عهد باستان نیز این نظر را تایید می کند. چنانی که در دوره قبل از اسلام، سه سند ایرانی، هندی و چینی، در باره ی واژه «افغان» موجود اند و این کلمه، مکرر در متون مختلف دری و عربی دوره اسلامی هم آمده است.

با این همه، در مورد کلمه «افغان»، نظریه های مختلفی وجود دارند. از جمله، بر اساس آن چه در افسانه های تاریخی شهرت دارد، این کلمه منسوب به شخصی است که «افغانه» نام داشته و او نوه ی طالوت بوده است که همراه چهل تن از فرزندان خویش، در روزگاری که فشارها و غم ها بر قوم بنی اسرائیل، چیره شده بودند، به افغانستان کنونی آمدند و در گذشته، برخی از پشتون ها ادعا داشتند که از نسل طالوت هستند؛ اما اغلب دانشمندان و محققان، این نظریه را رد می کنند و بر این باور هستند که قوم افغان به شاخه نژاد آریایی تعلق دارد.

مری لویس کلیفورد که معتقد است، سابقه سکونت این قوم آریایی در سرزمین افغانستان، به اعصاری بسیار کهن تر می رسد، چنین اظهار نظر می کند:

«حسب ظاهر، می بایست این داستان مجعول، بعد از گرویدن افغان ها به اسلام، یعنی احتمالاً در ایام حکومت مغولان بر هند، ساخته و پرداخته شده

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵ /

باشد. شاید این طور تصور می شده که ساختن شجرهء نسبی ای که پشتون ها را به نحوی به انبیای سلف مورد قبول و تجلیل اسلام و پیامبر اکرم (ص) پیوند، اعتبار و حیثیت ایشان را به عنوان مسلمان واقعی تحکیم خواهد بخشید.» [۲]

با این حال، به جرأت می توان گفت، روایاتی که اصل و منشأ قوم افغان را از نسل بنی اسرائیل می خوانند، بیشتر به افسانه و داستان شبیه اند تا تاریخ. شاید نخستین باری که ذکر از کلمهء «افغان» در آثار مکتوب آمده، عنوان «اسوه گانه» در زبان سانسکریت باشد که در داستان حماسی مهابهاراته به صورت «اسواگا» به کار رفته است. معادل دری این لغت، «سوارکار» است و هر دو گروه قومی پشتون و تاجیک را در بر می گیرد.

علی رغم این که آقای میر محمد صدیق فرهنگ مدعی است: «تصدیق کلمات «اسواگا» در مهابهاراته و «آسواگانه» در زبان سانسکریت، به حیث شکل قدیم کلمهء «افغان» دشوار است، زیرا که از نگاه تاریخی و زبان شناختی به اثبات نرسیده است» [۳]، این احتمال وجود دارد که به مرور زمان، حرف «س» کلمهء «اسوه گانه» حذف شده و به صورت «اوه گانه» تخفیف یافته باشد.

آقای علی اکبر جعفری، محقق ایرانی نیز از لحاظ زبان شناسی، ریشهء این کلمه را در زبان های سانسکریت و اوستا می داند. وی می نویسد:

«در اوستا او- جن (Ava-jan) و همچنین اپ- جن (Apa-jan) و در سانسکریت او- هن (Ava-han) و اپ- هن (Apa-han) به معنی کشتن و زدن و افکندن و برانداختن و دفاع کردن است. اسم فاعلی این ریشه- واژه ها باید در اوستا اوغنه (Avaghna) و اوغانه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶ /

(Avaghâna)، اپغنه (Apaghna) و اپغانه (Apaghâna) و در سانسکریت اوگهنه (Avaghna) و اوگهانه (Avaghâna) و اپگهنه (Apaghna) و اپگهانه (Apaghâna) باشد و به معنی افگنده و دفاع کننده و جنگنده و غیره است و برای مردمی جنگجو و دلاوری مانند افغانان، این نامی ست شایسته که دیگران به آنان بدهند. [۴]
او در ادامه ی سخن می افزاید:

«در سانسکریت او-هن جدا ساختن و طرد کردن نیز می باشد و بی گمان در اوستا هم چنین معنی داشته که متأسفانه در متن کوتاه کنونی به کار نرفته است. اگر اسم مفعولی این واژه را بگیریم که همان اوگهنه (Avaghana) است، معنی این واژه، جدا گردیده می شود.

خوشبختانه در واژه نامه های سانسکریت، چنین واژه ای داریم و اوگنه (Avagana) به معنی «جدا گردیده از قبیله و قوم» آمده است. واژه نامه ی آپته (Apte) اشتقاق این واژه را نمی دهد و مونیر ویلیامز MonierWilliams بدون دلیل، آن را شکل دیگر اوگنه (Avaguna) می داند؛ ولی در همان حال، این اوگنه (Avaguna) را «بی صفت» و «بی زار» ترجمه می کند که درست است؛ اما این، نه تنها بسته گی مستقیم به معنی «جدا گردیده از قوم» ندارد، بل که واژه گنه (gana) به معنی صفت، هیچ گونه همانندی به واژه هن (han) به معنی زدن و کشتن نیز ندارد. پیداست که هر دو متوجه معنی اصلی آن نشده اند و آن یکی چیزی نگفته و این یکی، پندار بافته است.

«در این که تیره پشتون از تیره های دیگر ایرانی جدا گردید و به جای آن که همراه آن ها به سوی غرب سرازیر شود، در خاور ماند و اندکی به سوی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷ /

خاورتر هم رفت و سپس هم با پذیرفتن کیش بودا، این جدایی را بیشتر ساخت، شکی نیست و چه شگفت که نام «افغان» را در زمان ساسانیان و یا اندکی پیشتر، در زمان اشکانیان دادند؛ زیرا چنان که خواهیم دید، در دو جای سنگ نبشته های نقش رستم، چنین نامی به نظر رسیده است و این نخستین بار است و آن هم در سنگ نبشته رسمی ساسانیان که ما در تاریخ به این نام بر می خوریم.» [۵]

در نیمه اول قرن بیستم در نتیجه کاوش های هیأت باستان شناسی موسسه شرقی شیکاگو در استان فارس ایران، در میان سنگ نبشته های نقش رستم، کتیبه ای کشف شد که بر سنگ های دیوار بنای کعبه زردشت به دو زبان پهلوی و یونانی نوشته شده و آن را شاهپور اول (پادشاه دوم ساسانی)، بین سال های ۲۶۰ تا ۲۷۳ میلادی، به یاد پیروزی خود بر والریانوس [۶] (امپراتور روم) در ادسا، بر جای نهاده است.

در بند ششم این کتیبه، در شمار رجال دربار شاپور، نام «وینده فرن ابگان رز مه ود» ذکر شده است. سپرننگ لینک [۷] (محقق امریکایی) که بار اول این کتیبه را خواند و در مجله سامی امریکا در سال ۱۹۴۰ میلادی، مقاله ای درباره آن نوشت، کلمه «ابگان» را با واژه «افغان»، یکی دانست. [۸] آقای عبدالحی حبیبی در باره این سه کلمه در کتیبه بنای کعبه زردشت می نویسد:

«سراولف کارو- پتانها، ۷۹- این سه کلمه کتیبه را از روی متن یونانی آن به حوالهت پروفیسر سپرننگ لینک- مجله سامی امریکا ۱۹۴۰- چنین نوشته: گوندیفر- ابغان- رسمود؛ ولی در ترجمه دری آن که از روی متن انگلیسی پروفیسر سپرننگ لینک تهیه شده (گزارش های باستان شناسی، ج ۴، طبع

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۳۸ /

شیراز)، این سه کلمه «وینده فرن - ابه کان - رزمی ید» است. در کلمه اول که اسم این سالار جنگ است، وینده فرن پهلوی و گوندیفر یونانی است. در کلمه دوم، ابه گان در مقابل ابگان یونانی قرار می‌گیرد؛ اما کلمه سوم به اغلب احتمال، رزمه + پت = رزمه ود = رزم پت بود که پت، بد، بد، ود و یید، املاهای مختلف یک اصل اند و به پتی قدیم ویدی و سنسکریت و اوستا به معنی «بادار و صاحب» برمی‌گردند.

املای رزمی ید در مقابل رزم + ود یونانی هم نظایری دارد؛ مثلاً طبری (ج ۱ ر ۶۸۳) گوید: «در زمان بشتاسب کیانی، هفت سردار بزرگ بودند که یکی از آن‌ها مهکابید در دهستان گرگان بود. چون کلمه رزمه در پارسی باستان Razma و در اوستا Rasma، به معنی صف جنگ بود و رجه مطابق Raja سنسکریت (رده = صف) تاکنون هم در پشتو از این ریشه زنده است، پس رسمه + ود یا رزمی + ید یا رزمه پت و رزم بد، سردار جنگ و سالار رزم می‌باشد.» [۹]

بنابراین، آقای حبیبی احتمال می‌دهد که «وینده فرن ابگان رزمه‌ود» (وینده فرن = سالار جنگ افغان) شاید یکی از سپه سالاران افغان بوده باشد. [۱۰]

علاوه بر این، سپرنگ لینگ نوشته است: «با نام شاهپور سوم، پادشاه ساسانی که از سال ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی، سلطنت کرد، لقبی به شکل «اپکان» [۱۱] ذکر شده است.» وی بر این باور است که این کلمه را نیز می‌توان صورتی از همان کلمه «ابگان» (= افغان) شمرد که شاید صفتی دال بر دلاوری و رشادت و نجابت و یا رشته‌های نژادی بوده باشد. [۱۲]

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹ /

آقای حبیبی ضمن اشاره به این مطلب، یادآور شده است: «همین موضوع است که برخی از مورخان مانند سراولف کارو را به این فکر افکنده تا اسلاف درانیان و یوسفزائیان را در جملهء سران دربار ساسانی، محسوب دارند.» [۱۳]

در شاهنامهء فردوسی نیز دوبار واژهء «آوگان» آمده است که از سپه کشان عصر فریدون بود:

سپه کش چو شیروی و چون آوگان

سپهدار چون قارن کاوگان [۱۴]

در جای دیگر، بازهم در همین داستان فریدون، فردوسی چنین می گوید:

به پیش سپاه اندرون آوگان [۱۵]

سپهدار چون قارن کاوگان

کلمهء «آوگان» در شاهنامه، همانند واژهء «ابگان» عهد ساسانی است؛ اما با این تفاوت که در روایات داستانی، منظور از «او» سپه کش فریدون است. در حالی که بعضی از دانشوران «وی» را منسوب به «آوه» (پسر سمکنان) دانسته اند. یوستی، خاورشناس آلمانی، در کتاب خود تحت عنوان «نام های ایرانی»، می نویسد که «آوه»، اصلش از اوستا است؛ به معنی مهربان و دستگیر؛ [۱۶] ولی در شاهنامه، «آوه» و «سمکنان»، دو تن از پهلوانان عصر کیخسرو هستند که در جنگ او با افراسیاب، نام برده می شوند:

چو کیخسرو آن رزم ترکان بدید

که خورشید گشت از جهان ناپدید

که بودند شیران پرخاشجوی [۱۷]

سوی آوه و سمکنان کرد روی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰ /

به هر حال از مطالب بالا چنین بر می آید که کلمه های «آوه» و «آوگان» در روایات کهن آریایی و شاهنامه نیز متداول بوده است و اگر بقول یوستی، اصل از اوستا پنداشته شود، معنای آن «مهربان» و «دستگیرنده» است که چنین نامی لایق شأن پهلوانان قدیم بوده [۱۸] و بعید نیست که بعد ها این کلمه، نام قوم پشتون شده باشد و آقای حبیبی می افزاید:

«باری اگر ذکر کلمات ابگان و ایه کان و اوگان را در روایات قدیم و بقایای عهد ساسانی، اهمیتی درخور اعتبار داده شود و چنان که سپرنگ لینگ و اولف کارو بدین تمایل اند، پس می توان ادعا کرد که نام یا صفت افغان به شکل ابگان و ایه کان، از قرن سوم میلادی هم مورد استعمال و شناسایی شاهنشاهان و اهل اداره و فرمانروایان بوده است و این سند را تاکنون، قدیم ترین سند قدمت این نام ذکر توان کرد که «اوگان» روایات باستانی هم شبیه آن است.» [۱۹]

با وجود این، در مورد انتساب کلمات «ابگان» و «ایه کان» به واژه «افغان»، اختلاف نظرهای وجود دارد. در حالی که بسیاری از دانشمندان، این کلمات را با هم مترادف دانسته اند، وارتان گریگوریان، «ابگان» و «ایه کان» را متعلق به قوم آذربایجان شناخته و چنین نوشته است:

«اما نباید به این شباهت در آواز، فریب بخوریم؛ زیرا کلمات «ابگان» و «اپکان» در معرفی مردمی به کار می رفت که در آذربایجان امروز شوروی، سکونت داشتند و هر دو کلمه در ادبیات سده پنجم ارمنستان به این معنی، استعمال شده اند.» [۲۰]

اما آن چه مسلم است، در بند دوم کتیبه یاد شده، شاهپور اول، از مرز شرقی شاهنشاهی خود، نام می برد و از پیشاور یاد می کند. مرحوم حبیبی می نویسد:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱ /

«در این کتیبه، در بند دوم، نام پشکابور (Pashabur) به حیث سرحد نهایی - شرقی کوشان خساتر (Kushan-Khsatr) یعنی مملکت کوشان، مذکور است که آن را با کسپاپوروس یونانی و پو-لو-شا-پو-لو هیون تسنگ چینی و پرشاپور و پرشاور، مؤرخین دوره اسلامی، تطبیق کرده‌اند.» [۲۱]

باز هم او در کتاب «تاریخ مختصر افغانستان» می‌نویسد:
«در کتیبه شاهپور که بین ۲۶۰-۲۷۳ م، در نقش رستم پارس، کنده شده است، شهر «پشکی باوره» (پشاور)، نهایت مرز شرقی شاهنشاهی ساسانی و کلمه ابگان (Abgan)، ذکر شده که جز همین افغان کنونی، چیزی دیگری نخواهد بود.» [۲۲]

هرودوت [۲۳]، مؤرخ یونان باستان که از قوم «افغان» به نام «پگتویه» [۲۴] (پشتون) نام برده، نیز محل سکونت آن‌ها را در ناحیه درّه پشاور کنونی، یادآوری می‌کند. از سوی دیگر، ممکن است که منظور از «وینده‌فرن»، بازمانده ی خاندان «گوندر» یا «گند و فارس» باشد. به گواهی تاریخ، این خاندان پهلوا در اوایل قرن مسیحی در شهر تاکسیلا (پشاور)، پادشاهی با شکوه داشتند.

به هر تقدیر، سخن گریگوریان درست یا نادرست، در یک نکته، جای تردید نیست و آن این که به اتفاق نظر همه محققان و مورخان، قدیم‌ترین نام ضبط شده از «افغان»، به صورت «اوه‌گانه» بوده است و چه بسا، این نام همان «آوگان» فردوسی و «ابگان» یا «اپه‌کان» عهد ساسانی باشد؛ زیرا در گفتار و نوشتار زبان دری، حروف «ب» و «پ» و «ف» به هم شبیه هستند مانند: «اسب» و «اسپ»، «زبان» و «زفان» و «فالوده» و «پالوده». حروف «ب» و «و»،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲ /

ابدال و جابجا می‌شوند. نظیر: «زیوا» و «زیبا»، «یران» و «ویران» و «برزگران» و «ورزگران» و همین‌طور در بعضی موارد، حروف «ف» و «و»، به هم تبدیل شده‌اند مثل: «ماه‌وش» و «ماه‌فش»، «پری‌وش» و «پری‌فش» و «افسانه» و «اوسانه».

همچنین، آقای آصف فکرت، دانشمند فاضل افغان، باری به من گفت که حرف «گ» دری، گاهی در زبان پشتو به حرف «غ» تغییر می‌کند؛ مثلاً «گوشت» و «غوشه»، «گوش» و «غوژ» و «گندم» و «غنم» و موارد دیگر. بنابراین، قواعد زبان‌شناسی، مؤید نظر آن گروهی از دانشمندان است که کلمات «ابگان» و «اپه کان» و «آوگان» را با «اوه گان» و «اوغان» و «افغان»، یکی دانسته‌اند. وره‌ها «میهر» [۲۵]، ستاره‌شناس و شاعر هندی که در قرن ششم میلادی می‌زیست، کتاب منظومی در احکام نجوم نوشته است که آن را «بهریته سنهیته» [۲۶] می‌نامند. در چندین بیتی از این منظومه، نام «افغان» به صورت «اوه گانه» آمده است.

آ. «فوشه» [۲۷] (محقق فرانسوی) در کتاب «راه قدیم هند و باختر به تکسیلا»، این کلمه را قدیم‌ترین شکل یاد شده و اژه «افغان» در قرن ششم میلادی می‌داند. [۲۸] آقای حبیبی می‌نویسد:

«بنابراین سند تاریخی، کلمه «افغان»، حداقل ۱۴۰۰ سال قبل، نزد هندیان شهرت داشته و مولفان هندی، آن را به کار برده‌اند.» [۲۹]

آقای محمد صدیق فرهنگ می‌گوید:

«من در حال حاضر، نظر خود را درباره قدمت این کلمه، تا سده ششم میلادی، حفظ می‌کنم.» [۳۰]

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳ /

مقارن ظهور اسلام (در حدود ۶۳۰ میلادی)، هیون تسانگ [۳۱]، راهب بودایی و جهانگرد چینی که به کشور افغانستان کنونی، سفر کرد، در سفرنامه خود از سرزمینی به نام «او - پو - کین» [۳۲] یاد می کند. پیش از او فاهیان، یکی دیگر از زایران چینی، این ناحیه را که مسکن اصلی قبایل افغان است، به اسم «لو - ئی» یعنی «روه» [۳۳] می خواند.

خاورشناسان، به ویژه جنرال کانینگهام در کتاب «جغرافیای قدیم هند»، کلمه «او - پو - کین» را صورت چینی شده کلمه «اوه گان» (افغان) می داند.

اما در دوره اسلامی، «حدودالعالم» که در سده چهارم هجری نوشته شده، نخستین اثر دری است که از کلمه «افغان» یاد می کند. در این کتاب، چنین آمده است:

«... سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی ... سول، دهی در کوه با نعمت و اندرو افغان اند. از آن جا بروید تا به حسینان راه، اندر میان، دو کوهی است و اندر این راه، ۷۲ آب بیاید گذاشتن و راهی است با مخاطره و بیم.»

و همو می نویسد:

«حسینان، شهری ست گرمسیر و صحرا نهاده ... نینهار جایی ست، پادشاه او مسلمانی نماید و زن بسیار دارد از مسلمانان و از افغانان و از هندوان بیش از سی و دیگر مردم بت پرستند و اندر وی، سه بت است بزرگ.» [۳۴]
از این گذشته، ابونصر محمد عتبی در «تاریخ یمینی»، نام «افغان» را آورده و از حضور افغانان در لشکر سلطان محمود، خبر می دهد و بیهقی هم این خبر را تأیید می کند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴ /

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»، این کلمه را به صورت قدیمی آن یعنی «ابغان» می نویسد. [۳۵]

ابوریحان بیرونی، نام افغان را چندین بار یاد کرده است و می گوید که آنان در کوهستان غربی هند که همان کوهستان سلیمان است، زنده گی می کنند. ابن بطوطه (سیاح مراکشی) در نیمه اول سده هشتم هجری قمری، می نویسد:

«کابل در گذشته، شهر بزرگی بوده و اکنون قریه ای از آن باقی مانده که طایفه ای از عجم که «افغان» نامیده می شوند، در آن سکونت دارند. افغانان، در کوهستان ها، مواضع مستحکمی دارند و مردمی بسیار قوی هستند.» [۳۶]

به همین ترتیب، سایر مولفان دوره اسلامی مانند فخر مدبر در «آداب الحرب و الشجاعة»، منهاج سراج جوزجانی در «طبقات ناصری»، حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» و محمد قاسم در «تاریخ فرشته» و غیره، بارها از کلمه «افغان» و «اوغان»، یاد کرده اند.

به هر حال، در گذشته، کلمه «افغان» نزد دری زبانان، به معنای قوم «پشتون» به کار گرفته می شد؛ اما از زمان تجدید حیات سیاسی کشور افغانستان و به ویژه تثبیت مرزهای ملی و نوسازی ساختار دولت آن، به تدریج، این اصطلاح به مفهوم «ملت افغانستان» تغییر و تحول معانی پیدا کرد؛ چنانی که در قانون اساسی ۱۳۴۳ خورشیدی افغانستان، این کلمه چنین تعریف شده است:

«ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فردی از افراد مذکور، کلمه ی «افغان»، اطلاق می شود.» [۳۷]

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵ /

بنابراین، امروزه کلمه «افغان» را معمولاً در دو معنی به کار می‌برند: یکی به معنی «ملت افغانستان» اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، بلوچ و غیره و دیگر مفهوم تاریخی آن، یعنی قوم «پشتون» که شامل همه پشتو زبانان می‌شود.

این دو مفهوم جداگانه کلمه «افغان»، گاهگاهی در افغانستان، ابهامی را نزد بعضی از اقوام ایجاد کرده و از این که به این عنوان خوانده می‌شوند، ابراز تردید می‌کنند؛ اما برای رفع این تردید، نکته ای را که باید خاطر نشان کرد، این است که وقتی صحبت از «هویت ملی» است، بدون شک، هر فرد ملت افغانستان، با نام کشورش خوانده می‌شود؛ یعنی «افغان» و این امر نه تجاهل است و نه تلبُّس؛ بل در این معنی، کلمه «افغان» با کلمات «افغانی و افغانستانی»، مترادف می‌باشد.

این رسم در سایر نقاط جهان نیز متداول است. به طور نمونه در کشور ایران نیز اقوام مختلفی اعم از فارس، عرب، ترک و مغول زنده گی می‌کنند که بدون شک، همه ی آنان از نژاد آریایی نیستند؛ ولی به راحتی خود را به عنوان «ایرانی» می‌دانند. در حالی که کلمه «ایرانی» هم دو معنی دارد: یکی «ملت ایران» و دیگر قوم «آریایی».

در عرف بین‌المللی نیز مراد از کلمه ی «افغان»، «ملت افغانستان» است، نه قوم «پشتون». از همین رو، هر تبعه ی افغانستان در خارج از کشور، به صفت «افغان» شناخته می‌شود.

پی نوشت‌ها:

۱- حبیبی، عبدالحی، مجله آریانا، شماره سوم، سال بیست و هفتم، جوزا و سرطان ۱۳۴۸ شمسی، ص ۱.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶ /

- ۲- مری، لوییس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ اول: ۱۳۶۸، ص ۵۲.
- ۳- فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۳۱.
- ۴- مجله سخن، صص ۱۲۶۵-۱۲۶۳.
- ۵- همان جا، ص ۱۲۶۵.
- ۶- Valerian.
- ۷- Sprengling.
- ۸- همان جا، ص ۲.
- ۹- مجله آریانا، شماره سوم، سال بیست و هفتم، جوزا و سرطان ۱۳۴۸ شمسی، پاورقی ص ۲.
- ۱۰- همان جا، ص ۲.
- ۱۱- Apakan.
- ۱۲- همان جا، ص ۲.
- ۱۳- همان جا، ص ۲ به نقل از پتانها، ص ۸۰.
- ۱۴- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۱۵- همان جا، ص ۱۱۶.
- ۱۶- فرهنگ شاهنامه، چاپ ۱۳۲۰ شمسی، تهران، ص ۱۲.
- ۱۷- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۵، ص ۲۸۱.
- ۱۸- مجله آریانا، شماره سوم، سال بیست و هفتم، ص ۳.
- ۱۹- همان جا، ص ۳.
- ۲۰- افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۳۳۲.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷ /

- ۲۱- مجله آریانا، شماره سوم، سال بیست و هفتم، ص ۲.
۲۲- حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل، چاپ ۱۳۶۸، ص ۷۲.

۲۳- Herodotus.

۲۴- Paktuie.

۲۵- Varaha Mihira.

۲۶- Bhrita-Sanhita.

۲۷- A. Foucher.

۲۸- مجله آریانا، ص ۳.

۲۹- همان جا، ص ۴.

۳۰- افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳۱- Hiuen Tsang.

۳۲- O - Po - Kien.

۳۳- Roh.

۳۴- حدود العالم، تهران، ص ۴۵ و مینورسکی ص ۹۱.

۳۵- مجله آریانا.

۳۶- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۰۰.

۳۷- قوانین اساسی افغانستان به نقل از ماده اول قانون اساسی مصوب ۹ میزان ۱۳۴۳ شمسی، ص ۱۲۴.

سرچشمه‌ها:

- مجله امین، سال اول، شماره ۶، عقرب ۱۳۷۷.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸ /

پیشینه تاریخی واژه «افغانستان»

مهدی زاده کابلی

گرچه نام «افغانستان» به لحاظ کاربرد سیاسی آن برای سرزمین «خراسان» (مطلع خورشید)، جدید است و این اسم، فقط از اواسط قرن هجدهم میلادی، یعنی از هنگامی که برتری سیاسی و نظامی قوم «افغان» بر سایر اقوام ساکن در آن جا استوار گردید و وحدت سیاسی کشور از نو احیا گشت، به واسطه کثرت جمعیت آن قوم به تمام کشور اطلاق شد [۱]، سرانجام در قرن نوزدهم میلادی رسمیت یافت؛ [۲] اما کلمه «افغانستان» به عنوان مسکن اصلی قوم افغان در تاریخ این کشور، پیشینه درازمدت دارد.

واژه «افغانستان» به معنای جا و مکان افغان‌ها، اولین بار در سده چهاردهم میلادی در «تاریخنامه هرات» آمده است. سیف هروی، مولف این کتاب، نواحی شرق افغانستان امروزی تا مجاری سند را به این نام خوانده است. این نویسنده، ذیل وقایع سال ۶۴۸ هجری قمری از «ملوک عظام افغانستان» به نام بهرامشاه و میرانشاه و شاهنشاه یاد می‌کند. به گفته او، امیران افغانستان فرمانبردار حکومت آل کرت بوده‌اند. سیف هروی می‌افزاید:

«اولجایتو، خطه هرات را تا اقصای افغانستان و رود آمو، به سلطان غیاث‌الدین کرت، تفویض کرد.» [۳]

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی هروی که یکی از فضلا و رجال سیاسی دربار تیموریان هرات بود، در «تاریخ مطلع سعدین و مجمع بحرین»، افغانستان را با همان وسعت جغرافیایی که سیف هروی می‌شناخت، به کرات یاد کرده است و این سرزمین را جزوی از قلمرو وسیع تیموریان هرات در

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹ /

خراسان می‌دانست و معین‌الدین اسفزاری هم در «روضات‌الجنات» به‌طور مکرر از افغانستان اسم می‌برد. [۴]

همین‌گونه، کلمه «افغانستان» در اکثر تواریخ عهد امپراتوری مغول در هند، به چشم می‌خورد که با همان محدوده جغرافیایی ذکر شده است. از جمله: محمد قاسم در «تاریخ فرشته» در باره وجه تسمیه سرزمین افغان‌ها، چنین می‌نگارد:

«... القصه مسلمانان افغان به زراعت و تحصیل مایه معاش مشغول گشتند و خداوند اسب و گاو و گوسفند بسیار شده با مسلمانانی که همراه محمد قاسم از راه سند به ملتان آمده ساکن آن‌جا شده بودند، رابطه آشنایی و آمد و شد بهم رسانیدند و در سنه ۱۴۳، چون اولاد ایشان بسیار شد از کوهستان برآمده، مواضع معموره هندوستان مثل «کرناج» و «پشاور» و «شنوران» را متصرف گردیدند و راجه لاهور که با راجه اجمیر خویشی داشت، قصد دفع فتنه ایشان نموده، یکی از امرای خود را با هزار سوار بر ایشان تعیین کرد و افغانان به جنگ پیش آمده، اکثر هندیان را به قتل رسانیدند و بعد از این قضیه، راجه لاهور، برادرزاده خود را با دو هزار سوار و پنج هزار پیاده در نهایت استعداد بر سر افغانان سرکش گسیل نمود. در این دفعه، خلج و غور و مردم کابل که حلیه اسلام مزین بودند، امداد ایشان بر ذمه همت خود فرض شمرده، چهار هزار کس به مدد آمدند و ایشان مستظهر شده، علم مقاومت افراشتند و در مدت پنج ماه، هفتاد جنگ با کفار کرده و در اکثر محاربات غالب شدند. در این اثنا، چون سپاه سرما بر سر کفار تاخته ایشان را عاجز و زبون گردانید، همه دست از جنگ بازداشته مراجعت کردند... مردم کابل و خلج به جا و مقام خود رفته، هر که از ایشان می‌پرسید که احوال مسلمانان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰ /

کوهستان به کجا رسید و چه صورت پیدا کرد؟ ایشان جواب می‌دادند که کوهستان مگوئید، افغانستان بگوئید که به جز افغان و غوغا در آن‌جا چیزی دیگر نیست. ظاهراً بدین سبب، مردم به زبان خود، امکنهء ایشان را «افغانستان» و وجود ایشان را «افغان» می‌خوانند. [۵]

هرچند دکتور محمود افشار یزدی، پژوهشگر ایرانی، این وجه تسمیه (نام‌گذاری) نویسندهء کتاب «تاریخ فرشته» را مانند یک شوخی می‌خواند، ولی برای پیدایی نام «افغانستان»، ذکر آن را بی‌مناسبت نمی‌داند. [۶] با این وجود در مورد قدمت واژه «افغانستان» به معنای محل سکونت قوم پشتون، اختلاف نظر چندانی وجود ندارد؛ اما این که از چه زمانی واژه «افغانستان» به مفهوم سیاسی برای نام‌گذاری سراسر کشور افغان‌ها به کار رفته است، دانشمندان افغانستان، نظرهای متفاوتی ارائه کرده‌اند.

گروهی از مورخان شهر چون ملا فیض محمد کاتب و عبدالحی حبیبی، زمان این نام‌گذاری را اواسط قرن هیجدهم میلادی دانسته‌اند؛ یعنی هنگامی که احمد شاه درانی در سال ۱۷۴۷ میلادی، امپراتوری افغان را در خراسان پدید آورد. به‌طور نمونه در «سراج‌التواریخ» آمده است:

«این مملکت ... در زمان اعلیٰ حضرت احمد شاه که بعد از انقراض سلطنت اعلیٰ حضرت نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی، مطابق ۱۱۶۰ هجری، بر اریکهء سلطنت جلوس نمود، زیاده‌تر موسوم به «افغانستان» شد و اظهر این که به‌اعتبار کثرت و انبوهی مردم «افغان» که در این مملکت ساکن و متوطن اند، به زیادت لفظ «ستان» در اخیر لفظ افغان به «افغانستان» نامزد گردیده است.» [۷]

و پوهاند عبدالحی حبیبی نوشته است:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱ /

«افغانستان، نام مستحدثی نیست که در عصر احمد شاه ابدالی خلق کرده باشند؛ بل که قرن‌ها قبل از او، یعنی ۷۰۰ سال پیش از این موجود و مستعمل بود ... در زمانی که هرات، پایتخت آل کرت بود ... نام افغانستان در آن وقت رواج داشت؛ ولی نه با وسعتی که در زمان امپراتوری احمد شاهی کسب کرده بود.» [۸]

اما برخی از محققان دیگر، به سبب این که در آثار دوره احمد شاهی، نامی از افغانستان دیده نمی‌شود و همه جا سخن از خراسان است، این وجه تسمیه را در اوایل قرن نوزدهم پنداشته‌اند.

میر محمد صدیق فرهنگ معتقد است که کلمه «افغانستان» به‌عنوان نام رسمی کشور، بار اول در ۱۸۰۱ میلادی در معاهده ای بین انگلستان و ایران، به کار رفته است. [۹]

دکتور محمد حسن کاکر می‌گوید:

«هنگامی که «خراسان» برای چهارده قرن به سرزمین افغانستان اطلاق می‌گردید، هم‌چنین کلمه «افغانستان» هم به موازات آن به سرزمین شرق ایران یا خراسان آن روز به کار برده می‌شد... و سرانجام در قرن نوزدهم به شکل نام عمومی و رسمی، جای تمام نام‌های دیگر افغانستان را گرفت.» [۱۰]

میر غلام محمد غبار نیز می‌نویسد:

«در قرن نوزدهم، خراسان جای خود را به اسم تازه «افغانستان» گذاشت... و اما نام «افغانستان» برای بار اول در قرن سیزدهم در مورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید. در قرن چهاردهم، این اسم، مخصوص علاقه‌ء تخت سلیمان و ماحول آن در مشرق کشور بود. در قرن شانزدهم، علاقه‌های

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲ /

جنوب کابل، عنوان «ملک افغان» گرفتند. در قرن هیجدهم از دریای سند تا کابلستان و از نزدیک کشمیر و نورستان تا قندهار و ملتان، مسکن افغان‌ها خوانده شد. بالاخره در قرن نوزدهم، نام «افغانستان» به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت.» [۱۱]

و نجیب مایل هروی که در چندین مورد درباره نام «افغانستان»، جانبدارانه سخن گفته و منتقدانه مدعی شده است که این نام مستحدث، قومی و ناشامل می‌باشد در مورد تعیین زمان این نام‌گذاری، نه تنها تاریخ دقیقی را ارائه نداده، بل که دچار تناقض گویی نیز شده است. باری او در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان»، بیان داشته:

«نام «افغانستان» با حدود تقریبی امروز در قاموس جغرافیایی عالم در اواسط قرن هیجدهم معمول شده است.» [۱۲]

اما پس از ده سال در کتاب دیگر خود زیر عنوان «بگذر از این شب دشوار بگذریم»، این زمان را به عصر شاه شجاع کاهش می‌دهد:

«این نام پیش از دُرّانی‌ها، نمایه سیاسی نداشته است. در دوره احمد شاه بابا نیز بیشترین فرامین دیوانی و اداری و غیره، حکایت از آن دارند که او حکومت خود را به نام «حکومت افغانستان» نخوانده است؛ بل که به هیأت «حکومت دُرّانی» نامیده است، اما در عصر شاه شجاع است که نام «افغانستان» با حیثیت سیاسی در اطلس جغرافیایی منطقه مطرح شده است.» [۱۳]

چه به جا بود که نویسنده دانشور، ولو برای آگاهی دیگران به دلایل تجدید نظر خود در رابطه با زمان تسمیه افغانستان اشاره می‌کرد؛ اما به رغم این، حتی وی به این نکته اکتفا نمی‌کند و تا آن جا پا فراتر می‌گذارد که در تثبیت این نام‌گذاری، انگلیسی‌ها را دخیل می‌داند:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳ /

«البته در تثبیت این نام قومی، بی گمان انگلیسی ها فعالیت داشته اند؛ زیرا آنان یک هدف اصلی داشتند و آن این بود که آریانا را به مثابه کلد قفل هندوستان در دست داشته باشند. از این رو این کلید هرچه مستحدث تر و دورتر از حسیت تاریخی و فرهنگی خود بنماید. البته برای استعمارگر مطمئن تر تواند بود، اگر آن جا را به نام «خراسان» می خواندند و یا «آریانا» می نامیدند، بی تردید حسیت تاریخی و فرهنگی آن جا مجانست و مناسبت های سیاسی و فرهنگی را با همسایه گان خود مطرح می داشت و این البته، خواسته ها و منافع انگلیس را ضمانت نمی کرد. از این رو از این دوره، این نام بر خطه ای وسیع و بخش اعظم خراسان زمین گذارده شد و چند ده سال دیگر با تلاش امارت های افغان بود که نظام یافت و به حیث یک نام سیاسی در اطلس جغرافیایی منطقه تثبیت شد.» [۱۴]

نجیب مایل هروی، چه در مورد زمان نام گذاری افغانستان و چه درباره تثبیت این نام ملی توسط انگلیسی ها، عنایت چندانی به تاریخ نداشته است و از این روی، دال بر صحت گفته های خود، هیچ منبع معتبری را معرفی نمی کند؛ اما بر خلاف ادعای او، مونت استوارات الفنستون، رئیس هیأت سفارت بریتانیا در دربار شاه شجاع که به سال ۱۸۰۸ میلادی، مأموریت خویش را انجام می داد، معتقد است که این نام را ایرانیان بر این سرزمین نهاده اند:

«آنان نام عمومی برای کشور خویش ندارند، ولی گاهی نام «افغانستان» را به کار می برند. دکتور لیدن [۱۵] نام «پشتونخوا» را یاد کرده است؛ ولی من هرگز کاربرد آن را در جایی ندیده ام. گاهی هم کلمه «سرحد» یاد شده است، اما این نام بر جلگه های شرق کوه های سلیمان، اطلاق نمی شود...

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴ /

نامی که توسط ساکنان [این] سرزمین بر تمام کشور اطلاق می‌شود، «خراسان» است؛ اما واضح است که به کاربردن این نام درست نیست؛ زیرا از یک سو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان نیست و از سوی دیگر در بخش مهمی از آن ایالت، افغانان ساکن نیستند. [۱۶]

حال آن که بنابر اسناد و مدارک تاریخی، چنین به نظر می‌رسد که نخست از همه، مردم دری زبان خراسان بودند که سرزمین افغان‌ها را «افغانستان» نامیده‌اند. این نکته را از ذکر نام «افغانستان» در «تاریخنامه هرات» در می‌یابیم و در ضمن «تاریخ فرشته» نیز به صراحت نوشته است که مردم کابل و خلیج به زبان خود، امکنه افغان‌ها را «افغانستان» و خود آنان را «افغان» می‌خواندند.

جالب این جاست که در آن زمان، افغان‌ها خود را بیشتر «پشتون» و «روهیله» می‌نامیدند و سرزمین خویش را «پشتون‌خوا» می‌خواندند و کمتر با نام «افغان» و «افغانستان» آشنایی داشتند. دکتور محمد حسن کاکر در این باره چنین می‌نویسد:

«خود افغان‌ها تا آن زمان (قرن نوزدهم میلادی)، کشور خود را «افغانستان» نمی‌خواندند، بل که آن را «روه» و «پشتون‌خوا» می‌نامیدند و این خطه از سایر مناطقی که مردمان دیگری در آن جا می‌زیستند، متمایز بود. مثلاً هزاره جات و کافرستان. کلمه «افغانستان» تا اوایل قرن نوزدهم هم به کثرت در تحریر به کار می‌رفت و به گمان غالب که در وهله اول از طرف دری‌زبانان به کار رفته باشد تا آن که در شروع آن قرن (قرن نوزدهم میلادی)، افغان‌ها هم کم کم با آن آشنا شدند.» [۱۷]

دکتور کاکر از این بحث، دو نتیجه می‌گیرد:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۵ /

«اول این که نام «افغانستان» که اصلاً به یک منطقه نسبتاً کوچک اطلاق می‌گردید، آهسته آهسته خطء وسیع‌تری را در بر گرفت و قسمت بیشتر خراسان را احتوا کرد و کلمات «روه» و «پشتون‌خوا» را کاملاً عوض نمود. دوم این که افغانستان جدید با مشمول ساختن این مناطق، دسته‌های متعدد قومی را در خود شامل ساخت؛ ولی پشتون‌ها هنوز هم به لحاظ تعداد و قدرت در آن به حیث یک گروه عمده، باقی ماندند.» [۱۸]

اما این که چه عواملی سبب تغییر نام سرزمین خراسان به «افغانستان» شد، به نظر من در این امر دو عامل مهم، نقش تعیین‌کننده داشتند:

نخست جمعیت افغان‌ها (پشتون‌ها) در ترکیب کلی جمعیت افغانستان، بسیار بالا بود؛ چنان که امروز نیز به‌رغم جدایی پشتونستان از پیکر افغانستان، پشتون‌ها، اکثریت قابل توجهی را در این کشور تشکیل می‌دهند. این اکثریت، چنان است که معمولاً در وضع مشابه، اگر در شهر یا منطقه‌ای خاص، قوم یا طایفه‌ای با چنین اکثریتی ساکن باشند، آن شهر یا منطقه را با نام همان قوم یا طایفه، نام‌گذاری می‌کنند.

دوم، چیره‌گی سیاسی و نظامی قوم «افغان» بر قسمت اعظم خراسان آن‌روز و تشکیل دولت افغان، موجب شد که در قرن نوزدهم، نام «افغانستان» رسمیت یابد.

به هر تقدیر، اگرچه در ابتدا کلمه افغانستان میان مردم این کشور، چندان کاربرد عمومی نداشت و مسلماً مدتی طول کشید تا مردم به آن انس گرفتند، زیرا تثبیت نام ملی نیازمند زمان بود و شاید به همین دلیل بود که قریب نیم قرن در آثار تاریخی و مکاتبات رسمی، نامی از افغانستان برده نمی‌شد؛ اما با گذشت زمان، این نام، نه تنها در خود افغانستان، بل که در تمام کشورهای

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶ /

جهان شهرت یافته و اکنون نیز اسم جا افتاده و متداول است. گذشته از این، امروزه، واقعیت این است که اکثریت مردم افغانستان به طور طبیعی، نام «افغانستان» را برای کشورشان پذیرفته‌اند و این نام، نزد آنان عزیز است؛ چنان که عبدالحی حبیبی می‌گوید:

«اینک ما نام های پُر افتخار یک هزار و هفتصد ساله «افغان» و هفتصد ساله «افغانستان» را مبدأ افتخار و وحدت ملی و سوابق تاریخی خود می‌شناسیم.» [۱۹]

اگر تاریخ دو سده اخیر افغانستان را بنگریم، می‌بینیم که مبارزات گوناگون افغان‌ها در ذیل این نام در برابر تجاوز و توسعه طلبی دو امپراتوری بزرگ جهان، یعنی بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم و ارتش سرخ شوروی در قرن بیستم که منجر به فروپاشی هر دو ابر قدرت شد، به مثابه بزرگ‌ترین افتخار ملی، چیزی نبود جز ایمان افغان‌ها به اسلام و عشق آنان به افغانستان. بگذارید برای بهتر روشن شدن آن چه گفته شد، این نکته را هم بیافزایم که به رغم برخی افراد که از سر تعصبات قومی و دهن کجی به پشتون‌ها، ستم با نام و نشان کشور خویش دارند، هنوز که هنوز است، قلب میلیون‌ها افغان، اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره با شنیدن نام نامی «افغانستان»، تپش یگانه دارد. پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سراج‌التواریخ، ج ۱ و ۲، ص ۳.
- ۲- درآمدی بر تاریخ افغانستان، ص ۱۵.
- ۳- تاریخ‌نامه هرات، ص ۲۱۶.
- ۴- مجله آریانا، دوره ۲۷، جوزا و سرطان ۱۳۴۸، شماره ۳، ص ۶.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۷ /

- ۵- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۷.
- ۶- افغان نامه، ج ۱، ص ۷۲.
- ۷- سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، ص ۳.
- ۸- مجله آریانا، پیشین، ص ۵.
- ۹- افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۴.
- ۱۰- مصاحبه دکتور حسن کاکر با بخش دری رادیو «صدای آمریکا»، اسد ۱۳۷۰.
- ۱۱- افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۹.
- ۱۲- تاریخ و زبان در افغانستان، ص ۲۰.
- ۱۳- بگذار از این شب دشوار بگذریم، صص ۴۱-۴۲.
- ۱۴- افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، ص ۱۰۵.
- ۱۵- Leyden.
- ۱۶- افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، ص ۱۵۸.
- ۱۷- افغان، افغانستان و افغان ها و تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان، ص ۳۹.
- ۱۸- همان جا، ص ۳۹.
- ۱۹- مجله آریانا، پیشین، ص ۶.
- جُستار های وابسته
- سرچشمه ها:
- مهدی زاده کابلی، نکاتی درباره افغان و افغانستان، مجله «راه امین»، سال اول، شماره ۷، قوس ۱۳۷۷، صص ۲۹-۳۱، برگرفته از منابع زیر:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۸ /

- مهدی زاده کابلی، درآمدی بر تاریخ افغانستان، قم، صحافی احسانی، چاپ اول - ۱۳۷۶ خ.
- سیف بن محمد الهروی، تاریخنامه هرات، کلکته، چاپ ۱۹۴۳ م.
- کاتب هزاره، فیض محمد، سراج التواریخ، تهران، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، چاپ ۱۳۷۲ خ.
- فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، صحافی احسانی، چاپ ۱۳۷۱ خ.
- مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران، موقوفات دکتور محمود افشار یزدی، چاپ دوم، ۱۳۷۱ خ.
- مجله آریانا، دوره ۲۷، جوزا و سرطان ۱۳۴۸، شماره ۳.
- مایل هروی، نجیب، بگذار از این شب دشوار بگذریم، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳ خ.
- کاکر، محمد حسن، افغان، افغانستان و افغان‌ها و تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان، پیشاور: اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد (وفا)، چاپ ۱۳۶۷ خ.
- الفستون، مونت استوارت، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۶ خ.
- افشار یزدی، محمود، افغان‌نامه، تهران، موقوفات دکتور محمود افشار یزدی، چاپ اول، ۱۳۵۹ خ.
- هندو شاه، استرآبادی، محمد قاسم، تاریخ فرشته، تهران، آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ ۱۳۸۸ خ.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۹ /

ریشه یابی کلمهء افغان

حامد نوید

جبهه گیری های سمتی، زبانی و قومی یک تعداد نویسنده گان کشور از چندی ست به اندازه کسب شدت نموده که عده از قلم به دستان به جای دفاع از هویت ملی، افتخارات تاریخی و حفظ شرف و حیثیت مردم افغانستان، خامه های شان را چون شمشیر های بران در مقابل هم استعمال می کنند. شاید عده ای صادقانه گله ها و نارضایتی هایی از شرایط موجود و گذشته داشته باشند که مسأله قابل درک می باشد و اما در این میان، کشور های علاقه مند به تأمین منافع شان در منطقه با استفاده از احساسات مردم به طور سیستماتیک متداوم و با تأسی از برنامه های مشخص سیاسی، تیشه به ریشهء موجودیت سیاسی و حاکمیت ملی افغانستان می زنند.

یکی از موضوعاتی که در این ارتباط توسط کشور های زیدخل به خورد ملت افغانستان داد می شود، گره دادن کلمهء افغان با نام پشتون است تا بر آتش اختلافات قومی در افغانستان برای تأمین منافع درازمدت شان دامن بزنند، اما با مراجعه به منابع دست اول تاریخی، کلمهء افغان، ریشه گرفته شده از اصطلاح «اسوه کان Aśvakan» به معنی سوارکار در زبان سانسکریت، اوه گانا در زبان پرکریت، آوه گان در زبان کهن اوساتایی و ابگان در زبان پهلوی ساسانی می باشد که در ادوار اسلامی به گونهء افغان تلفظ و نگاشته شده و در هر دو زبان یعنی پشتو و دری معمول گشته است.

در حالی که از نگاه قانون اساسی کشور و قوانین بین المللی، تمام باشندگان افغانستان به شمول پشتون ها، همه افغان خوانده می شوند، از چندی ست نویسنده گان ایرانی باوصف اطلاعات محدود شان درباره اقوام پشتون

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۰ /

و زبان پشتو، مصرانه می کوشند با دیدی عمومیت گرایانه به منظور به دست آوردن اهداف مشخص سیاسی، عمداً کلمه افغان را به اقوام پشتون پیوند دهند، اما نام پشتون ها در متون تاریخی پیش از اسلام، به طور مثال در یادداشت های هرودوت، مؤرخ بزرگ یونانی، پکتیانس Pactyans یاد گردیده و در ریگویدا و متون دیگر سانسکریت و پراکریت به تلفظ Pakhtas پکتاس آمده که همانا پکت ها، پخت ها یا پشتون ها می باشد. اصطلاح «افغان» به اساس مطالعات مؤرخین و زبان شناسان معروف، چون جان مارتین John Martin و ایریکلیوس E-Reclus فرانسوی، کریستن لیسن Christian Lassen نارویجی، مک کرنل McCrindle و الکساندر کوگنهام Alexander Cunningham برتانیوی، لقبی بود که از دیر زمانه ها به سوارکار داده می شد. این نظر را آگره والا Agrawala محقق معروف هند در زبان سانسکریت نیز تأیید کرده و به نظر او کلمه افغان، معرف نام قوم و تباری خاصی نبود. از این رو در میان عشایر پشتون مانند خُدران، منگل، غلزی، درانی، هوتک، اندر، کاکر، احمدزی، سربنی، پوپل، سوری، گدون، لودی، احمدزی، ستانکزی، محمدزی، یوسفزی، بنوچی، خروطی، سواتی، سهاک، شینوار، ابدالی، بارکزی و اقوام دیگر پشتون [به معنی قبایل] چون اروکزی، بامی زی، هوت خیل و تره خیل قبیله و یا قومی به نام افغان زی و یا افغان خیل وجود ندارد. از نگاه جامعه شناسی تاریخی، کشف آهن از یک سو و پرورش اسپان رزمنده که در جلگه های سرسبز بدخشان و بلخ تا فاریاب تربیت می آفتند از سوی دیگر، از نگاه اجتماعی طبقه جنگجویان را به وجود آورد. در متون سانسکریت، سوارکارانی را که از طریق کوب ها (کابل) به حوزة سند،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۱ /

کشمیر و شمال هند می رفتند به نام **Aśvakan** اسوه کان و در متون پرکریت که کهن تر از سانسیکرت است به تلفظ «اوه گانا» **Avagānā** یعنی سوارکاران یاد می کردند. در اوستا نیز واژه «اوه گان» به معنی کوبنده و جنگجو آمده است. از این رو زبان شناسان از نگاه علم **etymology** یا تحول واژه ها در طی زمانه ها، کلمه «افغان» را برگرفته شده از این واژه گان باستانی می دانند.

از آن جایی که اسپان اصیل و تندرو باعث پیروزی جنگجویان در نبرد می گردید و آنان را بر دشمنان پیروز می ساخت شاهان و جنگجویان آریانای قدیم با داشتن اسبان اصیل مباحثات می کردند و پسوند اسپ لقب و مرتبتی بود که به شخص شایسته آن داده می شد، مانند لهراسپ (صاحب اسپان تندرو)، زرآسپ (سوارکاری با اسب گندمگون وزرین)، بیورآسپ (فرمانروایی با ده هزار اسپ تازنده)، ویش آسپ (سوارکاری نجیب با اسب بیدار) و امثال آن. سلسله شاهان اسپه یا اسپه گان باختر در جلگه های شمال هندوکش جایی که پرورشگاه اسپان اصیل و تازنده بود نخستین مقر فرمانروایی شان را اساس گزارده و دامنه اقتدار شان را در نیمه هزاره دوم پی ازمیلاد تا کابل و آراکوزیا (کندهار و هیلمند) گسترش دادند. در فرهنگ اوستایی، شاهان سوارکار و داشتن اسپان ممتاز علامت سلحشوری و دلیری بود و این شاهان به نام خاندان اسپه یا اسپه گان در تاریخ مشهور اند. به اساس تحقیق مک کرندل **McCrindle**، کلمه آبگان یا آو گان در متون اوستایی به معنی رزمجو و کوبنده ذکر یافته که این اصطلاح در ادبیات عهد غزنویان نیز مشهود است؛ چنان چه فردوسی در شهنامه چنین گفته:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۲ /

سپهدار چون قارن کاوگان
سپه کش چو شیروی و چون آوگان
در این بیت، واژه «اوگان» شکل باستانی کلمه «افغان» است.
آریان Arrian، تاریخنگار رومن به حوله یادداشت های همراهان اسکندر
از جنگ های وی با اشکانوی ها، یعنی سوارکاران افغان در اطراف کابل
گزارش می دهد. (Ref: Scottish Geographical Magazine, 1999, p 275, Royal Scottish Society
اصطلاح ابکان و اپگان در کتیبه های ساسانی از عین ریشه آمده و همان
اصطلاح Avagānā اوه گانا به تلفظ دیگر است.
یادداشت:

مراجعه به کتیبه شاهپور ساسانی به زبان های پهلوی اشکانی و یونانی قرن
سوم میلادی، نقش رستم، معبد زردشت، شیراز، تیم باستان شناسی شیکاگو،
جلد چهارم، ص ۸۱۸

در ادوار اسلامی، کلمه ابگان به تلفظ افغان آمد، به طور مثال ابوریحان
بیرونی در رساله های تحقیقی اش مثل التفهیم (در بیان اقلیم سوم) و الصیدنه
(در بیان گیاه زیتون)، کوه هندوکش را از مرز چین تا به زابل و بُست به نام
کوه های افغانان خوانده است. نظر به مطالعات زبان شناسی، حرف «س» به
مرور زمان افتاده به اپگان تحول نموده. از آن جایی که حروف «پ» و «گ»
در الفبای زبان عربی وجود ندارند، کلمه «اپگان» به شکل «افغان» نگاشته و
تلفظ گردیده است.

ابن بطوطه، واقعه نگار و سیاح معروف مراکشی عربی زبان، در یادداشت
هایی که از سفر به کشور های شرقی اسلامی در سال ۱۳۲۸ میلادی برداشته

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۳ /

است، می نگارد: در کابل به مردمانی برخورد است که به زبان فارسی تکلم نموده و خود را افغان می نامیدند.

در این رابطه هموطن فرهیخته؛ جناب حنیف باوری به حوالهء مری لویس کلیفورد Mary Luis Clifford، نویسندهء امریکایی رسالهء تحقیقی نگاشته است که بخشی از نوشتهء شان را بدون کم و کاست تقدیم می کنم.

«مری لویس کلیفورد، افغانستان شناس معروف در کتاب «سرزمین و مردم افغانستان» از روایات مختلف مورخین عرب نتیجه گیری کرده است که: نام اوه گانه (سوار کار نجیب) یا افغان در نزد اعراب هم بر پشتون ها اطلاق می شده است هم بر تاجیک ها.» (صفحهء ۱۴۱، ترجمهء مرتضی اسعدی) در جای دیگر کلیفورد در مجموع چنین جمع بندی کرده است که نام افغان بر کلیه باشندگان کوپایه های هندوکش اطلاق می شده است. دلیلی مهمی که این نتیجه گیری کلیفورد را ثابت می کند، سفرنامهء ابن بطوطه است. وی در سفرش به کابل می نویسد: سپس به کابل سفر کردیم. در این جا طایفه ای از عجم زنده گی می کند که افغان نامیده می شوند... کابل از قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است... (متن عربی صفحهء ۴۰۶ سفر به کابل) از طرفی می دانیم که اکثریت مردم کابل از قدیم تاجیک ها بوده اند و تا زمان سفر ابن بطوطه، پشتون ها هنوز در این نواحی زیاد نبوده اند.»

در مورد وجه تسمیهء کلمهء افغان، مقوله های دیگری نیز وجود دارد مانند نظریات نعمت الله هروی، نویسندهء مخزن الافغان در دربار مغلی هند که به خاطر جنبهء افسانوی بودن آن، ثبوت نیافته است. از این رو، اکثر محققین و زبان شناسان به این امر متفق القول اند که اصطلاح افغان، لقب و مرتبتی بوده که به سوار کاران اطلاق می یافت، نه به قوم یا قبیلهء خاص.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۴ /

به هر حال، اگر به نقشه های جهان قدیم، چه در اروپا و چه در قاره آسیا نظری بیاندازیم، دیده می توانیم که قلمرو امپراتوری ها همواره در حال تبدیل و تغییر بوده و نظر به لشکر کشی جهان گشایان یا شکست های نظامی، گاه بزرگ و گاه کوچک می شدند.

در دوره قرون وسطی، قلمرو دولت ها به نام سلسله های پادشاهان یاد می گردید مانند امپراتوری ساسانی، امپراتوری غزنوی، قلمرو خلفای عباسی، امپراتوری تیموری، امپراتوری عثمانی، امپراتوری درانی و امثال آن. در آن وقت از کشور های جهان به شکل امروزی با حدود اربعه و سرحدات معین خبری نبود، اما حوزه های فرهنگی تا حدودی مشخص بودند.

مفکوره دولت های ملی Nation Sates با هویت سیاسی معین و سرحدات معین در اخیر قرن هژدهم و بیشتر در قرن نوزدهم به وجود آمد. هنگامی که سلسله شاهان هوتکی و درانی در قرن هژدهم و قرن نوزدهم روی کار آمدند، اگر مراد این شاهان برتری جویی اقوام پشتون بر قبایل و اقوام دیگر کشور می بود، اسم این مملکت را به نام پشتونخوا یا پشتونستان یاد می کردند. در حالی که نام افغانستان با پسوند ستان به زبان دری آمده، نه پشتو.

در قرون هژدهم و نوزدهم ادبیات دری و پشتو همزمان رشد کرد. میرویس خان هوتک و احمدشاه درانی هم به زبان پشتو و هم به زبان دری شعر می سرودند. چنان چه میرویس خان پس از شکست گرگین و اخراج قوای صفوی از قندهار، این شعر را به زبان دری در رد پذیرش پادشاهی در لویه جرگه تاریخی سال ۱۷۰۹، خطاب به مردم قرائت نمود:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۵ /

نه خدمت نمودم که شاهی کنم
 به تخت شاهی کج کلاهی کنم
 نه دیهیم شاهی بود درخورم
 که من بهر تان کمترین چاکرم
 و این هم نمونه ای از ابیات احمدشاه درانی به زبان دری:
 ای وای بر امیری کز داد رفته باشد
 مظلوم از در وی ناشاد رفته باشد

تیمورشاه درانی، شاه زمان، شاه شجاع و اولاده شان، همه به ادبیات دری
 علاقه مفرط داشتند و اگر تعصبی در کار می بود به رشد شعر و ادب دری
 نمی کوشیدند.

(تاریخ مختصر افغانستان، اثر شادروان پوهاند حبیبی، مبحث اوضاع فکری و
 فرهنگی عهد درانی، سازمان مهاجرین مسلمان افغانستان، چاپ مجدد، سال
 ۱۳۶۸، صص ۲۰۳ - ۲۸۳)

نتیجه:

در حالی که قانون اساسی افغانستان به اساس تصمیم لویه جرگه و ارجگزاری
 به تمام اقوام کشور در اخیر ماده چهارم صریحاً تشریح می دارد: کلمه
 افغان بر هر فرد از افراد ملت افغانستان اطلاق می شود؛ آیا در این آوانی که
 حملات گروه های مسلح طالبان به تحریک پاکستان و تمویل جمهوری
 اسلامی ایران در اکثر ولایت افغانستان، کسب شدت نموده و از جانب دیگر،
 گروه منحنط داعش برای تأسیس «خلافت اسلامی خراسان» در هر گوشه
 افغانستان در حال جنگ می باشد، آیا در چنین مقطع زمانی حساس، ایجاد
 تشنج و به راه انداختن بحث های بی ثمر به اساس انگیزه های عمدی بالای

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۶۶ /

کملهء «افغان»، چه دردی از درد ها و آلام مردم افغانستان را مداوا می کند و چه پی آمدی به جز از بی ثباتی و ایجاد انارشیزم برای آینده کشور خواهد داشت؟

میرهن است که سیاست های آشکار و توسعه جویانهء همسایه گان افغانستان به خصوص کشور های پاکستان و جمهوری اسلامی ایران، برخلاف رویهء حُسن همجواری و روحیهء همکاری اسلامی، امن عامه را هر روز در وطن ما مختل می سازد، ولی به گواهی تاریخ، اختلافات میان اقوام افغانستان، هیچگاه دوامدار نبوده و این گونه مسایل همواره در نزد قاطبهء ملت افغانستان در نتیجهء تفاهمات بین الافغانی و جرگه های مردمی قابل حل می باشد.

افغان ها در هر مقطع تاریخ پُرافتخار خود در مقابل ظلم و تجاوز بیگانه گان به پا خاسته و از تمامیت ارضی و نوامیس ملی خود قاطعانه دفاع نموده اند که سه جنگ افغان و انگلیس و شکست قشون سرخ در افغانستان در دههء هشتاد، شاهد این مدعاست. در این ارتباط، مرحوم میر غلام محمد غبار مؤرخ بزرگ افغانستان در مورد وقایع جنگ اول افغان و انگلیس و اشتراک تمام سران اقوام افغانستان مانند میر مسجدی خان کوهدامنی، امین الله لوگری، عبدالله خان اچکزایی، امام ویردی خان ازبک، آغا حسین قزل باش، نواب زمان خان (محمد زائی)، شجاع الدوله خان (محمد زائی)، اکبر خوابگاهی از خوابگاه کابل، ملا احمد برنج فروش از اهالی کابل، دوست محمد خان غلجایی، میر جنید کابلی و سران دیگر ملی از سادات کُتر و تمام اکناف و اقشار افغانستان می نگارد و دربارهء کارنامه های وزیر اکبرخان در جنگ افغان ها علیه قشون متجاوز انگلیس، شرح مفصلی دارد که نمایانگر

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۷ /

وحدت ملی افغان ها در برابر تجاوزات بیگانه گان می باشد. (افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ مطبعهء کابل، سال ۱۳۴۶، صص ۸۳۱-۸۷۲)
امروز موجودیت سیاسی و فرهنگی افغانستان، یک واقعیت است و نمی توان حقوق قانونی ملتی را که در طی قرون متمادی با هم پیوند های ناگسستی داشته اند، با گرایش های نژاد پرستانه و تمایلات سیاسی غیر واقع بینانه، انکار نمود.

مراجعه:

The History of Herodotus, Chapter 7, Written 440
،B.C.E

Translated by George Rawlinson" Piney.com"

McCrindle observes: "The name Afghan has evidently been derived from Asvakan, the Assakenoi of Arrian" (Megasthenes and Arrian, p 180; Alexander's Invasion (of India, p 38; J. W. McCrindle

Christian Lassen, Saan Martin, L. Bishop, Dr Crooks, Dr. J. C. Vidyalnar, Dr M. R. Singh, William Smith, N. L. Dey, William Crooke, Dr J. L. Kamboj, Kiprpal Singh and several others write that the word Afghan has originated from the Sanskrit word Ashvaka.....the Assakenois of the classical writings

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۶۸ /



مجسمه برونز
سوارکار باختری
(اسوه گان
Asvagan) هزاره
اول ق.م.، موزیم
بریتانیا

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۹ /

ریشه‌یابی کلمهء افغان از دیدگاه زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و تاریخ زمان ستانیزی

کلمهء افغان اصلاً از کلمهء آب گان یا آبگان اشتقاق شده. آبگان به معنی صاحب عزت و مقام بلند. آب به معنی عزت، بالا مقام، و متمایز؛ مثلاً: در کلمات آبرو، آبرومند، آبدار (تیغ). کلمات متضاد آبگان می‌توانند شامل بی آب و بی عزت و بی آبرو باشند. کلمهء «آب» احتمالاً با پیشوند «ابر»، هم ریشه است، چنان که از پیوند معنایی آن‌ها آشکار است مثل ابرمرد، ابرقدرت و غیره.

کلمهء آبگان به معنی صاحب مقام بلند و صاحب عزت و آبرو. این جا استناد می‌کنیم به کتیبهء نقش رستم در شیراز از دوران شاپور اول پادشاه ساسانی (۲۶۰-۲۷۳، سنهء مشترک) در وصف و تعریف مردان دلیر (احتمالاً هم از سرزمین افغانستان امروزی، خاصتاً غور که قسمأً جزو دولت ساسانی وقت بود) مکتوب است: «وینداپارن، آبگان، ریسماود».

بدیهی است که صوت‌ها و آواهای زبان در بُعد زمانی مطابق نظم خاص آواشناسی به صوت‌های همگون با هجاهای مشترک، خاصتاً در کلمات عاریتی تغییر می‌کنند. کلمهء «آبگان» در مدت دو هزار سال به اشکال مختلف، ولی مشابه به آوگان، آپکان، و آپگان به افغان تبدیل شده. این تغییرات مطابق اصول آواشناسی به شرح ذیل صورت گرفته:

اول صوت «ب» به دو شکل تغییر کرده که هر دو بر استناد متکی اند:
قانون آوایی اول: ب < و در نتیجه آبگان < آوگان.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۰ /

این تغییر صوتی در زبان پارسی / دری خصوصاً در لهجه‌های عامیانه افغانستان که کمتر مقید به رسم الخط عربی اند به کثرت شنیده می شود؛ مثلاً آب < او، خواب < خو، آفتاب < افتو... در ادب قدیم پارسی / دری هم آوگان را به همان معنی عوض آبگان به کار برده اند:

سپهدار چون قارن کاوگان
سپهکش چو شیروی و چون آوگان
(شاهنامه فردوسی: فریدون، بخش ۱۲)

یا

همه گرد ایوان دو رویه سپاه
به زرین عمود و به زرین کلاه
سپهدار چون قارن کاوگان
به پیش سپاه اندرون آوگان
(شاهنامه فردوسی: فریدون، بخش ۱۳)

قانون آوایی دوم: ب < پ در نتیجه آبگان < آپگان.
کلمه آپگان به همان معنی و مفهوم آبگان در دوران شاپور سوم پادشاه ساسانی (۳۰۹-۳۷۹، سنه مشترک) به کار رفته و او را به لقب آپگان یعنی مرد باعزت و آبرو مفتخر کرده اند.

قانون آوایی سوم: گ < که در نتیجه: آپکان < آپگان.
بعد از گسترش اسلام و زبان عربی در منطقه، اثرات تبادله کلمات عاریتی بین زبان‌های پارسی / دری و عربی اصوات چ، پ، گ و ژ پارسی / دری در عربی به اصوات مشابه آن تغییر یافته که در نتیجه آن:
پ < ف و گ < غ تبدیل شده اند. در نتیجه آپگان < افغان.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۱ /

بعضاً در این نوع تغییرات صوتی، اصول را در اغراق تعمیل کرده‌اند و حتی ب را به ف تبدیل کرده‌اند؛ مثلاً: در منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار که زبان را زفان نوشته است:

چون زفان حق زفان اوست پس
بهترین عهدی زمان اوست پس
روز محشر محو گردد سر به سر
جز زفان او زفان‌های دگر

قابل توجه است که همین تغییرات صوت به شکل متوازی مثلاً در کلمات عاریتی زبان چینیایی دیده می‌شود. در قرن شش و هفت که کلمهء آپکان معمول بود، هسیو خانگ، زایر چینیایی که در سال ۶۴۴ سنهء مشترک از منطقهء افغانستان عبور کرد، مردم آن را «آ پو کین» خواند که با کلمهء آپکان قرابت دارد. در حالی که در چینیایی معاصر از شکل معرب کلمه یعنی افغان، معادل صوتی ساخته و افغان را «آ پو هان» تلفظ می‌کنند.

از جانب دیگر همین تعریف کلمهء افغان به معنی شجاع و دلیر با تعریف کلمهء «اسواکان» سانسکریت که تحقیقات بس مهم و ارزندهء آقای حامد نوید آن را شکل اصلی کلمهء افغان می‌دانند، از نگاه معنی، مطابقت کامل دارد.

زمانی که دلیران غور که از نظر هویت قبیله‌ای پشتون بودند، با لشکریان غزنوی در فتوحات هند برازندگی نشان دادند و بعدها در تشکیل سلطنت دهلی سهم بارز گرفته دودمان‌های پشتون غوری، غلجی، لودی و سوری خود بر اریکهء قدرت نشستند، کلمهء افغان با کلمهء پشتون مترادف به کار برده می‌شد. همین تعامل کاربرد مترادف کلمات افغان و پشتون در زمان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۲ /

تشکیلات سیاسی طریقت صوفیهء روشانیه، دودمان ختک اکوړه، ابدالی‌های هرات و هوتکی‌های قندهار برای حصول استقلال به ترتیب در مقابل مغل‌ها و صفوی‌ها ادامه داشت؛ مثلاً: در غزل مشهور خوشحال خان ختک که در زندان مغل در هند سروده:

د افغان په ننگ می و ترله توره
ننگیالی د زمانی خوشحال ختک یم

به سبب نقش کلیدی که پشتون‌ها / افغان‌ها در بر انداختن امپراتوری‌های مغل و صفوی داشتند، برای مدتی کلمهء افغان در پارس قاجاری و مشتق هندی کلمه پشتون یعنی «پتان» در هند به طور تحقیر به کار می‌رفت. در پارس شاه‌محمود هوتکی را که شاه‌حسین صفوی شخصاً تاج شاهی را بر سرش گذاشت در تحقیر بدون لقب شاه، صرف «محمود افغان» می‌نامند و در هند پتان را معادل به یهود تحقیر کرده از آن افسانه‌های یهود نسب بودن پشتون‌ها را ساخته‌اند که عدهء را تا امروز، دیده و دانسته، در دام تعصب انداخته‌اند.

ولی در قرن نوزده، سنهء مشترک مبارزات پیروزمندانء افغان‌ها علیه استعمارگران انگلیس، صفت دلیری و شجاعت را دوباره مترادف با کلمهء افغان ساخت. چنان که سید جمال‌الدین (اسدآبادی) در مقایسه با شکست‌های پیایی پارسیان قاجاری در برابر روس‌ها، به پیروزمندی افغان‌ها در برابر استعمار انگلیس بالید، به افتخار نام «افغانی» را برگزید و سید جمال‌الدین افغانی شد. همچنان در هند، غلبهء افغان‌ها در جنگ اول افغان و انگلیس که برای قیام بعدی سپاهیان هند گردید، مایهء افتخار گردید چنان‌که متفکر شهر نیم قارهء هند علامه اقبال لاهوری به افغان و افغانیت و هویت ملی افغان می‌بالید:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۳ /

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

یا

خوش سرود آن شاعر افغان شناس
آن که بیند باز گوید بی هراس
آن حکیم ملت افغانیان
آن طیب علت افغانیان

همچنان استاد قاسم جی که هندی الاصل بود، بعد از پیروزی افغان ها در جنگ سوم افغان و انگلیس، نام خود را به استاد قاسم افغان تغییر داد. ولی یک قرن بعد که افغانستان در اثر تهاجمات استعمار کهن روسیه تزاری و هند برتانوی از شمال و جنوب منقبض گردید و در اثر تجاوز استعمار نوین، هر دو ابر قدرت جهانی روسیه شوروی و امریکا در فاصله دو دهه پی هم مورد تجاوز قرار گرفت و اکنون کشور های منطقه همین جنگ های نیابتی آن ها را ادامه می دهند، هویت افغان و افغانستان تحت شلاق های بیگانه پرستان رنج می کشد و رنگ می بازد. فاشیزم، خواستار تفوق هویت های قومی / لسانی بر هویت ملی افغانی گردیده، منسوب بودن به افغانستان را مایه افتخار نه، بل توهین و تحقیر پنداشته در پی تعویض نام آن برآمده اند. این ها در جهل و بی خبری از تاریخ و فرهنگ خویش «افغان» را منحصر و معادل به «پشتون» دانسته، در انکار تحت شعوری بر معانی عزت، آبرو، دلیری و شجاعت کلمه افغان می شرمند و شعار می دهند: «من افغان نیستم».

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۴ /

افغان و پشتون در پرتو تاریخ

شهسوار سنگروال

عدهء کثیر دانشمندان و باستان شناسان بر این باورند که اساطیر و افسانه های کهن، سرچشمه بزرگ تاریخ است و از همین رو استدلال می کنند که تاریخ روم هم از ادوار افسانوی این دیار شروع می شود.

افغانستان هم از جمله کشور های باستانی جهان، تاریخ بسا طولانی دارد که سرشار از داشته های افسانوی و مستند می باشد. اما بحران های نظامی و اقتصادی که از قرن های متعدد امنیت و سلامتی این کشور را تهدید کرده، اعم از حملات خارجی و نزاع های داخلی، منجر به این شده که روایت روشن تر و مستند به جهانیان در دسترس قرار داده نشود.

با وجود این همه چالش ها، دانشمندان کثیر داخلی و خارجی، آثار ارزشمندی به جهانیان عرضه کرده اند، و به شکل کلی به این نتیجه رسیده اند که افغان ها بخش بزرگ از تاریخ و افسانهء این سرزمین را تشکیل می دهد. در این جا به مصداق مشت نمونه خروار، چند مثال می آوریم از نوشته های عده ای از دانشمندان و تاریخ نویسان معتبر که در این عرصه پژوهش های چشمگیری داشته اند:

علی اکبر جعفری به نقل از زبان شناس سرشناس مورگن سترن می نویسد که در سرودهای ویدی واژه ی “پرشو” که در متون اوستایی و سنسکرت به شکل “پرسوانه” یا “پرشوانه” یا “پرشانه” آمده است، شکل اصلی همان کلمهء پشتون است که امروز به کار برده می شود.

هیروودت که لقب پدر تاریخ هم مربوط به او می شود در دامنه های کشور گندهارا از اقوامی چون اپاریتی، ستاگیدی، دادیکی، و گنداری یاد آوری می

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۵ /

کند. مورگن سترن به این نتیجه رسیده است که شاخه افریدی افغان‌های امروز همان اپریتی‌های هیرودت می‌باشند. (دایرة المعارف اسلامی، جلد اول صفحه ۲۱۷)

جورج گریسن، واژه پکتاس یا پختوس (پکتوس) را که در ریگویدا آمده است، کلمهء امروزی پشتون می‌داند و بیلو هم با او همنظر است. گریسن، بیلو و مورگن سترن هر سه به این نظر اند که کلمه اوگانه که در متون یک منجم هندی و راهه مهیرا آمده است، شکل ریشهء کلمهء افغان امروزی است. (سروی زبان‌های هندی، صفحه ۵)

کننگم در کتاب خود جغرافیه هندوستان می‌نویسد کلمه ای که به شکل “اپو کین” در متون سیاح چینایی هیونسانگ آمده است، عبارت از کلمهء افغان امروزی می‌باشد. زبان شناس مشهور هند پانینی هم همین نظر را تأیید می‌کند و نشاندهی می‌کند که این مردم در بلهیکا یا به گفتهء باستان شناسان هندی باختریا و یا باکتری بود و باش دارند.

در مهابارته، کلمهء اوگانه به شکل اسواکه آمده است و منسوب به اقوامی می‌شود که در گندهارا سکونت داشتند. مارتن می‌گوید که واژه اوگانه در سنسکرت اسواکه بوده است که بعدها به اسواکا، اسواغانه، اسواگانه و بالاخره اپاگانه تحول نموده است که شکل معرب آن افغان است.

در اوایل قرن ۲۰، یک هیئت علمی از شهر شیکاگوی ایالات متحده از نقش رستم شیراز در کشور ایران دیدار نمود و شماری از کتیبه‌های باستانی را که در این شهر به دست آمده بود مطالعه کرد. در یکی از این کتیبه‌ها کلمهء پشکاپورا و در خط ششم این کتیبه کلمهء اپگانه دیده شد. در سال ۱۹۴۰ میلادی، شیرنگ لون در ژورنال سامی، مقاله‌ای به همین ارتباط نشر کرد، و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۶ /

نتیجه گرفت که واژه ایه گان که در کتیبه نقش رستم آمده است، شکل کهن کلمه افغان است.

سر اولف کارو، بیلو، و کروسنسکی با تکیه به همین یافته ها می گویند که شاپور سوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی)، لقب اپگان به خود برگزیده بود و به آن می بالید.

تاریخ نویس آلمانی دیوستی، و همچنان نویسنده کتاب مشهور (دی پتانز) سر اولف کارو هم به همین نظر اند که اپگان=بگان به افغان امروزی معرب شده است.

بعضی ها از روی اشتباه به این نتیجه رسیده اند که افغان ها یا پشتون ها تنها ساکنین اطراف کوه سلیمان بوده اند و در باره وجود تاریخی این ملت، سندی وجود ندارد.

روایات باستانی حاکی از آن است که فریدون سه پسر داشت: سرم (سلم)، تور (توران) و ایرج. تاریخ اساطیر افغانستان به تفصیل به این روایات می پردازد، اما این جا ما می توانیم خلاصه کنیم که از سلم، کلمه سلیمان به بار آمده که در اوستا سریمان و در زبان پهلوی سرم تلفظ شده است.

در کتاب تاریخ افغانستان تلر به نقل از راورتی می نویسد که ساکنین کوه سلیمان، پتان یا سلیمانخیل می باشند.

براون در کتاب جغرافیه ایران اشاره می کند که ساکنین فیروز کوه یا غور، همه افغان ها (شنسبی ها، ماهویان) اند. این منطقه که از غور تا مرغاب وسعت دارد، بارتولد آن را به نام های آریایی غرج، غرش، غرچ مسما ساخته است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۷ /

بیلو در کتاب اقوام افغانستان تحت عنوان مهاجرت دوم در بارهء مهاجرت مجدد افغان ها سخن می زند و می گوید که افغان ها بنا بر خصومت های داخلی خود در حوالی قرن اول میلادی از گندهارا به غور دوباره هجرت کردند.

در ارتباط به سکونت افغان ها در حوالی فیروزکوه، نویسنده های سرشناس چون ملسن، ابن بطوطه و تامسن هم به این تاکید دارند که افغان ها در این مناطق از قرن های باستان بود و باش داشتند.

تاریخ نویس و پژوهشگر نامدار احمد علی کهزاد در اثر خود "افغانستان در پرتو تاریخ" در بارهء ساکنین این منطقه می نویسد که شنسبی های غور که پایتخت شان غور بود، بالای مناطق تخار، بدخشان، بامیان الی کشمیر حکومت داشتند. در این مقطع تاریخی، اکثریت باشنده های غور، پشتون های لودی و سوری (شنسبی ها و ماهویان) بودند.

علاوه به پشتون های غوری، و سایر شاخه های قوم پشتون، لویک های پشتون هم در مناطق کابل، غزنی، زابل، کندهار و سیستان سکونت داشتند و حتا صاحب قدرت قابل ملاحظه در این مناطق نیز بودند.

ما در تاریخ باستان افغانستان با خانواده های سلطنتی چون پیشدادیان، کیانی ها، و خانواده ی اسپه بلد هستیم. وقتی که سکندر مقدونی بعد از گذر از سایر مناطق افغانستان به کتر رسید، با یک رستاخیز شدید مردم محلی رو به رو شد که اکثریت آن ها از قبیله اسپه زی بود. به قول بیلو، اسپه زی در باختر (بلخ) سلطنت مقتدر داشتند و امروز به نام یوسفزی موجودیت مقتدر دارند.

بیلو، سایکس، راورتی، و گریرسن همچنان نوشته اند وقتی که داریوش خواست مناطق آسیایی را احصائیه کند، یک هیئت دو نفری را گماشت تا

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۸ /

حد پایانی دریای اندوس را نشاندهی کنند. این هیئت، سفر خود را از منطقهء پاکتویک (پختویس، پختین، پشتین در تاریخ هیرودت) شروع کرد. این که بعضی ها به این باورند که واژهء خراسان یک وقت به افغانستان استفاده می شد، یک اشتباه تاریخی است.

در جغرافیهء سیاسی افغانستان ما در هیچ مقطع تاریخی، کشوری به نام خراسان نداشتیم. واژهء خراسان بار اول وقتی به کار رفت که پارت ها در نبرد با اردشیر ساسانی شکست خوردند و به باختر فرار نمودند. این زمانی بود که استیلای عرب هنوز نرسیده بود و خراسان به معنای شرق در زبان های این منطقه استفاده می شد. وقتی که اعراب به این منطقه حمله کردند و یزگرد را شکست داده مجبور به فرار به باختر نمود، واژهء خراسان بار دوم به همین ارتباط به معنای شرق رایج شد.

البته در بعضی مواقع تاریخی واژهء خراسان به شکل موقتی به یک عده شهر های افغانستان، ایران و آسیای میانه اطلاق شده، اما دولت های منطقه در درازای تاریخ تنها به نام خانواده یا تبار حکمران همان منطقه مسما بوده اند. به طور مثال کلمات هخامنشی، ساسانی، صفوی، قاجاری و غیره به ایران امروزی استفاده شده است. واژهء ایران در دههء سوم قرن ۲۰ برای این کشور انتخاب شد.

افغانستان هم در گذشته به نام دولت های پیشدادی، کیانی، اسپه زی، ساکستانی، کوشانی، یفتلی، صفاری، سامانی، غزنوی، غوری، ابدالی و غیره ثبت تاریخ شده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۹ /

موجودیت تاریخی ملت افغان یا پشتون در ادوار ماقبل و مابعد اسلام نه صرف در ادبیات فلکلوریک پشتو هویدا است، بل که اشعار پشتو از قرن دوم هجری هم در دسترس ما قرار دارد.

بر علاوه از این، کتاب حدود العالم از سکونت افغان ها در کوه سول سخن می زند.

عبدالجبار عتبی (۴۲۷ هجری در گذشت) در کتاب تاریخ یمنی نوشته است بعد از سپری نمودن زمستان، سلطان محمود غزنوی به کوه های غزنه جهت سرکوب طوایف پشتون سفر کرد، چون پشتون ها در کوه و دره غزنه بود و باش داشتند.

محمد قاسم (۳۹۱-۹۲ هجری) در تاریخ فرشته می نویسد وقتی که ارسلان از بهرامشاه شکست می خورد، مجبور می شود به افغان ها پناه ببرد.

ابن بطوطه (۱۳۳۳ میلادی) در سفرنامه اش نوشته است که در مسیر سفرش به هند در پکتیا با جمع کثیر افغان ها رو به رو شده است.

عبدالحی بن ضحاک گردیزی (۴۴۲-۴۴۳ هجری) در یادداشت های خود می نویسد که در کوه های پکتیا، افغان ها سکونت دارند.

سیف بن یعقوب (۷۱۸-۷۲۱ هجری) در کتابش هرات نامه، ۳۵ بار از واژه افغانستان و ۲ بار از واژه اوغانستان استفاده کرده است.

ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۹ هجری) به مراتب یاد آوری کرده است که افغان ها، ساکنین غزنه بودند.

احمد علی کهزاد در کتابش (افغانستان در شهنامه) نشاندهی کرده که در سنسکرت کلمه اوگان یا اوگانه به شکل اسواغانه آمده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۰ /

در موزیم سلطان احمدخان در شهر استانبول ترکیه، یک قطب نما به نمایش گذاشته شده که از نام و نقشهء کشور اوغانستان یادآوری می کند. این قطب نما که قبله نما نامیده شده است، مربوط سال ۱۷۳۸ میلادی می شود، و نویسنده هم آن را دیده است، حدود اربعهء افغانستان را در شمال بخارا، در جنوب هند، در شرق چین، و در غرب عجمستان ثبت کرده است. در سال ۱۷۸۲ میلادی، یک مامور کمپنی شرق الهند که جورج فوستر نام داشت در سفرنامهء خود از دولت افغانستان نام می برد.

کپتان رابنسن در کتابش (نوماد تراپیس) می نویسد که طایفه های پشتون در این مناطق به تجارت مشغول بودند که محصولات تجارتي را از هند تا بدخشان در افغانستان، و از افغانستان به هند انتقال می دادند. وقتی که سایر سهولت های ترانسپورتي چون کشتی، ریل و موتر انکشاف کرد، ارزش ترانسپورتي حیوانات مثل شتر کم شد و تجارت این طایفه ها هم کاهش یافت.

و بالاخره شاعر مشهور زبان پشتو خوشحال خان ختک در اوایل قرن ۱۱ هجری مثل سایر شاعر های این عصر ده ها بار از کلمات افغان استفاده کرده اند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۱ /

افغان معادل «اوغان» نیست، افغانستان معادل «اوغانستان» نیست سید حمیدالله روغ

سعیدیا روز ازل حُسن به ترکان داده اند
زلف پُر چین و کمر نرم به ایران داده اند
ادب و فضل و بلاغت همه به مردم هند
ننگ و غیرت همه به مردم افغان داده اند

خواننده گان علاقه مند به خاطر دارند که چند ماه قبل دو یادداشت از این قلم در سایت وزین آسمایی نشر یافتند و در آن دو یادداشت از جمله این استنباط را به پیش کشیده بودم که دو نام «افغان» و «اوغان» معادل یگدیگر نیستند.

اخیراً در میان مطالب منتشره در آسمایی، نوشته ی جناب استاد پروفسور دکتور س. خ. هاشمیان را نیز خواندم تحت عنوان «یک توضیح از زاویه ی معیارهای زبان شناسی در رابطه با مدعیات جدید آقای دکتور سید حمیدالله روغ». این نوشته باید از اوایل ماه «می» ۲۰۱۳ باشد.

جناب هاشمیان لطف می فرمایند و می گویند:
«آقای دکتور سید حمیدالله روغ باز هم شله گی دارد که «افغان» معادل «اوغان» نیست؛ و «افغانستان» معادل «اوغانستان» نیست...»

به اجازه ی جناب هاشمیان،

بلی! این قلم «به تکرار و به تأکید و به اصرار» یک بار دگر می نویسم که این معروضه من کاملاً جدی است، و پیش از همه و هر کسی جناب هاشمیان به این مسأله توجه همه جانبه مبذول بدارند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۲ /

درباره ی کلمه ی اوغان:

با کلمه ی اوغان در طی تاریخ آل مظفر که در دوران فروپاشی مغولان، در غرب ایران کنونی قدرت یافتند بر می خوریم:

در کتاب تاریخ «روضه الصفا» [۱] «می خوانیم:

«امیر مبارزالدین {آلمظفر} برای مطیع ساختن قبایل اوغانی و جرمايي که از مغولان بودند روی به ایشان نهاد. امرای اوغانی و جرمايي در قلعه ی سلیمان که از غایت استحکام بنای آن را به دیوان نسبت می دهند، متحصن شدند» [۲]

«در سال ۷۵۷ هـ امیر مبارزالدین پس از دفع فتنه ی هزاره ی شادی و قلع و قمع هزاره ی اوغانی و جرمايي به اصفهان شتافت» [۳]

«شاه شجاع به جنگ اوغانیان و جرمايیان رفت» [۴]

در کتاب «تاریخ ایلخانان» [۵] می خوانیم:

مبارزالدین... «به سرکوبی ایلات مغولی به نام اوغانی و جرمايي در حدود کرمان پرداخت» [۶]

«تا زمان مرگ ایش خاتون، مامورانی که از اردو اعزام می شدند، فقط مدت کوتاهی در ایالت ها اقامت می گزیدند... و پس از انجام کارشان به اردو باز می گشتند؛ این وضعیت در کرمان کاملاً بهم خورد؛ فرستاده گان مغولی گاهی وارد جمعیت این ایالت می شدند؛ بعضی از آن ها در این ایالت اسکان می گزیدند؛ یکی از این گروه ها یعنی اوغانیان که از بازمانده گان فرستاده گان مغولیه به کرمان در سال ۱۲۸۴/۶۸۳ تحت رهبری اوغان بوده اند، همراه با جرمايي ها... در جنوب این ایالت نا آرامی های زیادی به وجود

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۳ /

آوردند. در این میان نکودریان معروف به قرواناس هم بودند که در حدود سال ۶۷۷/۱۲۷۸ از سیستان به کرمان هجوم آوردند.» [۷]

«... دو تیره از ایلات مغولی به نام های اوغانی و جرمايي از عهد ایلخانی ارغون به محافظت حدود کرمان... و مکران مسکون شدند.» [۸]
«سیورغتمش» یکی از امرای قوم اوغانی بود» [۹]

برای توضیح بیشتر و ورود در جزئیات سرگذشت اوغان ها، جناب هاشمیان را دعوت می کنیم به مروری بر کتاب مواهب الهی. [۱۰]
و بعد در باره ی کلمه ی افغان:

و اما در همین دوران مغولان، ولی در یک بحث کاملاً متفاوت کلمه ی افغان مطرح می شود؛ و آن بحث از تاریخ آل کرت است:

آل کرت از سلاله ی مندیش غوری [۱۱] بودند؛ غورها باید با کرت ها ریشه ی مشترک داشته باشند که بعداً بیشتر با پشتون ها آمیخته اند؛ تشبیهاتی که در باره ی ترک بودن غوریان صورت می گیرند، دقیق نیستند:

«اختیارالدین محمد بن علی «خرپوست»، والی پیشاور، از اقوام غور بود؛ برگشت و غزنی را اشغال کرد... پیشنهاد امین الملک برای صلح را نه پذیرفت و گفت: ما از مردم غوریم و شما ترک؛ و زنده گی کردن این دو طایفه با هم، مشکل است» [۱۲]

غوریان دو پهلوان افسانوی داشتند به نام های «خرمیل سام حسین» و «خرمیل سام بنجی»؛ و مفهوم «ضرب میل» که تا کنون هم در مراسم پهلوانی در افغانستان معمول است، صورت تحول یافته ی همین «خرمیل» است.

در کتاب عظیم «امپراطوری صحرانوردان» [۱۳]، نوشتهء دانشمند فرانسوی «رنه گروسه»؛ می خوانیم:

«... منگو قاآن در سنه ی ۱۲۵۱، حکومت هرات را که به تازه گی از زیر خرابه ها سر به در آورده و رونقی یافته بود به یکی از اُمرا غور موسوم به شمس الدین محمد کرت واگذار نمود؛ شمس الدین از لحاظ نژاد افغانی و از حیث مذهب مسلمان و سنی بود...نوه ی (نواسه) یکی از رجال دربار آخرین سلاطین غور در افغانستان شرقی بود و از سال ۱۲۴۵، ایالت غور ارثاً به او رسیده بود. [۱۴]

این استقرار سلطنت خاندان {افغان} غوری از این حیث جالب دقت است که به نام اداره ی مغولی و با موافقت مغولان صورت گرفت.... منگوقاآن حکومت تمامی ولایات هرات؛ جام؛ باخرز؛ پوشنگ؛ غور؛ خیसार {قیسار}؛ غرجستان؛ مرغاب؛ مروالرود؛ و فاریاب را تا کنار رود سیحون و اسفزار و فراه و سیستان و کابل تا کنار سند را به ملک شمس الدین کرت واگذار کرد؛ و ملک شمس الدین از سال ۶۴۸هـ به بعد حکمران مستقل این ولایات شد. [۱۵]

... ملک هرات شمس الدین کرت در این گیسو داری که بین مغولان روی داده بود توانست بی طرفی و مقام خود را نسبتاً حفظ کند و این افغان زبردست برای حفظ هرات در برابر هجوم شاهزاده گان خاندان جغتایی... و با این رفتار و نیروی اراده ای که داشت توانست هرات را از تعرض و خرابی مصئون و محفوظ بدارد. [۱۶]

این خاندان صاحب فراست افغانی [۱۷]... در این گیر و دارها، سلطنت افغانی آل کرت در هرات و خراسان شرقی استقلال کاملی یافت... در دوران پادشاهی معزالدین حسین (۱۳۳۲ تا ۱۳۷۰) توانست سلطنت خود را به دولتی نسبتاً قوی مبدل سازد و بیمی نداشت که در امور ماورالنهر هم گاهگاه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۵ /

مداخله کند. [۱۸] ... سلاطین کرت از افغان های سنی مذهب بودند و ملوک سربداران از ایرانیان شیعی مذهب....» [۱۹]

«... فرمانروایان کرت، اگر چه سنی مذهب بودند، ولی با استخدام کار آزموده گان شیعی مذهب در تشکیلات حکومتی خویش مخالفتی نه داشتند...» [۲۰]

همچنان مطابق به تاریخ آن دوران می دانیم که ایلخانان که در ایران غربی مستقر بودند با کوشش های معزالدین حسین برای بسط حکومت وی در منطقه ی قبایلی با تفاهم برخورد می کنند:

«... از جنگ های ملک معزالدین حسین، دیگری هم جنگ وی با قبیله ی «پردی» بود...» [۲۱]

پس ما در عین یک دوران سیاسی، و در عین زمان در قرن چاردهم، با دو نام کاملاً متفاوت بر می خوریم:

- یکی نام «اوغان» است که یک نام مغولی است؛ و تاریخ این نام با تاریخ حرکات و سکنات مغولان و دست اندازی ها و عنف و قتال هول انگیز آنان در حوزه ی ما رابطه دارد؛

- دیگری نام «افغان» است؛ که یک نام وطنی خود ما است و تاریخ این نام، در این دوران، با تاریخ کوشش مردم سرزمین ما برای دوباره سراپا شدن از زیر قتل عام و وحشت بی مانند مغول رابطه دارد.

بدین گونه است که در طنز تند و تیز انتقادی در جناح غربی حوزه ی ما، دو مفهوم «اوغانی» و «اوغان غول» شکل گرفته است؛ و از این میان عبارت «اوغان غول» ظریف تر است؛ زیرا این عبارت از دو نام ترکیب شده است:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۶ /

«اوغان» و «اوغول»؛ این «اوغول» هم نام یکی از سپاهیان چنگیزی بوده است. [۲۲]

و به این سان مغولان وقتی به آنان «اوغان اوغول» خطاب می شده، نمی توانسته اند چیزی بمانند یک نیشخند و یا دشنام از آن مستفاد کنند. شادروان استاد ع. ا. کهزاد، که جنت ها نصیش باد، می نویسد: «مردمان محلی، مخصوصاً طبقه ی بی سواد، به جای کلمه ی «افغان»، کلمه ی «اوغان» را استعمال می کنند؛ و مردم هزاره از کلمه ی «اوغان»، «اوغو» را ترجیح می دهند. [۲۳]

و اما اینک می دانیم که این استنباط استاد کهزاد دقیق نه بوده است و نام های «اوغان» و «اوغو» در زبان هزاره گی، در آغاز، نام های خودی بوده اند؛ ناشر ایرانی کتاب مرحوم فیض محمد کاتب به این حقیقت توجه می دهد: «... یکی از اقوام مغولی ساکن کرمان ایران ... به نام «اوغان» یاد می شدند. در هزاره جات افرادی را می توان یافت که «میر اوغان» نام دارند. [۲۴] و فقط بعد ها از این دو کلمه یک خطاب به قوم دگر، به افغان، جعل شده است؛ و ایرانی های متأخر، به پیروی از نیات ضد افغانی خود، تا دست شان رسیده است در آثار و منابع و مآخذ مغالطه و تحریف افغان = اوغان را وارد کرده اند.

چهارپاره ای را مثال می آوریم که به سعدی منسوب است؛ از سعدی که از شاهدان عینی جنجال های «اوغان ها» در آن دوران بوده است، نقل می کنند:

سعدیا روز ازل حُسن به تُرکان داده اند
عقل و دانش همه به مردم ایران داده اند
عشوه و ناز و کرشمه همه به مردم هند

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۷ /

خری و احمقی و جهل به افغان داده اند

در حالی که با همه قراین تاریخی معلوم است که سعدی، هیچ مناسبت و احیاناً شناختی با افغان / پشتون نه داشته است. پس این لفظ «افغان»، چگونه در این چهارپاره آمده است؟!

سعدی که ابیات زیادی در ذکر غایله ی مغولان و به صورت کل ترکان دارد در این جا آشکارا به کار روایی های «اوغان ها» در کرمان و شیراز اشاره دارد. سعدی که خود شاهد عینی [۲۵] چور و نهب و قتال و عنف اوغان ها بوده است و آزار و انزجار و نفرت عامه در این زمینه را بیان می کند. پس خطاب سعدی اصلاً چنین بوده است:

«خری و احمقی و جهل به اوغان دادند»

و این به روشنی تکرار همان خطاب «اوغان اوغول» است؛ و اما در متون بعدی به پیروی از نیت ضد افغانی کلمه ی «اوغان»، در این جا به کلمه ی «افغان» تعدیل و تحریف شده است؛ و این مغالطه و تحریف در سایر آثار نیز وارد ساخته شده است.

و همین مغالطه و تحریف است که در برخی از «کتاب» های متجذبه ی اخیر خود ما هم راه یافته است و بازار ساده لوحی قومگرایی با آن ها گرم است و جناب هاشمیان هم با یک «شله گی خاص» در همین آونگ هر دو پای خود را «تمبه» کرده راهی استند؛ و هیچ کس هم نیست که از جناب هاشمیان خبر بگیرد که: «خیره !!؟»

از این نظر است که این قلم با عطف نظر به سوء تفاهم های متأخر، که از منابع مقابله های میان قومی در افغانستان استند، نوشتم که افغان معادل اوغان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۸ /

نیست و نوشتم که از وظایف هر تحقیق جدی، یکی هم این است که مفهوم «افغان» را از مفهوم «اوغان» متمایز بسازد.

منابع و ماخذ:

۱ - محمد بن خاوندشاه بلخی؛ روضه الصفا؛ تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب؛ تهران ۱۳۷۳ / منبع: الصفا؛

۲ - الصفا؛ ص ۷۴۰.

۳ - الصفا؛ ص ۷۴۵.

۴ - الصفا؛ ص ۷۴۷.

۵ - اتینگهاوزن؛ اشپولر؛ پتروشفسکی؛ لمبتن و مرگان؛ تاریخ ایلخانان؛ ترجمه و تالیف دکتر یعقوب آرژند؛ تهران ۱۳۸۴؛

/ منبع ایلخانان؛

۶ - ایلخانان؛ صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۷ - ایلخانان؛ صص ۸۶ و ۸۷.

۸ - عباس اقبال آشتیانی؛ تاریخ مغول؛ تهران ۱۳۶۴؛ ص ۴۱۸ / منبع: آشتیانی؛

۹ - آشتیانی؛ ص ۴۲۸.

۱۰ - معین الدین بن جلال الدین محمد معلم یزدی؛ مواهب الهی؛ تهران ۱۳۲۶ / ۱۹۴۷؛ صص ۱۷۱ به بعد.

۱۱ - عباس ابن شیش، سرسلاهی غوریان، اولین قلاع مستحکم به شکل «خوود» و یا کلاه فولادی جنگی در غور بنیاد کرد و نام آن را «خول مانی» گذاشت که یک کلمه ی پشتو است به معنای «خوود- قصر» / کهزاد؛ آل کرت از وابستگان سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری ۵۵۸ تا ۵۹۹

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۹ /

بودند؛ مرکز شان همیشه هرات بوده است؛... عزالدین عمر از جانب سلطان غیاث الدین والی هرات شد و وی برادر خود تاج الدین عثمان را به کوتوالی «خیسار» (قیسار) از قلاع سرحدی بین غور و هرات منسوب کرد؛ و تاج الدین تا اخیر عمر در این مقام ماند؛ و پس از وی حکومت قیسار و بخشی از غور از جانب سلطان غیاث الدین غوری به پسر وی ملک رکن الدین رسید؛ این رکن الدین داماد سلطان غوری بود؛ و وی نواسه ی دختری خود، شمس الدین محمد کرت را ولیعهد خود قرار داد و این شمس الدین سر سلاله ی آل کرت هرات شد. / آشتیانی؛ ص ۳۷۶.

۱۲ - آشتیانی؛ ص ۵۹؛

۱۳ - رنه گروسه؛ «امپراطوری صحرانوردان»، ترجمه ی عبدالحسین میکده؛ تهران ۱۳۷۹ / منبع رنه؛

۱۴ - رنه؛ ص ۵۷۳؛ رنه گروسه در این جا نام افغان را به معادل نام پشتون می آورد؛ کلمه ی «نژاد» را دقیق به کار نه بسته است. این قلم.

۱۵ - رنه؛ ص ۵۷۴.

۱۶ - رنه؛ ص ۶۰۲.

۱۷ - رنه؛ ص ۶۲۱.

۱۸ - رنه؛ ص ۶۴۰.

۱۹ - رنه؛ ص ۶۴۱.

۲۰ - نادیا ابوجمال؛ اسماعیلیان پس از مغول؛ ترجمه ی دکتور م. رفیعی؛

تهران ۱۳۸۲؛ ص ۱۰۵؛

۲۱ - ایلخانان ۲۱۵ تا ۲۱۹.

۲۲ - رنه؛ ص ۵۵۱.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۰ /

۲۳ - مرحوم استاد ع.ا. کهزاد؛ افغانستان در پرتو تاریخ؛ کابل ۱۳۴۶؛ ص ۲۸۸
/ منبع پرتو؛

۲۴ - مرحوم فیض محمد کاتب هزاره؛ نژاد نامه ی افغان؛ ۱۳۷۲؛ مشهد؛ ص
۴۸ / منبع کاتب؛

۲۵ - سه کتاب جهانگشای جوینی؛ طبقات ناصری؛ و گلستان سعدی هر سه
تقریباً در یک زمان تألیف شده اند / آشتیانی؛ ص ۵۱۵.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۹۱ /

اوغان؟

(یوه تحقیقاتی څیړنه)

عبدالباري جهاني

د افغان کلمي، قبايلو او تاريخ په باره کی کافی تحقیقات سوي او حتی کتابونه ورباندي لیکل سوي دي. خو د اوغان او اوغانیانو په باره کی، چي په ایران کی یی د خوارلسمی او پنځه لسمی میلادي پیړیو په کلونو کی، د مظفریه خاندان د قدرت او جنگونو په شپو ورځو کی هغوی ته مخکه سره تبی کړې وه، یا چندانې تحقیقات نه دي سوي، یا د نشت په شمار دي او یا داسي لنډه څیړنه ورباندي سوې ده چی سړي ته نور سوالونه هم ورپیدا کوي او حتی لار ورڅخه ورکوي.

تقریباً ټول هغه تاریخی کتابونه چی په خوارلسمه او پنځه لسمه پیړی کی په ایران کی د مظفریه خاندان د قدرت، د هغوی د کورنیو جنگونو او فتوحاتو په باره کی موږ ته معلومات راکوي، په هغه زمانه کی د اوغان او جرما قبايل مغولان بولي. دا تاریخونه، زیاتره د تاریخ آل مظفر په پیړی، وایی چی اوغاني او جرمايي قبايل، د ایران د ځینو مغولي سردارانو په غوښتنه او د چنگیزی سلطانانو په امر، د کرمان او شاوخوا سیمو د ساتني لپاره هلته واچول سول او وروسته یی په لږه موده کی ډیر قدرت وموند.

په کال ۷۳۶ هجري قمري کی د ابوسعید بهادر خان له وفات سره سم په ایران کی د هلاکو خان د اولاد، ایلخانیانو، قدرت پای ته ورسیدی او د ایلخانیانو په ټول قلمرو کی، چی ایران، آذربایجان، او د افغانستان او عراق ډیری سیمی پکښی شاملې وې، ملوک الطوائفی پیل سوه. د ایلخانیانو قلمرو د قدرت د خاوندانو ترمنځ وویشل سو او خونړي او تبه کونکي جنگونه پیل سول. په هغو کورنیو کی چی په ایران کی د قدرت د نیولو لپاره جنگیږي، یوه د آل مظفر کورنی ده چی تقریباً شپيته کاله یی هم په خپلو کی جنگونه

سره وکړل او هم یی د نورو وړو او لویو پاچاهانو سره جنگونه وکړل او د ایلخانیانو په ټول پخواني قلمرو کی یی ناتار جوړ کړی وو. گوډ تیمور د اتمې هجري قمري پېړۍ په پای کی د دغې کورنۍ د ټولو لویانو او ماشومانو په وژلو سره د دې کورنۍ سلسلې او وجود ته خاتمه ورکړه.

یو له هغو کتابونو څخه چی د اوغانیانو زیاته یادونه یی کړې ده، د محمود گتبي تاریخ آل مظفر دی، چی په ایران کی د مظفریانو د کورنۍ د سقوط او د مغول تیمور د عروج په کلونو کی لیکل سوی او پخپله لیکوال د ډیرو زیاتو پېښو شاهد دی. ما، له بده مرغه، په دې باره کی د نورو افغان لیکوالانو لیکني نه دي لوستي او یوازي مي د مرحوم تېري صاحب، د پښتانه په نوم مغنم تحقیقاتی کتاب کی، تبصرې لوستي دي. ما له مرحوم تېري صاحب سره هم د کتاب له چاپیدلو څخه مخکی بحثونه کړي دي او هم، په دې موضوع کی، اوس د هغوی نظر د تأمل وړ بولم.

مرحوم تېري صاحب د مورخینو دا خبره نه مني چی وایی اوغانیان او جرمایان د مغولو له قبایلو څخه وه او د مغولو په رسم یی بت پرستي کوله. دی وایی کیدلای سي چی مغولو افسرانو او مشرانو هغوی په خپلو لښکرو کی استخدام کړي او جنگولي وي. ۱. تاریخ آل مظفر موږ ته وایی چی اوغانیانو جالغ درلود او د مغولو په رسم یی د هغه عبادت کاوه او د هغو بتانو په نوم یی قربانی کولې. امیر مبارزالدين له علماوو څخه د هغوی د تکفیر فتوا واخیستله او له هغوی سره جنگ یی غزا وبلله، ځکه نو هغه ته غازي شاه ویل کیږی. ۲. او ډاکټر قاسم غني خو د جامع التواریخ حسني په حواله لیکي چی داسي کسان ډیر وه چی د قرآن مجید د تلاوت په وخت کی به یی یوه ډله اوغانیان را حاضر کړل. په خپلو لاسونو به یی هغوی ووژل، لاسونه به یی پریولل او بیرته به په تلاوت مشغول سول. شاه شجاع له خپل پلار (امیرمبارزالدين) څخه سوال وکړ چی تا به زر تنه وژلي وي هغه ورته وویل چی ۷۸۰ تنه مي وژلي دي. ۳. خواند امیر هم لیکي چی د ارغون خان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۳ /

د پاچهی په زمانه کی جرمایی او اوغاني هزاره، چی د مغولو له اقوامو څخه شمیرل کیدل، د جلال الدین سیورغتمیش قراختایی په غوښتنه د کرمان د ساتني لپاره راغلي وه او د هغه ولایت په شاوخوا کی یی استوگنه غوره کړې وه او کله چی امیر محمد مظفر کرمان ونيوی نو له دوی سره یی د دوستی لاره ونيوله. مگر هغه قوم چی تر دغه وخته پوری یی د بت عبادت کاوه نو د خپلی ذاتی دښمنی په وجه یی هر وخت بغاوتونه او ښورښونه کول او د مسلمانانو مالونه به یی لوټل او جناب مبارزي به هغوی د توري په زور کارول. ۴

د مرحوم تړي صاحب دا خبره پر ځای ده چی افغانان د مغولو په لښکرو کی جنگیدلي دي او وایی د دې معنی دا نه ده چی هغوی به مغول وه. خو افغانان هم د هند د ترکانو او هم د مغولو په لښکرو کی جنگیدلي دي، مگر هغوی خپل پښتانه جنرالان او قومی مشران درلودل. سلطان بهلول لودي، شیرشاه سوري، خان جهان لودي، محمد خان بنگش، حافظ رحمت خان او نور لوی لوی قوماندانان او سپه سالاران په یو وخت کی پوځی مشران او بیا وروسته یا پخپله پاچاهان سوي او یا مستقل سوي دي. خو داسي چندانې نه ده پښه سوي چی د افغانانو د پوځ او پوځی ډلگیو ټول مشرتوب دي هم د نورو قومونو افراد وکړي او د جنگونو او نورو تاریخي پیښو په ترڅ کی د یکی یوه افغان مشر نوم قدر هم یاد نه سي. مور گورو چی د اوغان او جرما د لښکرو قومانداني ټوله د مغولانو او تاتارانو په لاس کی ده. مور په تاریخ آل مظفر کی ځای په ځای د امیر سیورغتمش افغانی له نوم سره مخامخ کیږو او دغه راز گورو چی شیخ علی اولاغ، تقطای او علی ملک د هغوی د لښکرو او جنگی عملیاتو مشري پر غاړه لري. ۵ محمود کتبی د امیر سیورغتمیش اوغاني په باره کی بل ځای لیکي چی کله سلطان زین العابدین د شاه یحیی سره (د مظفریه خاندان د پاچا شاه شجاع وراره او زوم وو) د سولي له کارونو نه فارغ سو نو امیر سیورغتمیش یی، چی د شاه شجاع په زندان کی وو،

خوشي کړ او هزاره ته يې واستاوه. په دغه وخت کې امير تاکور اوغاني هم بندي وو او د اوغانانو مشران په ډير بد حالت کې ول. کله چې امير سيورغتمش گرمسير ته راغی نو اوغانان ورسره يو ځای سول. ۶

مشهور مورخ، ميرخوند، هم اوغانان او جرمايان مغول بولي او په کرمان کې د هغوی د تاريخچې په باره کې ليکي چې سلطان جلال الدين سيورغتمش د مغولو د سلطان له نيکيو څخه خوشاله سو او د خپلې ميرمنې کردوچين سره کرمان ته روان سو. کردوچين، ډيره اعلي نسه وه، او د مور او پلار له طرفه د لويو پاچاهانو له نسله وه، په پاکی او ښايست مشهوره او ډير مسجدونه او مدرسي يې ابادي کړي دي، د خپل ميره سيورغتميش او د مغولو له يو شمير ايله جاري او پوځيانو سره، چې په اوغان او جرمله مشهور دي، کرمان ته ولاړه. او دې طايفې په کرمان کې ډير لوی فسادونه جوړ کړل. ۷ البته ميرخوند داسې مورخ نه دی چې د اوغان او افغان توپير نه سي کولای او په خپل تاريخ کې يې، د سبکتگين او سلطان محمود د پاچهيو په وختونو کې ځای په ځای د افغان، خلیج او ترکانو لښکرو ته اشارې کړي دي.

مرحوم تبری صاحب يو بل ځای د عبدالرزاق سمرقندي په حواله ليکي چې شاه شجاع وروسته د کرمان له مهماتو نه د گرمسير افغانانو ته متوجه شو. او څرنگه چې د گرمسير ولايت ډير آباد وو، پادشاه حکم وکړ چې بايد افغانان منظمه ماليه ورکړي، که نه وي نو هر کال به زر ميړونه يرغل پرې کوي. افغانانو د څه تخفيف غوښتنه وکړه مگر ونه منل شوه او داسې فيصله وشوه چې بايد هر کال د خراج په ډول ماليه ورکړي. ۸

البته لومړی خو عبدالرزاق سمرقندي له دغه څخه مخکې اوغاني او جرمايي لښکر ترکان بولي، چې د ارغون خان په زمانه کې د جلال الدين سلطان سيورغتميش په غوښتنه، د کرمان د ساتلو لپاره ټاکل سوي دي. ۹ او وروسته د اوغان او جرما پر ځای يوازي افغانان ليکي خو دا خبره مو بايد په ياد وي چې وروسته له هغه چې شاه شجاع په کرمان کې د افغانانو لښکرو ته ماته

ورکوي او د هغوی مشر دولتشاهو وژني او ډیری زیاتې خزاني او جنگي میړونه یی لاسته ورځی نو پر افغانانو باندي خراج مقرروي او هغوی مجبوروي چی هر کال باید درې زره سپاره د شاه شجاع پوځ ته واستوي. ۱۰ البته خراج هغه مالیه ده چی، زیاتره، یوازي له کفارو څخه اخیستل کیږی. ۱۱ خو موږ په اتمه هجري پېړی کی د نړۍ په هیڅ گوټ کی بت پرست افغانان، او هغه هم په دونه زیات شمیر افغانان چی د شاه شجاع لښکرو ته په کال کی درې زره سپاره ولیرلای سي، نه سو میندلای. موږ گورو چی د آل مظفر له کورنۍ، په تیره بیا شاه شجاع، سره د اوغانانو د جنگونو په وخت کی د هغوی زیاتره مشران اسلامی نومونه لري. او د شاه شجاع سره په ډیرو زیاتو جنگونو کی د اوغان او جرما د لښکرو مشري د غیاث الدین سورغمش پر غاړه ده، چی پخپله د شاه شجاع اخښی یعنی د میرمنی ورور دی. نو سړي ته دا خبره، یو څه، مشکوکه ښکاره سي چی اوغان او جرما قبایلو به بت پرستي کوله. خو کله چی په دې موضوع کی د ټولو تاریخي متونو اتفاق ويني نو بیا یی د ردولو لپاره دلیل نه لري. دا خو لا ممکنه ده چی د اوغانانو ټول مشران او قوماندانان دي اسلامی نومونه ولري او اوغانیانو او جرمایانو دي په جنگونو کی د ماتې له خوړلو څخه وروسته، پرته له دې چی، د خپلو قوماندانانو او مشرانو په څیر، ایمان راوړي او مسلمانان سي، د مسلمانو پاچاهانو سره بیرته سوله کړې وي. خو سړي ته دا سوال پیدا کیږی چی هغه اوغان او جرما چي د کرمان په شاوخوا سیمو کی یی تر سلو کالو زیات ژوند کړی، د لویو فاتحینو سره یی جنگونه او ایتلافونه کړي او یو وخت یی شمیر دونه زیات سوی دی چی د امیر مبارزالدین په څیر یوه لوی او جنگي سلطان ته بی ماته ورکړي او حتی د جنگ له میدانه څخه یی زخمي لیرلی دی ۱۲ څرنگه په هغه سیمه کی د مظفریه خاندان له سقوط او د هغوی تر خپلو منځونو او نورو قومونو او سپه سالارانو سره د جنگونو تر ختمیدلو وروسته د دوی پته هم ورکیري او بیا یی

څوک په هیڅ میدان کی نوم نه اخلي. ځکه چی په دومره زیات شمیر یوه قوم د سمدستي ورکیدلو او یا، په نسبتاً ډیره لنډه زمانه کی، په نورو ګاونډیو قومونو کی د منحلیدلو چندانې احتمال نه لیده کیږی. د آل مظفر د کورنی د سقوط، او د ګوډ تیمور په لاس د هغوی د عامي وژني څخه وروسته، تاریخی پېښو او جنگونو کی، هیڅ تاریخی متن په کرمان او د کرمان په شاوخوا کی د اوغان او جرما د جنگی قومونو نوم نه دی اخیستی. دغه راز هیڅ تاریخی متن موږ ته له هغی سیمې څخه د دې قومونو د لیږدیدلو، او یا د هغوی په باب نورو پېښو، په باره کی اطلاع نه راکوي.

یوه بله موضوع چی باید توجه ورته وکړو هغه د کال ۱۷۱۹ څخه د ۱۷۲۲ تر پیل پوري د کرمان پر ښار باندی د هوتک شاه محمود د حملو، د ښار په دننه کی د هغه د عملیاتو او په دوهم ځل د هغه ښار د محاصرې په وخت کی د افغانانو څرک دی. په دغه وخت کی باید په کرمان کی د افغانانو د لومړي ځای پر ځای کیدلو څخه زیات و کم څلور پېړی تیري سوي او په کرمان او د هغه په شاوخوا کی د هغوی شمیر باید، که میلیون نه وي، سل هاو زرو ته رسیدلی وي، خو موږ په هیڅ تاریخی متن کی د هغوی څرک نه وینو. په داسي حال کی چی که په دې ښار کی افغانان موجود وای نو د محمود افغان د حملو په اړه یی باید هرو مرو یادونه سوې وای او د اصفهان په نیولو کی یی باید ډیره لویه مرسته ورسره کړې وای. ځکه نو موږ ویلای سو چی په کرمان او د هغه ښار په شاوخوا کی اوغان او جرما قبایل، که نور هر څوک وي، افغانان نه سي گڼل کیدلای.

کله چی ګوډ تیمور د ایران اکثر ښارونه لاندې کړل او د مظفریه خاندان ټول شهزاده ګان او امیران یی تر تیغ تیر کړل ۱۳ نو د هرات او سیستان پر لور روان سو او د دې سیمو له فتح کولو څخه وروسته یی د هند د نیولو عزم وکړ. د سلیمان د غرو په لمنو کی، چی د افغانانو ډیر پخوانی ټاټوبی دی، د هغوی له مقاومت سره مخامخ سو. تیمور د سلیمان د غره پر اوسیدونکو

اوغانیانو باندي حملې وکړې، د سیند له رود څخه تیر سو، د اوچه ښار یی په جنگ ونیوی او له هغه ځایه ملتان ته ورسیدی. ۱۴ شرف الدین یزدي د دغی سیمی اوسیدونکو افغانانو ته هم اوغانیان وایی، خو دا هغه اوغانیان نه دي چی څه باندي یوه پیړی یی د کرمان په شاوخوا کی جنگونه کول، او تراوسه پوري یی بیا چاته درک معلوم سوی نه دی. بل که دا هغه پښتانه دي چی مولنا شرف الدین یزدي او د هغه وخت نور لیکوالان یی د تاریخ آل مظفر او یا ښایی د مغولو اوغانیانو او جرماییانو په باره کی د ځینو فرمانونو او رسمی لیکونو په پیروي دغه افغانان هم اوغانیان بولي او د هغه وخت له زیاترو مورخینو څخه یی توپیر ورک دی.

د شرف الدین یزدي له متن څخه په څرگنده ښکاري چی هغه اوغانیان چی دی اشاره ورته کوي له هغو اوغانیانو سره چی په تاریخ آل مظفر کی راغلي دي بشپړ توپیر لري. ځکه چی هیڅ تاریخی متن دغو اوغانانو ته د مغولو په سترگه نه گوري او د بلي خوا تر نن ورځی پوري په هغو سیمو کی اوسیری چی څو پیړی مخکی تاریخی متونو د دوی ټاټوبی بللی دی. ظفرنامه او د طفرنامې څخه مخکی لیکل سوي متون د هغو افغاني قبیلو نومونه یادوی چی اوس هم په همدغو سیمو کی هستوگنه لري. د دې اوغانانو لږترلږه یوه برخه د گوډ تیمور اطاعت کوی. د مثال په ډول د لشکرشاه اوغاني ورور ملک محمد په غزني کی د تیمور دربارته ورځي او هغه ته شکایت کوي چی د کرکس د قبیلې مشر- موسی اوغاني ۱۵ زما ورور، چی ستاسی له بندگانو څخه وو، وژلی دی. د ایریاب قلا یی خرابه کړې، زموږ مالونه یی لوټلي او زموږ جايدادونه یی غصب کړي دي. ۱۶

په ظفرنامه کی د پرنیاني په نوم یوې بلي پښتني قبیلې سره هم مخامخ کیږو، چی ښایی د پارني قبیله به وي. راوړتی د بلوچستان او افغانستان په باب خپلو یاداشتونو کی اشاره ورته کړې ده او وایی چی یو وخت یی شمیر ډیر زیات وو. ۱۷. گوډ تیمور ته خپل لوی افسران رپوټ ورکوی چی د اوغانیانو د

پرنیاني قبیلې پښې له خپلې کمبلي اوږدې کړې دي او لښکر یی نه دي را لیرلي. او مخکې له دې یی د هند په خاوره کی د پیرمحمد پر هغو عسکرو باندي يرغل کړی دی چی کابل ته یی غنمیت مالونه راوړل. دې سرکښانو د پیرمحمد عسکرو ته لاره نیولې وه، ځینی مالونه یی وړي دي، د هیلمند تر اوبو یی اړولي او هلته په جگو غرونو او ځنگلونو کی پټ سوي دي. ۱۸ تیمور پخپله پر هغوی باندي حمله وکړه. د هغوی مالونه یی لوټ کړل او د هغوی اولادونه یی اسیر کړل. د اومیل یا اوبل په نوم یو سړی، چی د هغوی له مشرانو څخه وو، د تیمور حضور ته ورغی او د خپلو اعمالو له کبله یی بڅښنه وغوښته. ۱۹ واله اصفاني لیکي چی تیمور د هغو افغانانو قلاوي چی مخکې یی د تیمور اطاعت منلی او بیرته یی سرکښی ته مخه کړې وه ونیولي او د هغوی له سرونو څخه یی منارونه جوړ کړل. ۲۰ د دې متونو څخه ښکاري چی پښتنو د گوډ تیمور غوندي یوه جبار فاتح د زامنو پوځیان او عسکر پر ارامه نه دي پرې اښي او دا خبره ثابتوي چی پښتانه باید د گوډ تیمور له زمانې څخه ډیر پخوا د کندهار او د هیلمند په شاوخوا کی اوسیدلي وي، چی د تیمور له قواوو څخه د پتیدلو لپاره هغو غرونو ته پناه وړي.

دغه راز غیاث الدین علی یزدي، په سعادت نامه نومي کتاب کی، چی د ظفر نامې څخه تقریباً پنځه ویشت کاله مخکې لیکل سوی دی، لیکي چی د ایریاب د ولایت رعیت او غریبان د تیمور حضور ته ورغلل او د ورکزي د قبیلې د اوغانیانو د لاسه یی شکایت وکړ چی هغوی ته لاري نیسی او مالونه یی لوټي او د هغوی مالونه او جایدادونه یی غصب کړي دي. تیمور د غزني لاره پرېښوده او په ډیر قهر د ایریاب خواته روان سو او هلته یی ولیدل چی اوغانیانو هغه قلا ډیره سخته خرابه کړې وه. ۲۱ له دې متن څخه هم ښکاري چی افغانان د گوډ تیمور په زمانه کی د سلیمان له غرونو څخه تر غزني او هیلمند پوري اباد دي او دا هغه اوغانیان نه دي چی د آل مظفر د پاچاهی په باب لیکلو متونو کی راغلي دي، بت پرستي کوي او د کرمان په

شاو خوا کی په یرغلونو بوخت دي. بل که هغه افغانان یا پښتانه دي چی تر اوسه په همدغو سیمو کی آباد دي.

سیف هروي، په خپل کتاب تاریخ نامه هرات کی، څه باندی دیرش ځله د افغانستان نوم یادوي، چی په هغه کی اوسنی افغانستان شامل نه دی، بل که د ډیورنډ د پولې ختیځی سیمي دي. ځکه په یوه ځای کی لیکي چی ملک شمس الدین د افغانانو له مشر، المار، څخه د تیري کلا په جنگ ونيوله، د چایی سترگی ړندې کړې، د چایی لاسونه او پښې غوڅی کړې او وروسته له افغانستان څخه تکینا باد (اوسني کندهار) ته روان سو. ۲۲ مرحوم تبری صاحب د تاریخ نامه هرات د دغه متن په اړه لیکي چی د کندهار د تیری په سیمه کی، چی تر اوسه په دغه نامه یادیري، د دغه ځای د یوه لوی مشر، المار افغان او ملک شمس الدین کړت د قواوو تر منځ جگړې او نور تذکرات، چی تفصیل یی لږ وړاندی راغي، د دې ښکارندوی دی، چی کندهار له ډیری پخوانه د پښتنو ټاټوبی دی. ۲۳ په داسي حال کی چی یو خو تیری، چی رسمی نوم یی تیرین کوټ دی، په کندهار کی نه بل که په اوروزگان کی پروت دی او د هغه ولایت مرکز دی او بل د تیري قلا، چی په تاریخ نامه هرات کی اشاره ورته سوې او د پښتنو د یوه زړه ور مشر- د مقاومت داستان بیانوي، د سلیمان په غرونو کي ده او راوړتي د بلوچستان او افغانستان په باب یاداشتونو کی اشاره ورته کړې ده. ۲۴ مور وروسته گورو چی شعيب افغان پر افغانستان باندي د شمس الدین کړت د حملو په وخت کی کشمیر ته تللی وو. کله چی هلته خبر سو چی ملک شمس الدین د تیری او خاسک قلاوي نیولي او ملک شهنشاه، بهرامشاه او الماری وژلي دي نو د کشمیر څخه راووت او چی کله افغانستان ته ورسیدی نو ملک شمس الدین بیرته تللی وو... شعيب افغان له زرو جنگي میړونو سره د مستونگ خواته روان سو او له مستونگ څخه د گرمسیر خواته ولاړ. ۲۵ البته له زرو جنگي میړونو سره له کشمیر څخه ځان اوروزگان ته رسول او په لاره

کی کندهار، او تر کندهار پوري نور واړه او لوی ښارونه لاندې کول، چندانې د منلو خبره نه ده.

همدغه سیمه ده چی ضیاالدین برني یی هم په تاریخ فیروزشاهی کی افغانستان بولي او په ملتان کی د سلطان محمد تغلق په مقابل کی د شاهو افغان د یاغي کیدلو په اړه لیکي چی سلطان محمد مخ پر ملتان ور روان سو او لا د ملتان څخه څو منزله لیری وو چی د ملک شاهو عریضه ورته ورسیدله او په هغې کی یی لیکلي وه چی ملک شاهو له بغاوت له لاس اخیستی او توبه یی ایستلې ده. هغه له ملتانه وتلی او له خپلو افغانانو سره افغانستان ته تللی دی. سلطان هم له ملتانه را وگرځیدی او سنام ته ولاړ. ۲۶

سیف هروي په خپل کتاب کی هم اوغان، هم افغان او هم اوغانستان او افغانستان ته اشاره کوي او له ټولو نه یی مطلب یو قوم او یوه سیمه ده. د هرات د شمس الدین کرت د جنرالانو او افغانانو د مشر-هرموز تري، چی مرحوم تری وایی په غالب گومان به ترین وي، ترمنځ، مستونگ ته نیژدې، په یوه سخته جگړه کی د دواړو خواوو څخه ډیر کسان وژل کیږی څو بالاخره د هورموز تري ورور دودور سهار وختي پر آس سپور سو او د مازیگر د لمانځه پر وخت یی ځان شال (اوسنی کوتي) ته نیژدې، بیني کاو ته ورساوه او د ملک تاج الدین کرد څخه یی، چی د ملک شمس الدین څخه یاغی سوی وو، د مرستي غوښتنه وکړه. ملک تاج الدین کرد له شپږو زرو اوغانانو سره د ملک شمس الدین د لښکرو پر لور حرکت وکړ او، د کتاب له متن څخه ښکاري چی، د جنگ په نتیجه کی یی هغوی بیرته د هرات پر لور حرکت کولو ته مجبور کړي دي. ۲۷ په زړه پوري خبره دا ده چی د شپږو زرو پښتنو جنگي میړونو رهبري د تاج الدین کرد پر غاړه ده او په تاریخ نامه هرات کی، ډیر ځله، له افغانانو سره د کردانو نوم یادیږی. بله خبره دا ده چی دا دومره زیات کردان چی، څه باندي اته پیرۍ مخکي په دغه سیمه کی اوسیدل، او ډیری زیاتی قلاوي او ښارونه یی په لاس کی وه، او د ملک

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۱ /

شمس الدین کورت په څیر یوه غښتلي جنرال او نیم مستقل پاچا سره یی جنگونه کول، په څه وخت کی پر کومه تللي دي چی بیا یی هیڅ تاریخی متن نوم قدر هم نه دی یاد کړی. که په دې سیمه کی په ریشیا هم دونه زیات کردان اوسېدلي وي نو د هغوی د بشپړ محو کیدلو په برخه کی یوازي دا اټکل کیدلای سي چی یا به له گاونډیو پښتنو او یا بلوڅو سره ګډ سوي وي او یا به ټول له هغې سیمې څخه کوچیدلي وي. په هغه زمانه کی، او یا هغې زمانې ته په نیژدې کلونو کی، د شال او مستونګ څخه تر اوسني کردستان پوري، د دومره لوی قوم د ډله ایز مهاجرت نه دلیل او نه امکان لیده کیږی، او نه یی هیڅ تاریخي متن یادونه کړې ده.

د شاهنامې په ملحقاتو کی، چی شاعر یی نه دی معلوم، او ویل کیږی چی په اتمه هجري پېړۍ کی لیکل سوې ده، اوغان او افغان دواړه یاد سوي دي او د افغانانو د اوسیدلو ځای او د قدرت مرکز یی د برز غرونه، چی همدا اوس د کردانو د اوسیدلو سیمه ده، معرفی کړی دی. د شاهنامې د ملحقاتو شاعر خپل افسانوي رستم، په یوازي سر، د یوې بشپړې، خیالي، پاچهۍ په جنگ وروستلی او بریالی راستون کړی دی. د افغانانو، خیالي، پاچا کک کهزاد او د هغه سپه سالار بهزاد د رستم په جنگ ورځي او رستم دواړه پرزوي.

نشسته در آن دشت بسیار کوچ

ز افغان و لاجین کرد و بلوچ

نژادش ز افغان سپاهش هزار

همه ناوک انداز و ژوبین گذار

نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ

ابردشت خرگاه بگزید کوچ

او کله چی رستم د افغانانو د مشرانو کک کهزاد او بهزاد په جنگ ورځي نو وایی:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

اگر صد هزارند و گر یک سوار
 به یکدم آرم از ایشان دمار
 پیاده روم سوی آن برز کوه
 به بینم چه ساندند افغان گروه
 بدو خیره گردید بهزاد گرد
 همی خواست بنمایدش دست برد
 بزد بر سپر زود بهزاد کرز
 بیچید آواش در کوه برز
 بخندید رستم ز کرز گران
 که اینست پیکار افغانیان
 چو بهزاد افغان ازو این شفت
 بدو گفت که اهریمنت باد جفت
 سپر بر سر آورد بهزاد گرد
 تهمتن پیامد پی دست برد
 چه در دژ گزیدی بدین سان درنگ
 که آمد همه نام اوغان به ننگ
 همه مرز افغان بهم برزنم
 بدین دژ ز کین آتش اندر زنم

مور گورو چی شاعر د کک کهزاد سپه سالار، بهزاد، ته هم افغان او هم
 اوغان وایی او لا د افغانانو د اوسیدلو خای د برز غرونه معرفي کوي. له دې
 خڅه ښکاري چی شاعر هسي د افغان نوم اوریدلی دی او له بلوڅانو سره یی
 په توپیر نه پوهیری او حتی دا ورته معلومه نه ده چی د افغانانو د اوسیدلو
 خای چیرته دی. له بده مرغه زموږ د تاریخ ځینو استادانو او شاگردانو د
 شهنامې په دغه لاقه، چی پخپله کتاب له سره ترپایه د افسانو مجموعه ده،
 د یوه جدي تاریخی متن په حیث استناد کړی دی او ځینو یی لیکلي دي

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۳ /

چی کهزاد په پښتو کی غرزي ته وایی او غرزي همدغه پښتانه غلجي قبایل دي. زما په عقیده د دې ابهام لوی علت دا دی چی د افغان نوم پخپله د پښتنو لپاره پردی دی او د دې نامه سرچینه هم چندانې څرگنده نه ده او څه پخوانیو تاریخونو چی د افغانانو یادونه کړې ده، هغه پردیو مورخینو لیکلي دي. دا مورخین، زیاتره، د هغو پاچاهانو او فاتحینو په خدمت کی وه چی له پښتنو سره یی جنگونه کړي دي. طبیعی خبره ده چی د هغوی لیکنې له دښمنی او عناد څخه خالي نه دي او دغه رازی اطلاعات هم نیمگړي دي. په هر صورت د تیموري دورې له تاریخونو څخه پوره څرگندیری چی پښتانه له هغې سیمې څخه چی په تاریخ نامه هرات او تاریخ برني کی افغانستان ورته ویل سوی دی په ډیره پراخه سیمه کی اوسیری او د تیمور په څیر لویو فاتحینو ته یی امنیتی او اداري ستونزي پیښي کړي دي. غیاث الدین علی یزدي، چی د هند د فتح کولو په جنگونو کی د تیمور سره ملگری دی، د آریوب، یا د تیموري متونو په اصطلاح ایریاب کی د افغانانو د ورکړیو د قبیلې یادونه کوي او وایی چی د هغه ولایت خلکو تیمور ته شکایت وکړ چی ورکزیو اوغانانو د هغوی مالونه لوټ کړي او د لښکر پر امیر یی حمله کړې او وژلی یی دی او د هغه ولایت کنترول یی اخیستی دی. اوس یی ټولې لاري بندي کړي دي او هیڅوک په هغه علاقه کی تیریدلای نه سي. ۲۸

او د تیمور د زوی میرزا شاهرخ په پاچهی کی هغه ته رپوت راخی چی افغانانو د گرمسیر او قندهار له شاوخوا څخه د سند د رود تر څنډو پوري ټوله سیمه نیولې ده او د هیچا امر او فرمان ته غور نه ايردي. ۲۹

په تیموري متونو کی قندهار او غزني په افغانستان کی شامل نه دي او یوازي هغو سیمو ته افغانستان وایی چی د پښتنو د اوسیدلو سیمه ده. مور گورو چی د تیمور زوی شاهرخ د بلخ حکومت خپل زوی میرزا قیدو ته ورکړ او قندهار او د سند شاوخوا ښارونه یی هغه ته وسپارل. خو کله چی میرزا قیدو

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۴ /

خپل پلار ته ياغي سو نو هغه کابل، غزني، قندهار او افغانستان له ميرزا قيدو څخه واخيستل او خپل بل زوی سيورغتمش ته يی ورکړل. ۳۰

په زړه پوري خبره دا ده چي د ميرزا شاهرخ په زمانه کي د قندهار په شاوخوا سيمو او ښايي د غور او اوروزگان په علاقه کي اوسېدونکو هزاره قبایلو ته افغان ويل کيږي. په يوه ځای کي لولو چي د روژې د مياشتي په دريمه د غزني مشران خواجه قاضي لقمان او ملک او نور د شهزاده قيدو حضور ته حاضر سول او د پرېل د قبيلې او خرشواني افغان قبيلې ملکانو اطاعات قبول کړ. ۳۱

دغه راز د همدغه کتاب په ورپسې پاڼه کي لولو چي د هزاره افغانانو ټولني چي کوم ماليات منلي وه، د هغه په تاديه کولو کی يی ځنډ کړی وو. شهزاده، محمد صوفي ترخان، امير موسی او امير بوته د هغوی د رعيت کولو لپاره وټاکل. هغوی هم ورغلل او ټول يې وځپل او د ډېر زيات مال او غنيمت سره راستانه سول. ۳۲

د هرات د تيموريانو د قدرت په وروستيو شپو ورځو کی پښتانه د کابل په شاوخوا کی دونه زور او قدرت لري چی د کابل حکمران، ميرزا الغ بيگ، د خپلو دښمنانو څخه تښتوي او هغو درو ته يی وړي چی هلته د افغانانو لښکري پرته دي. وروسته دغه افغانان ميرزا الغ بيگ کابل ته راولي او هلته يی پر تخت کښيږي. ۳۳

البته ميرزا الغ بيگ د همدغو يوسفزيو پښتنو سره، چی د هغه ژوند يی ژغورلی او پاچهی ته يی رسولی وو، ډيره سخته ناځواني او نمک حرامي وکړه. د هغوی اوه سوه تنه مشران يی قتل عام کړل او ټول يی د خيبر له درې څخه ها خواته کوچ کولو ته مجبور کړل. د دې تاريخی پېښو تفصيل په تواريخ حافظ رحمت خاني کی راغلی دی.

په نتيجه کی ويلاي سو چی په تاريخی متونو کی اوغان او افغان دواړه د پښتنو لپاره ذکر سوي دي خو هغه مغول اوغان يا اوغانيان چی په ايران کی د

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۵ /

آل مظفر د قدرت په وخت کی زیاتره په کرمان او د هغه ولایت په شاوخوا کی ژوند کوي، او کله کله لویو فاتحینو او جنرالانو ته ماتي ورکوي، له هغو افغانانو یا پښتنو سره چی د سلیمان د غرو په لمنو کی ژوند کوي، له هغی سیمی څخه نورو ښارونو او هیوادونو ته تللي او کوچیدلي دي او پاچهی یی جوړي کړي دي، ډیر توپیر لري. زما په عقیده، دغه مغولی اوغانیان به په ډیر لږ وخت کی مسلمانان سوي او په خپل شاوخوا کی به له ایرانیانو او یا کرمان ته څرمه بلوڅانو سره گډ سوي وي او وروسته به یی ژبه او مغولي فرهنگ له لاسه ورکړی وي. د تاریخ له صفحو څخه د دومره پراخ قوم د ورکیدلو بل احتمال نه لیده کیږی. که څه هم چی د دې قوم په باره کی نور تحقیقات ځکه لازم او په زړه پوري دي چی یوازي د آل مظفر د کورنی په وخت کی را څرگند سوي، جنگونه یی کړي، فتحی یی کړي، ماتي یی خوړلي او د آل مظفر د کورنی له سقوط سره یی درک ورک سوی دی. خو دا چي د زبدت التواریخ په کتاب کي دوه ځله هزاره افغانان او ملکان یادېږي، دا په جلا څېړنه ارزي. دلته یوه خبره کولای سو او هغه دا چي که هزاره او پښتنو دواړو ته و په یوه ټاکلي زمانه کي، افغان ویل سوي وي نو داسي نتیجه ترلاسه کولای، او یا لږ تر لږه اټکل کولای، سو چي افغان به په دغه سیمه کي اوسېدونکو خلکو ته ویل کېدل او دا نوم به پر دیو مورخینو او دربارونو ټاکلی وي. ځکه چي پښتنو په خپل تاریخ کي هر وخت خپل ځانونه پښتانه بللي دي او افغان یوازي په کتابونو او متونو کي، چي هغه هم عربي یا فارسي دي، راغلی دی. البته په دې برخه کي څېړنه پر دغه ځای ختمه نه سو بللای او نورو څېړنو او لیکنو ته ضرورت دی.

ماخذونه:

- ۱ - پښتانه، حبیب الله تری د پېښور، چاپ کال ۱۹۹۹.
- ۲ - تاریخ آل مظفر، تالیف محمود گتبي، چاپ تهران ۱۳۳۵.
- ۳ - تاریخ عصر حافظ، ډاکټر قاسم غني، چاپ نهم، ۱۳۸۳ تهران.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۶ /

- ۴- تاریخ حبیب السیر، جلد سوم. خواند میر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۸۰.
- ۵- تاریخ آل مظفر، ص ۳۱.
- ۶- هغه کتاب، ص ۱۱۰.
- ۷- روضته الصفا، میرخوند، تهذیب و تلخیص از دکتر عباس زریاب، ص ۷۳۰.
- ۸- پستانه، ص ۹۸.
- ۹- مطلع سعدین و مجمع بحرین، عبدالرزاق سمرقندی. تهران ۱۳۷۲، ص ۳۰۵.
- ۱۰- هغه کتاب، ص ۳۸۰.
- ۱۱- فرهنگ عمید او قاموس الیاس.
- ۱۲- روضه الصفا، ص ۷۴۰.
- ۱۳- حبیب السیر، ص ۳۲۵.
- ۱۴- ظفر نامه، شرف الدین علی یزدی، جلد دوم، چاپ دهلی، صص ۱۴-۱۵.
- ۱۵- راورتي، نوټس آن بلوچستان اینډ افغانستان، ص ۶، راورتي ليکي چي د کاکړ نوم چي د هر چا تر غوږونو هر ډول ورغلي دي هغسي يي ليکلي دي. دي وايي ځينو کوکړ، ځينو کاوکړ، ځينو کوکاډس، ځينو خوکاسي ليکلي دي. که د راورتي دغه تبصره ومنو نو زه گومان کوم چي دغه کرکس به هم د کاکړ قبيله وي، چي له ډيري زياتي مودې راهيسي په دغه سيمه کي اوسيري، او د پښتنو له يوه تر ټولو سترو قبيلو څخه ده، چي پخپله پر سل هاوو پښو او تېرونو ويشله سوي ده.
- ۱۶- ظفر نامه، ص ۳۷.
- ۱۷- راورتي، ص ۷، راورتي د پارني د قبيلې په باره کي، چي زه گومان کوم همدا د پارني قبيله به وي ليکي چي د پارني قبيله له خپل اصلي ټاټوبي څخه تقريباً ټوله وتلې ده او د دې قبيلې زياتره خلک په جنوبي هند او د هند

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۷ /

په نورو برخو کې ژوند کوي. دوی کله کله په هند کې ډیر مهم رول لوبولی دی. د بابر له سقوط څخه لږ مخکې د دغې قبیلې یو مشر- داوود خان نومیدی چې د خپل سخاوت له امله ډیر مشهور وو. هغه دونه مشهور سو چې بالاخره په خلکو کې دا متل سو چې که یې دغه کار ونه سو کړای او نور یې هیڅ په وس کې نه وه نو بالاخره به له داوود خان څخه مرسته واخلي. ۱۸ - ظفرنامه، ص ۴۲.

۱۹ - روضته الصفا، ص ۱۰۸۰.

۲۰ - خلدبرین، محمد یوسف واله اصفهانی، روضه ششم و هفتم. تهران ۱۳۷۹، ص ۱۳۶.

۲۱ - سعادت نامه، غیاث الدین علی یزدي، تهران ۱۳۷۹، صص ۶۸-۶۹.

۲۲ - تاریخ نامه هرات، سیف هروی. کلکته، ۱۹۴۳، ص ۲۰۷.

۲۳ - پښتانه، ص ۱۰۸.

۲۴ - راورتي، ص ۸. راورتي لیکي چې د تور غره لويديځ پلو ته يوه لوړه او ځانگړې څوکه ده چې لوړوالی یې ۷۷۰۰ فوټو ته رسيږي. دا لوړه څوکه د تيري په نوم ياديږي.

۲۵ - تاریخ نامه هرات، ص ۲۰۹.

۲۶ - تاریخ فیروز شاهي، ضياءالدین برنی، اردو، لاهور، ص ۶۸۸.

۲۷ - تاریخ نامه هرات، ص ۲۷۲.

په زړه پوري خبره دا ده چې د شمس الدين كرت په مقابل كې د مقاومت كونكو پښتنو پهلوانانو نومونه لكه هورموز تري، دودور، ملك المار او نور نه پښتني او نه اسلامي دي. په داسي حال كې چې د پښتنو په باب ليكل سوي تاريخونه يا روايتونه موږ ته وايي چې د دې لوی قام نيكونه له دغو تاريخي پېښو څخه زيات و كم شپږ پيړۍ مخکې مسلمانان سوي وه. كه خبره دا سي وي نو دا پهلوانان ولي اسلامي نومونه نه لري. ځكه چې په ټولي اسلامي نړۍ كې د مسلمانانو نومونه اسلامي دي. د دې خبري يوازينی علت دا كيدلای

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۰۸ /

سي چي هغو کسانو چي د دې پهلوانانو په مقابل کي يې په جنگونو کي برخه اخيستي ده د هغوی نومونه سم نه دي اوریدلي او چي څه يې په غور ورغلي دي د تاريخ نامه هرات لیکوال سيف هروي ته يې هغسي ور رسولي دي. او يا کيدلای سي چي هغوی به خپل اسلامي او پښتني نومونه درلودل او په خپلو سيمو کي به په دغو نومونو مشهور وه.

۲۸ - سعادت نامه، صص ۶۸-۶۹.

۲۹ - زبدت التواريخ، حافظ ابرو، جلد دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۶۷.

۳۰ - روضته الصفا، ص ۱۱۵۴.

۳۱ - زبدت التواريخ، ص ۶۷۰.

۳۲ - هغه کتاب، ص ۶۷۱.

۳۳ - خلد برين، ص ۶۴۳.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۹ /

نام های کهن و اساطیری هندوستان و افغانستان در نزد هندوان و ایرانیان جواد مفرد کهلان

نام «هندوستان» را بر گرفته از نام شط «سند» (شط، محل جمع شدن رودخانه‌ها) تصور می‌کنند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که اصل آن، همچنین از کلمه ی سانسکریتی «ایندها» (روشن و بر افروخته) در پیوند بوده است؛ چه، سواى این که نام «سند» طبق قاعده ی تبدیل حروف «س» و «ه» به هم، می‌توانست تبدیل به «هند» شود. گرمای شدید هندوستان هم نام آن را با «ایندها» در ارتباط قرار می‌داده است. این دو نتیجه از توصیف گرمای شدید «هپت هندو» (هفت هند) و خود عنوان «هپت هندو» (هفت سندها، هفت شط) به خوبی مشاهده می‌گردد.

نام «مهابهاراته» یعنی نام اساطیری هند و کتاب حماسی آن را بدون ریشه یابی روشن به هندوستان بزرگ یا رزمناهی بزرگ (مها- بهارا- آته) ترجمه می‌کنند. از آن جایی که نام هندوستان نزد سومریان ملوخوا (مه لوکا)، یعنی «سرزمین بزرگ» آمده است، لذا اصل «مهابهاراته» در معنی «هندوستان بزرگ»، در لغت سانسکریت «مهابهوراتا»، یعنی «کشور بزرگ» بوده است؛ چه «مها» به معنی بزرگ، یعنی همان «مه» فارسی است و «به هور» به معنی سرزمین و «آتا» به معنی چهارچوب است.

از بررسی هفت اقلیم اوستا، چنین بر می‌آید که ایرانیان، عنوان «فردذفشو» (سرزمین چهارپا پرور) را به هندوستان تقدیس دارنده ی گاو، اطلاق می‌کرده‌اند؛ اما مطلبی در رابطه با این نام در کتاب پهلوی «دینکرد»، ذکر شده است که معلوم می‌دارد، اصل این نام را در نقطه ی مقابل نام «عربستان»،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۱۰ /

«کم چهارپا» (ویددفشوی اوستا، یعنی سرزمینی که چهار پا پرور نیست) به عراق اطلاق کرده‌اند.

داستان پادخسرو اِرفشوه تازی:

پادخسرو اِرفشوه، پادشاه تازیان بود. در زمان شهریاری او بر تازیان، «دیو آز» به همراه خانواده‌ی خود به سرزمین او حمله کرده و خیال نابود سازی مردمان سرزمین او را داشت. پس فره‌ی ایزدی به فرمان اهورامزدا به نزد پادخسرو در آمد؛ اما از آن جایی که پادخسرو باوجود برخوردار شدن از فره‌ی ایزدی نتوانست بر «آز» و دیوان همراهش چیره‌گی یابد، امشاسپند اردیبهشت به یاری او شتافت. امشاسپند اردیبهشت، پادخسرو را آموزش داد و او را راهنمایی کرد تا بتواند با کمک فره‌ی ایزدی، بر لشکریان «دیو آز» غلبه نماید و آنان را از سرزمین خود بیرون براند و مردمان سرزمین خویش را نجات دهد. پس از پیروزی پادخسرو بر دیوان، امشاسپند اردیبهشت او را گفت که می‌بایست آن فره‌ی ایزدی را در پیکر یک ماهی، به رود افکند تا در زمان ظهور زرتشت، به وسیله‌ی خورده شدن آن ماهی توسط زرتشت، فره به زرتشت انتقال یابد.

(برگرفته از کتاب دینکرد هفتم، ترجمه‌ی دکتر محمد تقی راشد محصل)
این مطلب، نظریه‌ی قدیمی مرا مبنی بر یکی شمردن «فرددفشو» (سرزمین چهارپا پرور) با هندوستان را دچار تحول کرد. چون «اِرفشوه» بیشتر به معنی برخوردار از چهار پاست نه متضاد آن که من پیش‌تر گمان نموده‌ام. این، یعنی مطابقت «اِرفشوه» با «فرددفشو» اوستا. بنابراین، معلوم می‌شود «مغان» نام عراق در مجاورت شمال شرقی عربستان را به صورت «اراگو» یعنی «سرزمین برخوردار از گاو» در نظر گرفته‌اند و آن را در مقابل «ویددفشو» (سرزمین

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۱ /

که چهارپا پرور نیست، یعنی عربستان) قرار داده‌اند. لذا اطلاق «فردذفشو» به هندوستان سمت جنوب شرق فلات، بعدها صورت گرفته است.

محل تلاقی اصلی فرهنگ و تمدن ایرانی و هندی، شهر بلخ بوده است که هندوان، آن جا را شهر بوداییان و ایرانیان، آن جا را شهر حکمرانی زرتشت و محل زرتشتیان اولیه معرفی نموده‌اند. در واقع بلخی که محل نگه داری دندان و تش و جاروب «گوتمه بودا» از تیره ی «سکیامونی» (قبیله ی سکیا) به شمار می‌رفته، همان مرکز حکومت «گائوماته بردیه مغ» (سپیتاک سپیتمان داماد و پسرخوانده ی کوروش، زرتشت تاریخی). حاکم سکاییان «درییکی» (دری های سمت بلخ) در قرن ششم قبل از میلاد بوده است؛ یعنی «گوتمه بودا» ی سکایی (سرود دینی دان دانای سکایی) و «گایوماته بردیه» (سرود دینی دان تنومند) حاکم سکاییان «درییکی»، فرد تاریخی واحدی بوده‌اند.

مسلم به نظر می‌رسد، نام‌های معروف و کهن بلخ، یعنی باکتريا و بلخ، هر دو دارای ریشه ی سانسکریتی هستند؛ چه «بهالا-خه» (بهالا-کَهِه) و «بهاکتی-ایریا» به ترتیب در سانسکریت به معنی «شهر خجسته و مقدس» و «بسیار مقدس» می‌باشند. صورت اوستایی نام این شهر بخذی و صورت پارسی باستانی آن، باختری و صورت پهلوی آن بحر است که می‌توان معنی دارای بخت و اقبال یا همان خجسته و مبارک را برای آن‌ها قایل شد. در واقع سرزمین مقدس بوداییان که زادگاه «گوتمه بودا» یا همان شهر «گائوماته زرتشت» به شمار می‌رفته است، همین بلخ بوده است که در زبان تبتی به «نپال» (یعنی سرزمین مقدس) ترجمه شده و به سهو با سرزمین دور افتاده ی نپال، مطابق گرفته شده است.

معنی نام «کابل»:

از آن جایی که زبان مردم منطقه ی جنوب افغانستان (هند سفید)، مخلوطی از زبان های هندی و ایرانی بوده است، لذا نام «کابل» را می توان ترکیبی از لغت سانسکریتی «کها» (شهر، مغاره، شکاف) یا واژه ی پهلوی «کوی» (محل) و واژه ی پهلوی «ئول» (بلند و گسترده) گرفت؛ یعنی در مجموع آن، به معنی «شهری واقع در شکاف بلندی» بوده است.

برخی نام کهن آن را با «کاسپاتیر» خبر هرودوت، مطابق می دانند که کشتی تجسسی داریوش از آسیا به سوی مصر، از آن جا به آب انداخته شده بود؛ ولی نام «کاسپاتیر» را می توان ترکیبی از اوستایی و سانسکریتی «کاس» (جا)، «پتیره» (درخت صندل) گرفت که این به وضوح یاد آور نام «پیندی» (محل درخت) یا همان «راولپندی» می باشد. در عهد اسکندر در این سمت از شهر «پئو کلاأتید» (همان پوشکلاواتی ودایی، یعنی دارای نقب فراوان) نام برده شده با شهر پیشاور (دارای نقب های فراوان) در پاکستان همخوانی دارد؛ اما در نقشه ای از تاریخ هرودوت که من در دست دارم، نامی را به صورت «ارتوسپانه» (آردو- سپانه = محلی واقع در درهم شکسته گی کوهستانی) یا «اورتوسپانه» (به لغت سانسکریتی و اوستایی، یعنی جایگاه بلند کشیده، توی شکاف و آشیانه کوهستانی) را با منطقه ی کابل، مطابق قرار داده اند که به نظر می آید، آن نامی بر کابل باستانی بوده است؛ چه مفهوم آن با معنی شهر واقع در شکاف بلندی کابل، کاملاً مطابقت می نماید. روی همین نقشه، در مقابل نام «اورتوسپانه» در داخل پرانتز، هیئت قدیمی نام کابل، به صورت «کابورا» نوشته شده است که می توان آن را به صورت سانسکریتی «کها- پوره» (شهری واقع در شکاف کوهستان) بازسازی کرد. جالب است در اوستا، فقره ی سوم زامیادیشث نیز در سمت کابل از کوهی به نام «ایشکت

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۳ /

اوپائیری سئن» (کوهی دارای اشکفت و مغاره ای که برتر از پرواز عقاب است) اسم برده شده است. مطابق فرهنگنامه ی انترنتی «ویکیپدیا»، نام سانسکریتی کابل «کمبوجه» (به فارسی، یعنی جایگاه واقع در کام کوهستان) می باشد. نام این شهر در نوشته های باستانی «کوفس» (واقع در زیر کوهستان) و «کوفن» (منسوب به کوهستان) و «نی کایا» (نی کهایا، واقع در درون مغاره و شکاف کوه) ذکر شده است. در سده ی هفتم پس از میلاد، «ژوانزونگ» این نام را به عنوان «کافو» (کائوفو = کوهستانی) بررسی کرده بود و اعلام کرد که این به خاطر لقب یکی از چهار قبیله ی «یوئه چی» است که آنان در اوایل مسیحیت، در طول کوه های هندوکش، به سوی دره ی کابل، مهاجرت کرده بودند. این شهر توسط شاهنشاه کوشان، «کوجولا کادفیزس در سال ۴۵ میلادی، فتح شد و جزو مایملاک امپراتوری کوشان تا اواخر سده ی سومین پس از میلاد، محسوب می گردید. در اطراف سال های ۲۳۰ پس از میلاد، کوشانی ها توسط شاهنشاهی ساسانی، شکست خوردند و به همراه با هم، بیعت های ساسانی معروف به هندو- ساسانیان تبدیل شدند. در دوران ساسانیان، شهری با نام «کاپول» در خط پهلوی نامیده می شد. در ۴۲۰ میلادی هندو- ساسانیان، توسط قبیله ی خیانیان که با نام «کیدارایتز» نیز شناخته می شدند، به بیرون رانده شدند که پس از آن، در ۴۶۰ به «هیاطله» تبدیل شدند. آن جا به بخشی از باقی مانده ی پادشاهی «آشینا» از کاپیسا که با نام «کابل شاهان» نیز شناخته می شود، تبدیل شد.

منابع چینی کهن، همچنین نام کابل را به صورت «کوبها آردهستانا» (کوبها آردهستانا، واقع در محل مغاره و شکاف کوهستانی بلندپایه) ذکر نموده اند. معنی نام های «افغان» و «افغانستان»:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۴ /

در نگاه اول، عجیب است که محققین، معانی ساده‌ای را که نام‌های افغان و افغانستان دارند، متوجه نشده‌اند. منابع هندی و ایرانی کهن، نام منطقه‌ای در جنوب افغانستان را که در همان سمت منطقه «آراخوزی» (رخج) باشد به صورت «آواکانه» و «اوگان» ذکر کرده‌اند که مرکب از کلمه ی «آو» (آب) و «کان» (محل) و علامت نسبت «ه» می‌باشند؛ یعنی در مجموع به معنی «منطقه ی پُر آب». این ترجمه ی پهلوی نام سانسکریتی «سرسواتی» (پُر رود) یا همان منطقه ی «هرهوائیتی» اوستا و «هرخوائیتی» پارسی باستان (دارای رودها) می‌باشد. این نام به صورت «افغان» از روی نام منطقه، بر روی مردم آن دیار رفته و از آن جا بر مردم افغانستان، عمومیت پیدا کرده است. معنی ظاهری گریان و کافر افغان یا ا-فغ-ان با توجه به ریشه‌های کهن «اواکانه» و «اوگان» آن، محلی از اعراب ندارند و باید کنار گذاشته شوند؛ گرچه «فرگرد» اول «وندیداد»، مردم هرات را نکوهش به گریه و زاری به اغراق و ترک و سپردن خانه‌ها به هنگام مرگ افراد خانه کرده است. به علاوه در جنوب افغانستان، مردمانی موسوم به کافر می‌زیسته‌اند.

ولی نظر دقیق تر در باره ی نام «افغان» از بررسی نام «پختو» (پاکتیک)، یعنی هسته ی اصلی نام افغان به دست می‌آید و آن این که چنانی که در باب نام «باختریا» (بلخ) گفته شد، کلمه ی سانسکریتی «بهاکتی» (ریشه ی نام پختو) به معنی «بسیار پاک و مقدس و فداکار» بوده است. همین نام سانسکریتی «بهاکتی» (پختو) در ترکیب با پسوند‌های نسبت ایرانی «ایک» یا «ک» یا کلاً در ترکیب پاک - تیک (پاک روش) در فارسی می‌توانست تبدیل به پاکتیک شود که هرودوت نام ایشان را بدین صورت آورده و هسوان تسانگ این مردم را تحت نام «اپوکین» (آو-پاکان) بسیار با ایمان و درستکار

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۵ /

و بلند همت توصیف کرده است. لذا نام ایشان در فارسی دری و اوستایی، می‌توانست به صورت پاکان (فغان) و آو-پاکان (پیروان پاکی، افغان) ترجمه گردد. جزو «آو» نام او- پاکان در اوستا معادل جزو اوستایی و سانسکریتی «تیک» در نام «پاکتیک» به معنی پیرو و روش پایدار است. بنابراین، جزو «ان» در نام افغان (او- پاک- ان) در اصل، بیشتر علامت جمع به حساب می‌آمده است نه علامت نسبت. نظر به این که در جزو اول این نام در تلخیص اش به افغان یعنی پیشوند «آ» («آا») در فارسی هم حرف زاید و اضافی و هم حرف نفی بوده، لذا نام «افغان» مفهوم گسترده‌تری پیدا می‌کرده است؛ یعنی آن هم به پختوها (پشتون‌ها، پاکان و مقدسین) یعنی دارنده گان اصلی این نام و هم به همسایه گان ایشان از جمله، مخاصمین کافر ایشان، اطلاق می‌شده است که نام شان نظیر طبقه ی نجس‌های هندوان در تقابل نام «پشتون‌ها» (پاکان) قرار داشته است؛ ولی از سوی دیگر به روشنی معلوم می‌گردد، نام عربی ابدال (نجیبان، شریفان، مردان خدا، عده ای معلوم از صلحا و خاصان خدا که هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد.

این نام عربی ایشان، یعنی ابدالی که به سهو به سبب تشابه ظاهری، آن را تلخیص نام «هپتالان» انگاشته‌اند، می‌رساند که نام «افغان» خود بدین صورت، صاحب ریشه ی مستقلی از پشتون (پاکتیک) شده و از تلخیص «آو- فغ-ان» یعنی پیروان خدا، عاید گردیده است. در این نام، حروف «و» و «ف» به یکدیگر تبدیل شده‌اند؛ لذا این نام به صورت «اوغان» و «افغان» در آمده است.

تحقیقی در مورد نام «افغانستان»

داوود عطایی کندهاری

در مورد نام افغانستان در مجموع، دو نوع تفکیک صورت گرفته است: یکی این که گفته می شود که نام افغانستان نام جدیدی است که سابقه ی تاریخی ندارد. این شبهه بیشتر از طرف بعضی از مورخین مثل افشار یزدی در «افغاننامه» مطرح و بر آن تاکید زیادی می شود. وی می نویسد:

«این را قبول داریم که محل ظهور سلسله های باستانی پیشدادیان و کیانیان و نشو و نمای آن ها در افغانستان و در شهر بلخ که از شهر های افغانستان است بود، اما در زمانی که نه نامی از افغانستان بود و نه نامی از خراسان...» (۱)

افشار یزدی و امثالهم به دلیل این تغییرات نام، نتیجه گیری می کنند که افغانستان، کشور جدید است و هیچ گونه سابقه ی تاریخی ندارد و در همین راستا، کل هویت تاریخی و تمدنی این ملت را نفی و انکار می کنند و در کمال خود بزرگ بینی، کُل تاریخ، فرهنگ، تمدن و تاریخ ادبیات این کشور را ضمیمه ی تاریخ خود می نویسند. شبهه ی دوم که متأسفانه از طرف بعضی از افغان ها نیز عنوان می شود، این است که نام «افغان» بر یک قوم خاص (پشتون ها) اطلاق می شده است و اطلاق آن بر کل تبار های این کشور را به نوعی، سمبل سلطه ی یک قوم و یک تبار بر سایر تبار های ساکن در این کشور می دانند.

گرچه این شبهه، بیشتر دارای جنبه های سیاسی بوده و شواهد زیادی ثابت می کنند که این شبهات، نتیجه ی القائات تفرقه افکنانه ای ست که چه در داخل و چه در خارج، سعی دارند حس مسوولیت پذیری اقوام ساکن در این کشور را نسبت به سرنوشت خود شان تضعیف کرده و احساسات قومی و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

قبیله گرایی را تقویت کنند ... ولی گذشته از این جنبه های سیاسی و حزبی، در این جا سعی می کنیم به عنوان یک بحث تاریخی و بنابر شواهد و مدارک تاریخی، این دو شبهه را تحلیل و بررسی کنیم و نقاط ضعف و قوت آن ها را مورد تعمق قرار دهیم.

در مورد شبهه ی اول باید گفت که برخلاف آن چه که گفته می شود که افغانستان با این اسم و رسم در قدیم وجود خارجی نداشته است، (۲) مدارک مهمی وجود دارند که نشان می دهند، نام «افغان» به عنوان یک ملت، نام بسیار کهنی بوده که حداقل به ما قبل از قرن سوم هجری باز می گردد. از جمله ی آثار معروف، یکی هم «حدودالعالم من المشرق والمغرب» می باشد؛ نخستین و قدیمی ترین کتابی که در شق جغرافیای تاریخی و به زبان دری نوشته شده است. گرچه مولف این کتاب گمنام مانده، اما ثابت شده که این کتاب در شهر جوزجان افغانستان تالیف و به حاکم این شهر تاریخی که ابوالحارث نام داشته، تقدیم شده است. در این کتاب کهن جغرافیایی که جغرافیای آن روز دنیا و به خصوص کشور های آسیای مرکزی، شرح داده شده، در حالی که هیچ اشاره ای به نام ایران نشده، با این وجود، نام «افغانان» به عنوان یک ملت ذکر می شود: «سول، ده ای ست پُر نعمت و اندران، افغانان اند... و اندر این راه، هفتاد آب باید گذشت ... و اندر او، سه بت است بزرگ... (اشاره به بت های بامیان دارد). (۳)

مدرك مهم دیگر در این مورد، آثار ابوریحان بیرونی است که به حدود هزار سال قبل باز می گردد. (قرن ۴) در آثار او، چندین مورد از کوه های هندوکش و فلات پامیر به نام کوه های افغانان، یاد می شوند. مثلاً در کتاب «التفهیم لاوائل صناعت التنجیم» در بیان اقلیم سوم آمده:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۸ /

«اقلیم سوم از مشرق زمین چین آغاز و اندر او دارالملک چینیان است. در میانه مملکت هندوان است تا به سند و ملتان و کوه های افغانان تا زاولستان و والشتان (بُست) و سیستان و ... تا شام و فلسطین.» (۴)

در کتاب «الصیدنة فی الطب» نیز در بیان گیاه زیتون آمده: در کوه های افغانان (فی الجبال الافغانیه) نوعی از زیتون کوهی است که اهل آن موضع، آن را در روغن اندازند و خورند. (۵)

علاوه بر این ها در کتب مورخین، جغرافیه نگاران و سفرنامه نویسان مسلمان به کرات با نام «افغان» و «افغانان» مواجه می شویم. در منابع مرجع تاریخ دوره ی اسلامی مثل «الکامل فی التاریخ»، «تاریخ یمینی»، «المنتظم فی التاریخ» و به خصوص در سفرنامه ی ابن بطوطه از افغانان به تفصیل یادشده و مختصری از تاریخ آنان نیز بیان می شود. (۶) ابن بطوطه، ترکیباتی مثل «الافغان» و «افغانپور» را به معنای موطن افغانان نیز به کار برده که مترجم آن را «افغانستان» ترجمه کرده است. (۷) بر اساس همین مدارک و شواهد، کلیفورد می نویسد که نام «افغان» از زمان ورود اعراب به آسیای مرکزی، یعنی از هزار و چهار صد سال قبل بر باشندگان این کشور اطلاق می شده است. از این رو می توان گفت که نام «افغان» و «افغانستان» حتی بسیار قدیمی تر از آن چیزی ست که محمد صدیق فرهنگ آن را به «تاریخ نامه ی هرات» نسبت می دهد.

این شواهد نشان می دهند که بر خلاف ادعای عده ای از مورخین، نام «افغان» و «افغانستان»، هرگز یک نام جدید و خلق الساعه نبوده که توسط احمدشاه ابدالی و یا مستشاران انگلیسی در قرارداد ۱۲۷۱م پاریس ابداع شده باشد، بل که این نام، ریشه های بسیار کهن تاریخی داشته است. گفته شده

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۹ /

که حتی قبل از اسلام در آثار کهنی چون «مهابهاراتای» هندوان و آثار چینیان، این نام به صورت «پاگانه» و «اپو کین» آمده (۸) و یا منجم هندی «وارامیهیرا» در کتاب «پرهات سام میتا» به صورت «اواگانا» از آن ذکر کرده است.

اما در مورد این که نام «افغان» بر چه تبار هایی اطلاق می شده است؟ نیز شبهاتی وجود دارند که اینک در جهت نقد نظریه دوم، به تحلیل این شبهات می پردازیم:

اصولاً این که گفته می شود که نام «افغان»، خاص اقوام پشتون بوده یا این که کلمه ی «افغان» از کلمات «پشتون» یا «پختون» گرفته شده است که به «اوغان» و بعد «افغان» تغییر شکل یافته و ... مطالبی می باشند که ایراداتی بر آن ها وارد است؛ حتی این که غلام محمد غبار می نویسد: «در قرن دهم، کلمه ی «افغان» که معرب «اوغان» بوده در مورد قسمتی از قبایل پشتون در آثار نویسنده گان اسلامی پدیدار و به تدریج مفهوم وسیع تری یافته...» (۹) این ها قضاوت های خالی از اشکال نیستند؛ زیرا اولاً کلمه ی «افغان» یک معرب محض نیست، مثل «قندهار» که معرب «کندهار» است یا «پارس» که معرب «پارس» می باشد، بل که کلمه ی «افغان» به خودی خود کلمه ای با معنی مستقلی است که مفهوم مجزایی برای خودش دارد. این نام گرچه از طرف اعراب نیز بر این ملت اطلاق شده، اما در اصل، کلمه ای ست که به زبان دری تعلق دارد و کلمه ی اصلی هم همین کلمه «افغان» بوده و کلمه ی «اوغان»، تلفظ عامیانه آن می باشد که بیشتر در بین عوام الناس و هنوز هم به غلط رایج است. بنابراین، می توان گفت که کلمه ی «افغان» معرب «اوغان» نیست، بل که کلمه ی «اوغان»، تلفظ عامیانه ی کلمه ی «افغان» بوده است؛

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۰ /

چرا که چنان چه ذکر شد در آثار قدیمی فوق الذکر، به همین صورت «افغان» آمده و به صورت «اوغان» در جایی ذکر نمی شود؛ اما در مورد این که کلمه ی «افغان» از کلمه ی «پشتون» یا «پختان» (پختانه) تحریف شده باشد، نیز جای تامل زیادی وجود دارد و تعمق بیشتری را می طلبد؛ چرا که: اولاً این دو کلمه ی «افغان» و «پشتون» یا «پختون» به دو زبان جداگانه تعلق دارند: یعنی اولی به زبان دری و دومی به زبان پشتو. ثانیاً کلمه ی «افغان» مفهوم مستقل دارد و از نظر معنایی هیچ ارتباطی با کلمه ی «پشتون» ندارد. کلمه ی «افغان» از ریشه ی «فغان» است که در زبان دری معنای «نال» و «فریاد» می دهد و «پشتون» هرگز چنین معنایی ندارد. ثالثاً در بین حروف این دو کلمه از نظر ساختاری نیز هیچ گونه تشابهی وجود ندارد. می دانیم که حروف «ان» و «ون»، علامات جمع هستند و در زبان پشتو در آخر کلمه و به منظور نسبت مکانی نیز به کار می روند؛ مثل «پوهنتون» که به معنای محل علم و دانش یا «ندارتون» و «درملتون» که به معنی نمایشگاه و درمانگاه اند. از این رو «ون» در کلمات «پشتون» و «پختون»، جزو حروف اصلی کلمه نیستند و اگر این حروف را از انتهای این کلمات برداریم، میان مابقی حروف، یعنی کلمات «پشت» و «پخت»، هیچ گونه تشابهی با کلمه ی «افغان» باقی نمی ماند. به خصوص از آن جهت که «ان» در کلمه ی «افغان»، جزو اصلی حروف کلمه است و در معنای مفرد نیز به همین صورت «فغان» و «افغان» بکار می رود و علامت جمع نیست، یعنی اگر گفته شود که کلمه ی «پشاور» از کلمه ی «پشتون» تحریف شده و یا کلمات «پختان» و «پتان» و یا کلمات «پشوتن» و «پشتون» و یا کلمات «تاجیک» و «تازیک»، گونه های غیر یافته ی هم هستند، پذیرفتن آن ها از نظر همخوانی و همنوایی حروف

این کلمات، کاملاً قابل درک و قابل قبول می باشد؛ اما این که گفته شود که کلمه ی افغان از کلمات «پشت» یا «پخت» گرفته شده، قبول آن فقط با سهل انگاری محض ممکن است؛ چرا که هیچ گونه همخوانی بین حروف و کلمات آن ها وجود ندارد. کلمات «پشت» و «پخت» حتی با کلمه ی «اوغان» که تلفظ عامیانه ی «افغان» است، نیز هیچ تشابه و همخوانی ندارد. از این رو این نظریه که کلمه ی «افغان» از «پشتو» و «پختون» تحریف شده، فرضیه ای خالی از اشکال نیست و نتیجه ی بحث این می شود که کلمه ی «افغان»، ربط چندانی به کلمات «پشتون» و «پختون» ندارد، همان گونه که سرپرسی سایکس و لارنسک ورث دیمز تأیید می کنند، کلمات «پتان» و «پختان» و «پشتون»، کلمات بومی و محلی هستند. در حالی که کلمه ی «افغان» اصلاً بومی نیست و بل که از طرف خارجیان و احتمالاً فاتحین پارس و عرب بر باشندگان این کشور، اطلاق شده است. (۱۰)

در مجموع، این فرضیه که نام «افغان» از کلمات «پشتان» و «پختان» تحریف شده و مبنای این دیدگاه شده که کلمه ی «افغان»، خاص ملیت «پشتون» است و سایر ملیت های ساکن در این کشور را دربر نمی گیرد و این نام، سمبل سلطه ی یک قوم بر سایر اقوام است... از اساس غلط و نادرست است؛ چرا که در این جا اصولاً تحریف یک کلمه از کلمه ی دیگر، مطرح نیست، بل که ما با دو کلمه ی اساساً متفاوت مواجه هستیم.

آن چه که واضح و مبرهن است، این است که کلمات «پشتون» و «پختون» با کلمه ی «پشتونستان» مرتبط اند، نه با کلمه ی «افغانستان». کسانی که این ایرادات را مطرح می کنند، پُر واضح است که کلمه ی «افغانستان» را با نام «پشتونستان» خلط و مشتبه کرده اند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۲ /

نام «پشتونستان» همانند اسامی «بلوچستان» و «کردستان» و ... جنبه ی قومی دارد، در حالی که نام «افغانستان» در قبال اقوام این کشور، جنبه ی ملی دارد و یک چارچوب مرجع و اسم عام است که همه گان را در برمی گیرد. طرح این بحث از آن جهت حائز اهمیت است که متاسفانه این نظریه ی غلط و نادرست که نام «افغان»، خاص پشتون هاست، منشای سوء تفاهات و سوء تعبیرات فراوان شده و باعث گردیده که مثلاً «دولت آبادی» در جزوه ای که به نام «شناسنامه ی افغانستان» منتشر کرده، نام «افغان» و زبان «افغانی» را به جای کلمه ی «پشتو» و زبان «پشتو»، یعنی گُل را همتراز جزو قرار داده و با این کار، مصدر سوء تعبیر های غریبی در جزوه ی مذکور شده و همانند سایر جزوات و سایت ها ... و از همه بدتر، مردم هزاره را درمقابل هویت ملی خود شان قرار داده و ظلم بعضی جباران پشتون را ظلم افغانان به هزاره ها قلمداد می کنند.

این بی راهه در نهایت به این پرتگاه هولناک کشانیده شده که گویا تبار های اوزبیک و تاجیک و هزاره، افغان نیستند و فقط پشتون ها افغان هستند و عده ای بیانیه صادر کردند که ما را افغان نخوانید و...؟ تمام این شبهات، فقط در صورتی می توانستند درست و منطقی باشند که نام این کشور «پشتونستان» می بود. فقط در آن صورت می توانستیم بگوییم که چون نام «پشتونستان» به یک قوم خاص تعلق دارد. پس سمبل سلطه ی یک تبار بر سایر تبار هاست. حال این که واقعیت با چنین توهمی تفاوت کامل دارد و نام افغانستان غیر از نام پشتونستان است. اگر بنا به پندار این عده، کلمه ی «افغانستان» را مترادف با «پشتونستان» بدانیم، چه دلیلی وجود دارد که در بطن افغانستان و به عنوان یک مرجع عام، زیر مجموعه ای دیگری به نام پشتونستان بوجود آمده باشد؟

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۳ /

اصولاً وجود منطقه‌ی جغرافیایی به نام «پشتونستان» که اسم خاص است، خود دلیل روشن بر این مطلب است که افغانستان، اعم تر و کلی تر از منطقه‌ی پشتون نشین پشتونستان بوده است، و گرنه چی گونه ممکن است که دو منطقه‌ی جغرافیایی متضاد باهم و به موازات هم و همزمان با هم، به نام یک تبار، یعنی پشتون‌ها خوانده شده باشد؟

آن چه که مایه تعجب است، این است که این عده که نام «افغان» و «افغانستان» را مورد شبهه و تردید قرار داده اند، خود از دری زبانان افغانستان هستند و شگفتی مطلب هم در آن است که نام‌های «افغان» و «افغانستان»، لفظ‌های کاملاً دری می باشند و به زبان مادری خود آنان تعلق دارد، یعنی اگر جای شبهه‌ای باشد، در اصل پشتون‌ها باید این تردید را مطرح کنند که چرا؟ و در حالی که عده‌ای زیادی از باشندگان این کشور، پشتوزبان هستند، نام این سرزمین به زبان دری تعلق یافته است؟

اگر پشتون‌ها می خواستند اعمال سلطه بکنند، می باید که نام افغانستان را پشتونستان می گذاشتند، نه افغانستان. در حالی که شواهد امر ثابت می کنند که اصولاً پشتون‌ها در انتخاب نام «افغان» یا «افغانستان»، هیچ نقشی نداشته اند.

نکته‌ی جالب در تاریخ معاصر افغانستان این است: با وجود آن که پشتون‌ها بیشتر از دو تا سه قرن بر این کشور حکومت کرده اند و قدرت به طور بلامنازع در دست آنان بوده، اما خوشبختانه هیچگاه در صدد تحمیل زبان و فرهنگ خود بر سایر تبارهای ساکن در این کشور برنیامده اند و حتی برعکس، خود مجذوب زبان و فرهنگ دری افغانستان شده اند تا جایی که امروزه اکثر پشتون‌های کابل، حتی خاندان سلطنتی (محمدزایی‌ها)، زبان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

پشتورا فراموش کرده و به زبان دری صحبت می کنند. این که عده ای به خاطر وجود چند تا اصطلاح پشتو در زبان دری افغانستان، غوغا به راه انداخته اند، از این حقیقت غافل اند که در زبان پشتو نیز کلمات و اصطلاحات بی شماری از زبان دری وجود دارد و این خود دلیل بر اختلاط فرهنگی اقوام افغانستان می باشد.

در مورد نام «افغانستان» نیز پشتون ها هیچ گونه اعمال سلطه نکرده اند، بل که این نام از طرف خارجیان و فاتحین پارس و عرب بر باشندگان این کشور، اطلاق شده است. چنان چه مدت ها قبل از آغاز حکومت پشتون ها (هوتکیان) و مدت ها قبل از تاسیس امپراطوری احمدشاه ابدالی و نیز مدت ها قبل از مهاجرت پشتون ها به نواحی کابل و اطراف آن، سیاحان و سفرنامه نویسان عرب، تمام باشندگان کابل و اطراف آن را «افغانان» و این نواحی را «بلاد افغان» خوانده اند.

بنابراین، در پاسخ به این که نام «افغان» بر چه اقوام و بر ساکنین چه مناطقی اطلاق می شده است؟ به طور جامع می توان گفت که: بنا به گزارش ابن بطوطه (جهانگرد معروف عرب)، بیشتر بر اهالی کابل و اطراف آن و بنا به آن چه که الفنسئون و کلیفورد بیان داشته اند که بخش اعظم سپاهیان سلاطین غزنوی افغانستان را افغانان تشکیل می دادند و بنا به کتاب مهم «تاریخ بیهقی» که به کرات از وجود شهری به نام «افغان شال» (۱۱) در غزنین یاد کرده که کاخ های باشکوه سلطنتی و کوشک محمودی در این محل واقع شده بوده و همچنین بنا به آن چه که در زمان بیرونی، فلات پامیر و کوه های سلیمان تا هندو کش، به کوه های افغانان معروف بوده و ... از مجموع این شواهد، با صراحت می توان نتیجه گرفت که نام «افغان» در همه مناطق

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۵ /

مرکزی، شرقی و شمال شرقی مصطلح بوده، ولی بیشتر بر اهالی کابل و نواحی اطراف آن اطلاق می شده است، آن هم مدت ها قبل از مهاجرت پشتون ها به این نواحی.

برای روشن شدن بیشتر مطلب، به نقل بخش هایی از سفرنامه ی ابن بطوطه می پردازیم. وی بعد از شرح مسافرتش به بلخ، غزنین، پروان و ... می نویسد: «سپس به کابل مسافرت کردیم. در گذشته های دور، در این جا شهر بسیار بزرگی بوده که اکنون قریه ای از آن باقی مانده است ... در این جا مردمانی از عجم زندگی می کنند که «افغان» نام دارند. افغانان، کوهستان ها و گردنه های مستحکمی در اختیار دارند و مردمانی بسیار شجاع و قوی هستند....»

«کابل از قدیم پایتخت ملوک و شاهان افغان بوده است. در این شهر، دیر شیخ اسماعیل افغانی که شاگرد یکی از اولیای بزرگ به نام شیخ عباس بوده، واقع شده است» (۱۲)

این که ابن بطوطه، حدود هفتصد سال قبل می نویسد که کابل از قدیم، شهری بزرگ و مقر شاهان افغان بود، مسلماً به زمان قبل از اسلام، یعنی زمان شکوه و جلال کشور کابلستان و زمان کابلشاهان که از بازمانده گان تمدن بزرگ کوشانیان افغانستان بوده اند، نظر دارد، و گر نه بعد از آمدن اعراب تا حمله ی ویرانگر مغول، کابل، شکوه و جلال از دست رفته ی خود را تا زمان مسافرت ابن بطوطه، باز نیافته بود. بنابراین، مسلم است که منظور ابن بطوطه از شاهان افغان که کابل همواره پایتخت آنان بوده، همان کابلشاهان و رتبیل شاهان می باشد که مورخین مسلمان، مثل بلاذری در مهمترین منبع تاریخی دوره ی اسلامی، یعنی «فتوح البلدان»، مطالب فراوانی راجع به آنان نوشته اند. همان پادشاهان مقتدری که تا حدود قرن سوم هجری با خلافت

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

اسلامی در جنگ و صلح به سر می بردند و سرانجام به دست عمرو لیث صفاری، سپهسالار معروف خلافت اسلامی، از بین رفتند و کابل برای همیشه به امپراطوری اسلامی ملحق شد.

اما عظمت کابل در آستانه ی ورود فاتحین مسلمان، چنان بوده که در کتب مورخین مسلمان از آن به «بلاد کابل» یا کشور کابل یاد شده و ابوالفدا در «تقویم البلدان»، کلیه نواحی غزنین تا بُست یا قندهار را جزو توابع بلاد کابل، خوانده هست. وی در شرح «بُست»، می نویسد: «بُست، شهری ست از توابع کابل که در میانه ی هرات و غزنه واقع شده و شهری ست خوش آب و هوا و شهر بزرگی ست که چندین منبر و رباطات زیاد دارد.» (۱۳) با توجه به این مطالب از گزارش ابن بطوطه در می یابیم که ساکنان این بلاد کابل با همین وسعت، «افغانان» خوانده می شدند؛ اما در مورد «نژاد شناسی - Ethnology» و مردم شناسی این ساحه، بلاذری، مردم این بلاد کابل را از نژاد ترک خوانده هست.

صدیق فرهنگ در مورد مردمان ساکن در نواحی بعد از سیستان تا به کابل، با استناد به آثار مولفان اسلامی که هم خلجی و هم افغان نامیده شده اند، می نویسد که اصلاً کلمه ی «خلج»، مترادف کلمه ی «ترک» هم به کار رفته است؛ زیرا خلجیان، شعبه ای از اقوام ترک بوده اند؛ اما بعد ها کلمه ی «خلجی»، ملازم کلمه ی «افغان» گردید (۱۴)

از طرفی روایات زیادی در دست اند که تعداد زیادی از باشندگان این نواحی را مردمانی از شاخه ی هند و اروپایی نژاد آریین (آریایی) که بعد ها به تاجیک شهرت یافته اند، تشکیل می داده اند (۱۵) و اغلب مورخان و فرهنگ ها، کلمه ی «تاجیک» را شکل تغیر یافته ی کلمه ی «تازی» دانسته

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۷ /

اند. (تازی = تازیک = تاجیک) که بنا به بعض روایات در اصل از اعراب یمنی بوده اند. در شاهنامه ها نیز مردم کابلستان باستان از نژاد تازی خوانده شده اند، چنان چه مهرباب شاه کابلی و نیز رستم در جنگ با اسفندیار به نژاد مادری خودش که سین دخت کابلی و تازی بوده، به تازی بودن خودش فخر می کرده است:

همان مادرم دخت مهرباب بود
کز او کشور سند شاداب بود
که ضحاک بودش به پنجم پدر
ز شاهان گیتی بر آورده سر
نژادی از این نامدار تر کراست
خردمند نیچد گردن ز راست (۱۶)

در مجموع، گزارشات زیادی در دست اند که ثابت می کنند از قدیم، بسیاری از ساکنان کابل و نواحی اطراف آن را تاجیکان تشکیل می داده اند و بنا به گزارش ابن بطوطه می توان گفت که همین تاجیکان به نام «افغانان» معروف بوده اند. از طرف دیگر می دانیم که پشتون ها از گذشته در نواحی جنوب افغانستان که به نام خود آنان (پشتونخوا) معروف بود، زنده گی می کردند و مرکز حکومت آنان، اکثراً پشاور و یاقندهار بوده و از زمان تیمورشاه ابدالی که مرکز حکومت ابدالیان به کابل منتقل شد، گروه هایی از اقوام پشتون به کابل مهاجرت کرده اند یا این که حداکثر بنا به آن چه که صدیق فرهنگ از «تاریخ سلطانی» و «مخزن الافغان» نقل کرده هست، نخستین مهاجرت های پشتون ها به نواحی کابل، به پس از سده ی پانزدهم میلادی مربوط می شود. در حالی که گزارش ابن بطوطه به سال ها قبل از

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۸ /

مهاجرت های پشتون ها بازمی گردد. در هر حال نکته ی مهم سفر نامه ی ابن بطوطه این است که او، کلیه مردمان کابل و نواحی اطراف آن را «افغانان» و کابل را پایتخت شاهان افغان خوانده و گفته است که آنان از قدیم در این جا ساکن بوده اند. کاملاً مسجل است که منظور ابن بطوطه از «افغانان»، ساکنان تاجیک تبار کابلستان قدیم می باشد، ولی با این وجود، جای تاسف دارد که نویسنده ی کتاب «مقام تاجیک ها در تاریخ افغانستان» با این که معتقد است که ساکنان اصلی کابل، همیشه تاجیکان بوده اند، بدون توجه به گزارش ابن بطوطه که ساکنان کابل را افغانان خوانده است، تاجیکان افغانستان را اقوام غیر افغانی خوانده و با استناد به ظلم های عبدالرحمن خان، صحبت از ظلم افغانان به تاجیکان می کند.

همانند کسان دیگری که کتاب های زیادی در تاریخ هزاره ها نوشته و این گونه قضاوت های غیر مسوولانه را به شدت دامن زده اند، در تاریخ همه ی کشور ها، حکومت های ظالم و خودکامه وجود داشته اند. من باب مثال، محمد خان قاجار به دلیل پناه دادن مردم کرمان به کریم خان زند، علاوه بر قتل عام این مردم، دوازده هزار از مردم بی گناه را عمداً کور می کند ... چنین ظلم های مثل افسانه ی کله منار های عبدالرحمن، چه ربطی به افغانان یا حتی پشتون ها دارد؟ مگر عبدالرحمن خان، برادر بزرگتر خود، محمد افضل خان را به خاطر جنون قدرت، کور نکرد؟

مدارک مهمی چون سفرنامه ی ابن بطوطه، ثابت می کنند که در هر حال مردمان کابل از قدیم الایام به نام «افغانان» خوانده می شده اند. حال اگر بنا به قول خود کتاب «مقام تاجیک ها....» اغلب ساکنین کابل از قدیم تاجیکان

بوده اند، پس این نتیجه، بدیهی می شود که مردم تاجیک نژاد کابل از قدیمی ترین و اصلی ترین اقوام افغانی بوده اند.

و اما در مورد این که نام «افغان» بر پشتون های نواحی جنوب و غرب، مثل خلجی های قندهار و ابدالیان هرات که در براندازی متجاوزان «صفویه»، چون مشت واحد عمل کردند نیز اطلاق می شد، هیچ شکی وجود ندارد و این مقاله نیز قصد آن ندارد تا این حقیقت را که نام «افغان» در برگیرنده ی اقوام پشتون هم هست را مخدوش یا نفی کند، کما این که در همین سفرنامه ی ابن بطوطه (باب هشت - فصل یازده) تاریخچه ی مفصلی از قیام افغانان ملتان و سند نقل می شود که چی گونه شاهان افغان با پشتیبانی مردم خود در کابل مدت ها پنهان می شدند و در تصرف خود در آورده و بر آن جا حکومت کردند و نیز «تاریخ نامه ی هرات» این امر را مسجل می دارد که نام افغان بر ساکنان جنوب افغانستان نیز اطلاق می شده است.

بنابراین، نام «افغان» علاوه بر این که اقوام مختلف پشتون را دربر می گیرد، اما اختصاص به آنان ندارد و هرگز خاص یک یا چند قومیت به خصوص نبوده است، چنان چه کلیفورد نتیجه گیری کرده است که: «سوارکار دلاور و نجیب یا «افغان» نزد اعراب فاتح Chevalier، در لفظ او گانه (معادل شوالیه = chevalier = سوارکار نجیب) و باز هم این کلمه در نزد آنان، بر پشتون ها نیز اطلاق می شود که بر تاجیکان نیز رفته است. (۱۷)

بنا به شواهد و مدارک تاریخی زیاد، این نتیجه گیری، بسیار دقیق و درست است؛ چرا که با متون تاریخی و جغرافیای تاریخی، کاملاً همخوانی دارد و نکته ی مهمی که این مقال نیز در صدد اثبات آن است، همین نکته می باشد و اهمیت موضوع از آن جهت می رود که نادرستی ادعای آن عده ای که

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

هویت تاجیکان افغانستان را در مقابل هویت ملی افغانی آنان قرار می دهند، ثابت می کند و نشان می دهد که این عده در واقع قربانی دسیسه های شده اند که هدفی جز تفرقه افگنی و غرضورزی های سیاسی نمی توانند داشته باشند.

از قدیم اقوام ایماق و هزاره در فلات مرکزی افغانستان زنده گي می کرده اند. وقتی این فلات به نام «کوه های افغانان»، نزد جغرافیادان بزرگی چون ابوریحان بیرونی معروف بوده است، بدون شک بر همه ی اقوام ساکی در این نواحی اطلاق می شد و به همین دلیل است که کلیفورد (افغانستان شناس معروف)، نتیجه گیری می کند:

«نام «اوگانه» یا «افغان»، توسط خارجیان بر همه مردمان کوهستان های هندوکش اطلاق می شده است. (۱۸) در نتیجه می بینیم که نام «افغان» و «افغانستان» در محدوده ی جغرافیایی این کشور دارای حوزه ای وسیعی از کاربرد بوده است و بدون شک، همه ی تبار های ساکن در نواحی مختلف این کشور را دربر می گیرد و دلیل محکمی وجود ندارد تا ثابت کند که این نام، خاص یک قوم به خصوص است و نام «افغان» و «افغانستان» تا کنون نیز متعلق به یک کشوری می باشد که من حیث یک مجموعه ی عام و مرجع، دربرگیرنده ی همه ی شهر های مهم و تاریخی مثل بلخ، هرات، غزنین، قندهار، کابل، بدخشان، سمنگان، بامیان و ... به شمول همه ی باشندگان قدیم و جدید آن می باشد. بنابراین، امروزه همه ی حقایق تاریخی و گذشته های دور، همچون تاریخ معاصر و وقایع موجود آن، فقط و فقط تحت همین عنوان، قابل فهم و قابل بررسی اند، ورنه هر نوع بحثی از پدیده های ماهوی اعم از تاریخی، فرهنگی، ادبی و تمدنی که در حوزه ی دایره ی این

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۱ /

چارچوب جغرافیایی واقع شده اند، تحت هر عنوان و اسم دیگر، صحبت از اسم بی مسمی و مثل نوشتن بیوگرافی یک فرد به نام فرد دیگر باشد.... روایات افسانه‌ی پیرامون نام «افغان»:

طبق روایات داستانی که از خود افغانان نقل شده است، سابقه‌ی نام «افغانان» و تاریخ آنان به حدود پنج هزار سال قبل می‌رسد و به زمان بخت النصر بازمی‌گردد. طبق این روایات، مردم افغانستان از دودمان فردی به نام «افغان» و یا «افغانه»، فرزند ارمیای نبی بوده‌اند. چنان‌چه قیس، جد اعلای افغانان، بعد از سی و هشت پست، به شاوول و بعد از چهل و پنج نسل، به شخص حضرت ابراهیم خلیل منتسب بوده است. منشای این روایات، گویا کتاب «تاریخ فرشته» و نیز کتاب «مخزن الافغان» می‌باشند. در کتب تاریخی دیگر نیز این روایات مورد توجه قرار گرفته‌اند. از جمله الفستون به دلیل این که این روایات با گفته‌های سایر مسلمین و با روایات تورات همخوانی و مطابقت دارد، آن‌ها را بسیار به دور از واقعیت نیز نمی‌داند. (۲۰) «افغانه» فرزند ارمیای نبی و جد اعلای افغانان با عشیره و طایفه‌ی خویش به کوه‌های مرکزی افغانستان مهاجرت می‌کنند و در آن‌جا ساکن می‌شوند و به قول سید جمال، آنان به یاد مسکن اصلی خود شان در سرزمین شام و فلسطین که «غور» نام داشته است، کوه‌های مرکزی افغانستان را غور می‌نامند.

بعد از ظهور اسلام، گروهی از مسلمانان به رهبری خالد نامی به افغانستان می‌آیند تا این خویشاوندان قدیمی خود را با بهار تازه‌ای از آیین کهن حنفی آشنا کنند. افغانان نیز با آغوش گرم آنان را می‌پذیرند و هیاتی را به رهبری قیس (جد معروف افغانان) به حجاز می‌فرستند. از ملاقات قیس با پیامبر

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۲ /

اسلام، دو حدیث نقل شده است: اول این که پیامبر اسلام، قیس را عبدالرحمن لقب داده هست و دوم این که ایشان فرموده که وی از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است. (۲۱) مطابق این روایات، مسکن و موطن اصلی افغانان، کوه های غور است که اگر نواحی اطراف کابل را صدر و کابل را قلب افغانستان در نظرگیریم، کوه های غور دایره وار کل بطن کشور را یک دور کامل زده و شهر غزنین نیز در کوهپایه های همین کوه ها واقع شده است؛ یعنی جغرافیای کوه های غور و ولایت غور که طبق این روایات، موطن اصلی افغانان بوده اند، اغلب مناطق مرکزی افغانستان را شامل می شوند.

چنان چه گفته شد، اهمیت این روایات در این است که با اغلب متون تاریخی همخوانی دارند. ابن بطوطه در سفرنامه ی خود در اطراف مزار بلخ (مزارشریف) از زیارتگاه بزرگی توصیف می کند و می گوید که قبر «حزقیای نبی» در آن جا واقع شده (۲۲) است که می تواند همان حرمیای نبی و یا فرزند او (افغانه)، جد بزرگ افغانان باشد. در این مورد جالب توجه است که طبق روایاتی که بلعمی و طبری نقل کرده اند، زرتشترای بلخی (پیامبر افغانستان باستان) نیز از شاگردان همین حزقیای نبی بوده هست.

در زمان مسافرت ابن بطوطه، سلسله ی غوریان بر افغانستان حکومت می کرده اند، در حالی که در همان زمان در ایران، ایلخانان مغول حاکم بودند. ابن بطوطه از شهر هرات که پایتخت غوریان بوده، توصیفات فراوان می کند و می نویسد:

«هرات هی اکبر العامرة المدن ... وکثیرة العامرة و اهلها صلاح و عفاف کثرة دیانة و هم علی مذهب الامام الابی حنیفته و بلادهم طاهرة من الفساد

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

و...» و در ادامه شرح می دهد که در آن زمان سلطان حسین پسر سلطان غیاث الدین غوری حاکم هرات بوده و از کرامات او بسیار توصیف می کند و می گوید که او مرد بسیار نیک هست که دو بار از جانب خداوند، مورد تأیید قرار گرفت و بسیار باعث شگفتی مردم شد. نخست در غلبه بر فرمانده ی یاغی خود (خلیل یاغی) که توانست او را اسیر خود کند و دوم در جنگ با مسعود و در حالی که سپاهیان آنان با صد و پنجاه هزار سوار بر افغانستان حمله ور شده بودند، سلطان حسین غوری با سپاهیان اندک خود که غافلگیر هم می شود، ولی به قول ابن بطوطه با فضل الهی آنان را به شدت شکست می دهد و مسعود، فرمانده ی آنان، فرار می کند. ابن بطوطه در انتهای این گزارش خود در مورد مردم هرات می نویسد:

«مردم هرات، جملگی از یک قوم بزرگ به نام «غور» هستند که در اصل از غور شام آمده اند. در هر حال تصادفی نیست که دو ولایت یکی در شام و دیگری در مرکز افغانستان، هر دو از مدت های قدیم با یک نام دقیقاً مشابه ی بهم (غور) خوانده می شوند. در «تقویم البلدان» در مورد غور شام آمده که «طبریه، دریاچه ای در اول ولایت غور است که رود اردن در آن می ریزد.» در مجموع، شواهد زیادی ثابت می کنند که این روایات با متون تاریخی کاملاً همخوانی دارند و از جمله سفرنامه ی ابن بطوطه، مردم هرات باستان را از نسل غوریان یا همان افغانان اصیل می داند و همین مردم، سلسله ی مقتدر غوریان را در تاریخ کشور شان تاسیس کرده اند.

سرچشمه ها:

۱- افغاننامه: افشار یزدی، جلد ۱، صفحه ی ۱۸۸.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

- ۲- یزدی در سه جلد «افغاننامه» به کرات این جمله را تکرار کرده که چون افغانستان در قدیم با این نام خوانده نمی شد، پس وجود خارجی ندارد.
- ۳- حدود العالم من المشرق والمغرب: صفحات ۷۱ و ۲۷.
- ۴- التفهیم فی اوایل صناعت التنجیم: ابوریحان بیرونی، صفحه ی ۱۹۹، در بیان اقلیم سوم.
- ۵- الصیدنه فی الطب: ابوریحان بیرونی، متن عربی، صفحه ی ۳۲۳، ذیل گیاه زیتون.
- ۶- الکامل فی التاریخ: ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ی ۶۸۷: «سبکتگین بعد از غلبه بر هندوان، قدرت یافت و افغانان و مردم خلیج به طاعت او درآمدند.» جلد ۹، صفحه ی ۱۹۱.
- ۷- تاریخ یمینی: جرفادقانی: صفحه ی ۳۳: «جماعت افغانان و خلیج در جمله ی قشون ناصرالدین سبکتگین، منحصر شدند و در کنف رعایت اهتمام او درآمدند.»
- ۸- رحله ی ابن بطوطه: متن عربی، صفحه ی ۴۹۶، ترجمه ی صفحه ی ۱۱۷.
- ۹- افغانستان در پنج قرن اخیر: میر محمد صدیق فرهنگ، جلد ۱، صفحه ی ۲۴.
- ۱۰- افغانستان در مسیر تاریخ: میر غلام محمد غبار.
- ۱۱- تاریخ ایران: جنرال سرپرسی سایکس، فصل ۶۷.
- ۱۲- تاریخ بیهقی: صفحات ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۳۰ و ۶۴۵: «افغان شال، نام محلی در شهر غزنین بود که مقبره ی سبکتگین و کاخ های سلطنتی در آن جا واقع شده بودند و در صفحه ی ۷۵۲ آمده که: «در روزشنبه، غره ی رجب، سلطان از شهر بلخ برفت بر راه حضرت غزنین به سلامت و سعادت به دارالملک

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۵ /

رسید و به کنف محمودی به افغان شال به مبارکی فرود آمد... چنین کوشکی نشان ندهند، هیچ جای و هیچ پادشاهی. چنین بنا فرمود همه به دانش و هندسه و خصوصاً به هندسه آیتی بوده و این کوشک به سال ساختند ...»

۱۳- تقویم البلدان: ابوالفدا: چاپ بیروت در شرح بُست.

۱۴- افغانستان در پنج قرن اخیر: میر محمد صدیق فرهنگ، صفحات ۳۸ و ۲۲.

۱۵- شاهنامه ی فردوسی: جنگ رستم و اسفندیار.

۱۶- سرزمین و مردم افغانستان: صفحه ی ۱۴۱.

۱۷- تتمه البیان فی تاریخ الافغان: سید جمال الدین افغان، فصل ۱ و ۲: «فی اسم هذا الامة».

۱۸- افغانان: الفستون، صفحه ی ۱۶.

۱۹- رحله ی ابن بطوطه: سفر به بلخ، صفحه ی ۳۹۵، متن عربی (حزوقیل نبی).

۲۰- تاریخ بلعمی: صفحه ی ۶۳۹.

۲۱- رحله ی ابن بطوطه: متن عربی: «مدینه ی هرات و سلطان ها»، صفحه ی ۳۹۶.

۲۲- تقویم البلدان: ابولفدا، صفحه ی ۶۵: در مورد غور «افغانستان»، ذیل نام غور، توضیح داده هست.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۶ /

خراسان، ایران و افغانستان کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی

وطن ای نکو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان
روان بخش دل هاست بوم و برت
سر الفت ما و خاک درت

ملک الشعرا قاری عبدالله

سرزمینی که امروز به نام «افغانستان» یاد می گردد، بخش قابل ملاحظه ی خراسان قرون وسطی بود. نگاهی گذرا به کتب تاریخی و جغرافیایی عهد اسلامی، چون: مسالک و ممالک اصطخری، مسالک و ممالک ابن خردادبه، صورت الارض ابن حوقل، احسن التقاسیم مقدسی، الاعلاق النفیسه ابن رسته، البلدان یعقوبی، تقویم البلدان ابوالفدا، حدودالعالم من المشرق الالمغرب، تاریخ گردیزی، تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، تاریخ بخارا، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی از لسترانج، معجم البلدان یاقوت حموی بغدادی، جغرافیای حافظ ابرو، تاریخ افغانستان بعد از اسلام از پوهاند حبیبی، افغانستان در مسیر تاریخ از میر غلام محمد غبار و سایر منابع تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه ها و متون ادبی، این حقیقت را به درستی به اثبات می رسانند.

بنابر نگارشات جغرافیانگاران متقدم عربی زبان، مانند ابن خردادبه و مسعودی و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و یعقوبی و غیره، طول خراسان از دامغان تا مجاری جیحون و عرض آن از سیستان تا گرگان بود. ابن رسته، نواحی خراسان را از طبرسین و قهستان تا بلخ و تخارستان و شمالاً تا بخارا و سمرقند

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۷ /

و فرغانه تا شاش (تاشکند) می شمارد. احمد ابن واضح یعقوبی، مؤرخ عهد طاهریان (فوت ۲۹۲ هجری) ولایت خراسان را از گرگان تا نیشاپور و بلخ و بخارا حساب می کند. (۱) و مؤلف کتاب پُر ارزش «حدود العالم ...» (تالیف در ۳۷۲ هجری) حدود خراسان را از جانب شرق هندوستان و مغرب آن را نواحی گرگان و شمال آن را رود جیحون تعیین کرده و تخارستان و بامیان و جاریابه و اکثر بلاد شمال افغانستان کنونی را خراسان یا نواحی آن می شمارد. (۲)

در تاریخ سیستان (تألیف در ۴۴۵ هجری) نواحی متعلق به خراسان قبل از عهد طاهریان، بدین گونه نام برده شده اند:

«کورت های خراسان: طبسین، قهستان، هرات، طالقان، گوزگانان، غرجستان، بادغیس، پوشنج، طخارستان، فاریاب، بلخ، خلم، مرو رود، چغانیان، اشجرد، ختلان، بدخشان، ابرشهر (نیشاپور)، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، اسروشنه، سغد، خجند، آمویه، خوارزم، اسبیجاب، فاریاب، ترمذ، سرخس، مروشاهجان، طوس، برسخان، نسف، بلسم، احرون، اندر روزگار اسلام تا بدان وقت که خوارج (مقصودش خروج حمزه ی سیستانی در ۱۸۱ هجری است) بیرون آمدند و دخل و خرج خراسان و سیستان از بغداد بریده گشت.» (۳)

سیاح و جغرافیه نویس بصیرعربی، یاقوت حموی که اکثر بلاد و نواحی خراسان را یکی دو سال قبل از هجوم مغول به چشم سر دیده می گوید:

«خراسان، دارای چهار ربع است: ربع اول، ابرشهر، مشتمل است بر نیشاپور و قهستان و طبسین و هرات و پوشنج و بادغیس و طوس طابران. ربع دوم، مروشاهجان و سرخس و نساء و ابیورد و مرو رود و طالقان و خوارزم و امل

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۸ /

بالای جیحون. ربع سوم، فاریاب و جوزجان و طخارستان علیا و خست و اندراب و بامیان و بغلان و ولوالج و رستاق و بدخشان. ربع چهارم، ماوراءالنهر از بخارا تا شاش (تاشکند) و سغد و فرغانه و سمرقند. (۴)

هرتسفلد حدود خراسان دوره ی اسلامی را چنین تحدید می کند: از حدود ری در سلسله جبال البرز به گوشه ی جنوب شرقی بحیره ی خزر، خطی کشیده و آن را به لطف آباد برسانید و از آن جا از تجند و مرو گذرانیده به کرکی و جیحون وصل کنید و بعد از آن، همین خط را از کوه حصار به پامیر و از آن جا به بدخشان پیوست کنید که از بدخشان با سلسله کوه هندوکش به هرات و قهستان و ترشیز جنوب خواف برسد و واپس به حدود ری وصل گردد. (۵)

اکادمیسین داکتر جاوید در رساله ی اوستا (دفتر اول: جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان) چاپ ۱۹۹۹، نقشه های متعدد و بسیار با اهمیتی را که حدود امپراطوری عباسیان و غزنویان و غوریان و خوارزمشاهیان را نشان می دهد، از منابع معتبر دیگری کاپی و گنجانیده است. در یکی از این نقشه ها که حدود امپراطوری عباسیان را نشان می دهد، چهار ربع خراسان به روشنی مشخص شده و طوری که دیده می شود، تمام افغانستان کنونی، شامل خراسان قرون وسطی یا عهد اسلامی نیست و فقط سرزمین های شمال هندوکش را که در آن نواحی طخارستان، بامیان و بلخ و هرات نشان داده شده در ساحه ی خراسان قرار گرفته است. (۶)

همچنان در نقشه ای که محقق معروف انگلیسی لسترانج از قلمرو خلافت اسلامی در شرق بغداد در دوران قرون وسطی در کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» خود ترتیب داده، بازهم حدود خراسان را در

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۹ /

شمال غرب، یعنی در نواحی خراسان موجوده ایران و مناطق شمال هندو کش محدود کرده و سرزمین های سیستان، زابلستان و کابلستان، جزو خراسان نشان داده نشده اند و طبعاً مناطقی که در سمت جنوب و شرق کشور، بعد ها در عهد احمد شاه ابدالی، ضمیمه ی قلمرو افغانستان گردید و تا امروز متعلق به افغانستان اند، شامل حدود جغرافیایی خراسان نمی گردند. معلوم می شود که حدود جغرافیایی خراسان در طول قرون، دستخوش تغییر و تحول بوده و با جاگزینی اقوام مهاجم، حدود آن نیز تغییر می خورده است. بنابر کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» در دوره ی عباسیان تا عهد غزنویان و غوریان، خراسان، شامل مرو شاهجان و مروالرود و نسا و سرخس و ایبورد، نیشاپور و مشهد و سبزوار، خسروگرد، فریومد، جوین، جاجرم، طخارستان، بلخ، شبرغان، فاریاب، انبار، میمنه گرزوان، طالقان (واقع بین میمنه و قصر احنف در نزدیک پنج ده)، غورستان، بامیان، بادغیس و هرات و فوشنج تا اسفزار بود. (۷) جغرافیانگار هروی حافظ ابرو (متوفای قرن ۱۲ هجری)، خراسان را بزرگ تر از آن چه لسترانج توضیح داده می داند و در شرح آن می گوید: «خراسان، نام مملکت است و این مملکت، عرصه ی وسیع دارد. حد شرقی آن منبع آب آمویه و جبال بدخشان و کوه های تخارستان و بامیان و اعمال (حدود) بلاد غزنی و کابل و ماورای جبال غور که منبع هیرمند است. حد غربی آن، بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود دهستان و جرجان (گرگان) تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس (و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس) و ری افتاده است. حد شمالی خراسان، منتهی می شود به جیحون که آموی برکنار آبت و به جهت آن که گذر مشهور در زمان سلطنت سامانیان که تختگاه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۴۰ /

بخارا بود، آن بوده است که این آب را آمویه خوانند و از آن طرف آب را بلاد ماوراءالنهر خوانند. جنوب خراسان حدود سند است، کابل و غزنی و اعمال سجستان و (بیابانی که فاصله میان کرمان و خراسان و بیابان) فارس.» (۸)

با چنان برداشتی است که دانشمند نامدار کشور مرحوم پوهاند حبیبی نوشته می‌کند: خراسان در قرون وسطی، نام سرزمین پهناوری بود، واقع در میان کشور های چین و هند در شرق و پارس و آسیای صغیر و ممالک عربی در غرب. در شمال آن، سرزمین آبادان خوارزم و سغد که رودخانه ی عظیم جیحون آن را قطع می‌کرد، واقع بود و در سمت جنوب، وادی های حاصلخیز و سرسبز بلوچستان آن را احاطه می نمود. خراسان با چنین موقعیتی در قدیم، نه تنها گذرگاه راه ابریشم بود که قافله های تجارتی چین و هند را به کشور های پارس و عراق و آسیای صغیر و روم می رسانید، بل که با داشتن وادی های شاداب و حاصلخیز و رودخانه های خروشان و پُر فیض و منابع سرشار طبیعی و هوای مساعد و نیروی انسانی کافی همواره نظرگاه فاتحان و کشورگشایان غرب و شرق نیز بوده است. (۹)

این تعریف برای خراسان در تمام دوران قرون وسطی تطبیق نمی‌کند و صرف در دوران خوارزمشاهیان درست است؛ زیرا به قول طبری در دوره ی ساسانیان و قرون نخستین اسلامی، سیستان بزرگ تر از خراسان بود و مردمش بیشتر و مرز هایش وسیع تر بودند: «سیستان، بزرگ تر از خراسان بود و مرز های آن بیشتر بود و ناحیه ی مابین سند تا نهر بلخ مقابل آن بود و پیوسته از خراسان بزرگتر و مرز های آن سخت تر بود و مردم آن بیشتر.» (۱۰)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۱ /

وادی سند در جنوب سیستان و نهر بلخ در انتهای شمالشرقی سیستان قرار داشت و این اشاره می رساند که سیستان شامل زابلستان و کابلستان نیز می شده است. باید گفت که کابلستان در قرون وسطی مناطق وسیعی را در جنوب هندوکش از بامیان تا وادی پشاور دربر می گرفت. داکتر جاوید از قول سید علی کاتبی (دریاسالار ترک) روایت می کند که او، «کابل» را در کتاب خود (مرآت الممالک) پایتخت زابلستان خوانده است: «سپس به لغمان (لغمان) با هزاران بلا از میان قوم هزاره گذشتیم و به باختر زمین یعنی ولایت زابلستان رسیدیم و به پایتخت زابلستان، یعنی شهر کابل آمدم....» (۱۱)

زابلستان:

در گذشته های دور، گاهی به جای سیستان به کار می رفت و زمانی سرزمین واقع میان غزنه تا سیستان را دربر می گرفت و مرکز آن غزنه یا غزنین بود. فردوسی در این بیت، سلطان محمود را شاهنشاه ایران و زابلستان و کابلستان می خواند:

شهنشاه ایران و زابلستان

ز قنوج تا مرز کابلستان

ناصر خسرو گوید:

به ملک تُرک چرا غره اید یاد کنید

جلال دولت محمود زابلستان را

پریر، قبله احرار زابلستان بود

چنان که کعبه است امروز اهل ایمان را (۱۲)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

اندیشمند افغان محمد آصف آهنگ می نویسد: «زمانی که محمود غزنوی ترک نژاد در غزنی در یکی از شهرهای سیستان قدیم بر اریکه ی سلطنت نشست، او را «شاه زابلستان»، خطاب می کردند. سیستان بزرگ، سه ولایت بزرگ داشت: زابلستان، کابلستان و نیمروزان. خراسان بزرگ نیز چار ولایت یا شهر مشهور داشت: بلخ، هرات، نیشاپور و مرو. فرخی، سلطان محمود را که تنها در یک حصه ی سیستان قدیم، حکمروا بود، چنین مدح کرده است:

خداوند ما شاه کشورستان

که نامی به وی گشت زاولستان

سر شهریاران ایران زمین

که ایران باو گشت تازه جوان (۱۳)

سلطان محمود غزنوی را بدان سبب که مادرش زابلی بود، محمود زابلی هم خوانده اند. این دوبیت، منسوب به فردوسی اند:

خجسته درگه محمود زابلی دریاست

چگونه دریا کان را کناره پیدا نیست

شدم به دریا، غوطه زدم ندیدم دُر

گناه بخت منست این، گناه دریا نیست

عنصری بلخی، سلطان محمود غزنوی را «خدایگان خراسان» نامیده است:

خدایگان خراسان به دشت پیشاور

به حمله ای بپراکند جمع آن لشکر

آیا شنیده خبرهای خسروان به خبر؟

بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۳ /

در شعر ذیل، چهار شهر عمده خراسان، بدین گونه بازتاب یافته اند:

میان همه اقلیم ها خراسانست
 ز وضع هیئت عالم به حکمت حکما
 پس اختیار خراسان بود ز هفت اقلیم
 بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
 چهار شهر در آن بین تو بر چهار طرف
 که چار سویس بدان یافتست زیب و بها
 هری و بلخ و نساپور و مرو شهجانست
 که با بهشت برینست هریکی همتا (۱۴)

پوهاند حبیبی در مجله ی آریانا، چاپ انجمن تاریخ افغانستان، ضمن مقالتي متذکر شده که برخی از کتب تاریخی قرن نوزدهم، افغانستان را به نام خراسان یاد کرده اند؛ مانند کتاب «نوی معارک» از میرزا عطا محمد شکارپوری (تألیف در ۱۲۷۲ ق) و «تاریخ احمد خانی» که حوادث داخلی افغانستان را «وقوعات خراسان» می نامد و از رجال لشکری و کشوری دوره فرمانروایی بارکزیان، یعنی پسران سردار پاینده خان را به نام «سرداران خراسان» یاد می کند و هجوم انگلیس ها را به افغانستان، ذیل هجوم آنان به خراسان می آورد و به همین گونه، افغانستان کنونی را همه جا خراسان می گوید. (۱۵) نور محمد خان قندهاری، مؤلف کتاب «گلشن امارت» می نویسد: «در آن زمان، خاقان مغفرت نشان، امیر بی نظیر علین مکان، امیر دوست محمد خان در ولایت خراسان در دارالسلطنت کابل، ارم تقابل بر اورنگ امارت و جهانبانی نشست....» (۱۶) امرناته، نویسنده کتاب «ظفرنامه رنجیت سنگه» (سال

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۴ /

تألیف (۱۲۵۱ ق) در جنگ شاه شجاع و امیر دوست محمد خان که در قندهار در سال ۱۲۵۰ ق رخ داده و با شاه شجاع، هندیان آمده بودند، گوید:

به شمشیر هندی خراسانیان

بکشتند هندی بیابانیان

در مجله آریانا، به قلم غبار، زیر عنوان «خراسان» می خوانیم که در حدود سنه ۱۱۴۵ ق، شاعر پشتو زبان، عبدالرحیم هوتک از قندهار برآمد و به بخارا و ورامین رفت. وی مسکن خود (کلات و قندهار) را خراسان گوید و شاعر دیگر پشتو، گل محمد، ساکن مالگیر در کنار هیرمند (نزدیک گرشک) در حدود ۱۲۰۰ ق، سرزمین مسکن خود را خراسان می گوید.

گل محمد عاشق طوطی شکری غواری

باری نشسته نیشکر په خراسان کی (۱۷)

ترجمهء دری:

گل محمد عاشق طوطی، شکر می خواهد

اما در خراسان، نیشکر نیست

و بالاخره اکادمیسین داکتر جاوید که بیش از هر کس دیگر با نام «خراسان» عشق می ورزید در پشین سالیان حیاتش در لندن، مقالات مفصلی دربارهء خراسان و حدود و ثغور آن نوشته و آن را چنین خلاصه می کند: «از آن جایی که سرزمین ما، قسمت معظم خراسان باستان را تشکیل می داد و هم شهرهای آبادان و پُر نعمت هرات و بلخ از جمله، چهار شهر بزرگ و تاریخی خراسان در افغانستان واقع اند و همچنین از لحاظ این که این مرز و بوم و فرمانروایان این بلاد نیز خود را امیران و سرداران خراسان خوانده اند، می توان گفت که در طول دورهء اسلامی، پیش از این که نام افغانستان، مرسوم و معمول شود، میهن ما خراسان نامیده می شد و از این رهگذر، سهم

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۵ /

و نقش ما در نهضت های آزادی خواهی، حضارت و تهذیب و ادب و فرهنگ این عهد و این سامان، کاملاً ثابت اند. (۱۸)
خراسان یا ایران:

در این جا بایستی خاطر نشان ساخت که هدف این پژوهش، آشنایی با حدود و ثغور جغرافیایی خراسان تاریخی است که نشان می دهد، کشور ما بخشی از خراسان بزرگ را تشکیل می داده است؛ نه آن که بگوییم بر تمام کشور موجوده ی ما، کلمهء «خراسان» اطلاق می شده است؛ زیرا هیچ سند تاریخی در دست نیست که نشان دهد، حکومت های نیمه مستقل و مستقل طاهریان و صفاریان (به استثنای امرای سامانی که از طرف نویسنده گان آن عهد به نام «امیران خراسان» نامیده شده اند) و غزنویان و غوریان و سلجوقیان و مغولان و تیموریان هرات، قلمرو حاکمیت خود را با عنوان «سلطنت خراسان» نامیده باشند و به نام پادشاه یا سلطان خراسان، سکه زده باشند، بل که تاریخ نشان می دهد که در مقاطع معینی از تاریخ، مثلاً در دورهء غزنویان (قرن پنجم هجری = یازدهم میلادی)، کشور ما به شمول خراسان از سوی شعرای درباری، «ایران» نامیده شده و سلطان محمود غزنوی «خسرو ایران» و «شاهنشاه ایران» مدح شده است. فردوسی در مقام ستایش سلطان محمود، برای نخستین بار نام «ایران» را به حیث قلمرو سلطنت او به کار می برد:

شهنشاه ایران و زابلستان

ز قنوج تا مرز کابلستان

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجاست مردم همه یاد اوست

و در جای دیگری در وصف سلطان غزنه گوید:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۶ /

به ایران و توران و را بنده اند
 به رأی و به فرمان او زنده اند
 جهاندار محمود شاه بزرگ
 به آبشخور آرد همی میش و گرگ
 ز کشمیر تا پیش دریای چین
 برو شهریاران کنند آفرین
 فرخی سیستانی، سلطان محمود را «خسرو ایران» می گوید:
 من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
 و ز پی خویشان ز شهر خویشان دارم
 بر تا خلف را «خسرو ایران» از آنجا برگرفت
 در ستم بودند از بی داد هر (بیداد گر)
 و در جای دیگری فرخی سیستانی گوید:
 یمین دولت عالی، امین ملت باقی
 نظام دین ابوالقاسم، ستوده خسرو ایران
 فرخی سیستانی در جای دیگری قلمرو سلطنت سلطان محمود را ایران و
 مردم آن را «ملت ایران» خوانده، گوید:
 چه روز افزون و عالی دولت است این دولت سلطان
 که روز افزون بدو گشته است ملک و ملت ایران
 واقعیت این است که فردوسی و فرخی سیستانی و عنصری بلخی و مسعود
 سعد و سنائی و دیگران، هر جا که سلاطین غزنوی را شاه ایران و شاهنشاه
 ایران و خسرو ایران و یا خدایگان خراسان گفته اند، منظور قلمرو سلطنت
 غزنوی است که افغانستان، میراث گرانهای آنست و وسعتش در عهد

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۷ /

سلاطین نخستین غزنوی درست برابر قلمرو سلطنت عهد احمد شاه و تیمور شاه و زمانشاه ابدالی بوده است.

در شاهنامه فردوسی، مناطق یا سرزمین های زیر، جزو جغرافیای ایران شمرده شده اند: بست، غور یا غرچگان (غرچستان)، بلخ، بامیان، تالقان، پنجشیر، گوزگانان، فاریاب، اندراب، بدخشان، باختر، قندهار، کشمیر، نیمروز، زابل یا زابلستان، هری و شغان و غیره که مثال های شعری این نام ها در شاهنامه و سایر منابع ادبی سده های میانه دیده می شوند. فردوسی گوید:

ز ایران به کوه اندر آید نخست

در غرچگان از برو بوم بُست

دگر تالقان شهر تا فاریاب

همی دون در بلخ تا اندراب

دگر پنجهر و در بامیان

سر مرز ایران و جای کیان

دگر گوزگانان فرخنده جای

نهادست نامش جهان کدخدای

دگر مولیان تا در بدخشان

همینست از این پادشاهی نشان

فروتر دگر دشت آمو و زم

که با دشت ختلان برآید برم

چه شگنان ور ترمذ و ویسه گرد

بخارا و شهری که هستش به گرد

همی دون برو تا در سغد نیز

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۸ /

نجوید کس آن پادشاهی به نیز
و ز آنسو که شد رستم گرد سوز
سپارم بدو کشور نیمروز
ز کوه و زهامون بخوانم سپاه
سوی باختر برگشایم راه
بپردازم این تا در هندوان
ندارم تاریک از این پس روان
ز کشمیر و ز کابل و قندهار
شما را بود آن همه زین شمار

در این ابیات شاهنامه، به جز مولیان (= بخارا) و سغد و ترمذ و دشت آمو (تاجیکستان) که شامل خراسان تاریخی اند* بقیه همه در قلمرو افغانستان امروزی قرار دارند و دیده می شود که همه جا منظور از کاربرد کلمه «ایران» در نزد فردوسی و فرخی «سیستانی» و دیگر شعرای دربار غزنه، سرزمین های زیر سلطه سلاطین غزنوی بوده اند که به شاهان غزنه باج می پرداخته اند. پس بی جا نیست که سلسله های غزنوی، غوری، آل کرت، تیموری، هوتکی و درانی و غیره ... در بسی موارد خود را پادشاهان ایران خوانده اند که از لحاظ اطلاق جغرافیایی، بیشتر با حدود اربعه خراسان (افغانستان) تطبیق می کند تا جغرافیای سیاسی ایران امروزه که قبل از قرن بیستم به نام فارس شناخته می شد.

نویسنده ژرفنگر افغان آقای معروفی در مقالاتی زیر نام: «افغان، افغانی، افغانستان» (بخش چهارم) می نگارد که: «سخنرای بی مثال توس (مشهد) تنها در داستان رزم زال با کک کهزاد افغان، شانزده بار کلمه «افغان» را، سه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۹ /

بار «اوغان» را و سه بار «افغانی» را به کار برده و ابیاتی از ملحقات شاهنامه را بازتاب می دهد:

چنین گفت دهقان دانش پژوه
مر این داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل به سه روزه راه
یکی کوه بود سرکشیده به ماه
به یک سوی او دشت خرگاه بود
دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ
ز افغان و لاجین و گُرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود
که آن حصن از مردم انبوه بود
به دژ در یکی بد کنش جای داشت
که در رزم با ازدها پا داشت
نژادش ز افغان سپاهش هزار
همه ناوک انداز و ژوبین گذار
به بالا بلند و به پیکر ستر
به حمله چو شیر و به پیکار ببر
و را نام بودی کک کُهرزاد
به گیتی بسی رزم بودش بیاد
در این گفت و گو بود با کوهزاد
که آمد خروشی که ای بد نژاد

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۰ /

چه در دژ گزیدی بدین سان درنگ
که آمد همه نام اوغان به ننگ
بدیدند کک را چنان بسته دست
گروهی ز افغانیان کرده پست

از این داستان به وضاحت فهمیده می شود که قوم «افغان»، لااقل همزمان با رستم زال (قهرمان اسطوره‌ی افغانستان تاریخی؟) موجود بود. بلی! قرن‌ها پیش از این که فردوسی به سراییدن شهنامه خود پردازد، داستان‌های رستم داستان، سر زبان‌ها و ورد زبان باشندگان این سامان بوده که فردوسی همین داستان‌ها را به نظم کشیده و در شاهنامه، جاودانه ساخته است.

شهنامه، احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم، یعنی آریانا و خراسان را یک به یک باز می گوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی حکایت می کند که همه جزو افغانستان می باشند. شهنامه با ایران امروزی که نامی جدید است و در سال ۱۹۳۵ بر کشور «فارس» گذاشته شد، هیچ ربطی نمی گیرد. «ایران» دقیقی و فردوسی و فرخی و عنصری و سنایی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، «خراسان» است؛ یعنی پیشکسوت افغانستان و نه کشور ایران امروزی.

دانشمندان ایرانی باوجود تبحر علمی، وقتی پای «ناسیونالیسم ایرانی گری» و مذهب به میان می آید، همه معاییر علمی را زیر پای می کنند و از بی طرفی علمی چشم می پوشند. از همین خاطر است که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را به کشور امروزی «ایران» منسوب می سازند؛ اما این کار تجاوز بالعنف در حق تاریخ و علم است.» (۱۹)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۱ /

به ذکر چند نمونه از شعر و نثر عهد غزنوی، گُرت و تیموری و بعدتر توجه کنیم. فرخی سیستانی گوید:

شیرنر در کشور ایران زمین
از نهیش کرد نتواند زیان
هیچ شه را در جهان آن زهره نیست
کو سخن راند ز ایران بر زبان
مسعود سعد سلمان گوید:

به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبر ده
که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران
سنایی گوید:

آنکه تا چون دست موسی طبع را پُر نور کرد
ملک ایران را چو هنگام تجلی طور کرد
مولف «تاریخ و صاف» در حق شمس الدین کرت از حکمرانان هرات،
آورده است: «که مصداق این دعوی آنست که سال هاست شهریار ایران،
خسرو برو بحر، شمس الحق والدین که روزگار امر و نهی او را رام
باد....» (۲۰) وجیه نسفی، محمد کرت را سالار ایران خوانده گوید:

به سال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست به فال
به نام صفدر ایرانیان محمد گُرت
برآمد آیت الشمس کورت در حال

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۲ /

در سال ۸۱۸ هجری، چون بنای قلعهء دارالسلطنهء هرات (حصار اختیارالدین) را گذاشتند بر کتیبهء کاشی آن، قصیده ای نوشتند در مدح شاهرخ که این سه بیت از آن است:

ایا پادشاهی که بر روی دفتر
کلامی نیامد ز مدح تو خوشتر
شهنشه الغ بیگ و سلطان براهیم
که هستند شایسته تخت و افسر
یکی را نشانده است بر تخت توران
دگر کرده از بهرش ایران مسخر
ظهیر هروی در وصف هرات گوید:

به توصیف گل و گلزار ایران
سواد اعظم و چشم خراسان
هرات آینهء رخسار عالم
گلی بر گوشهء دستار عالم
سجع مُهر محمود هوتکی بدین قرار بوده است:
سکه زد از مشرق ایران چو قرص آفتاب
شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب
دین حق را سکه بر زر کرد از حکم الله
عاقبت محمود باشد پادشاه دین پناه

یا:

دولت سلطان حسین نابود شد
شاه ایران عاقبت محمود شد (۲۱)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۳ /

مرحوم دکتور جاوید در ارتباط به تغییر نام کشور پارس به ایران از قول دکتور سید شهرام ایران بومی می نویسد: «بنابر اسناد موجود در ماه دسامبر سال ۱۹۳۴ میلادی برابر با دیمه شمسی، وزارت امور خارجه ی ایران به موجب بخشنامه ای (متحدالمال) که برای نماینده گکی های سیاسی خود در کشور های خارجه ارسال داشت، دستور داد که از اول فروردین سال ۱۳۱۴ شمسی برابر با ۲۲ مارس ۱۹۳۵ میلادی، به جای کلمه ی «پرس» و «پرشیا»، کلمه ی «ایران» به کار برده شود.» منبع باز می نویسد: «به لحاظ تاریخی، قدمت شکل گیری واژه ی «پرشیا» به بیش از دو هزار و پانصد سال پیش بر می گردد؛ در حالی که کاربرد لفظ «ایران» در عمل قادر نیست بار تاریخی محتوایی که پشتوانه ی فرهنگی تمدن ایران را در زبان های خارجی دربر می گیرد ادا کند. خلاصه لفظ ایران و ایرانی به معنای اعم کلمه، مترادف است با لفظ آریا و آریایی که اطلاق می شده است بر نژاد، زبان و فرهنگ و تمدن آریایی ها.» (۲۲) بدین سان دیده می شود که کلمه «ایران» بیشتر با کلمه «آریانا» همخوانی دارد و از لحاظ تاریخی، بیشتر در مورد کشور ما کاربرد داشته تا سرزمین ایران که در عهد سلطنت پهلوی، نام رسمی کشور ایران گردید.

دو دانشمند افغان: یکی میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» و دیگری دکتور جاوید در رساله «اوستا» در ارتباط به قدمت نام افغانستان گفته اند: برای نخستین مرتبه در آغاز قرن ۱۹ در قرارداد میان ایران و انگلیس تذکر رفته (۲۳) و دکتور جاوید بر این پافشاری دارد که نام افغانستان به طور رسمی بعد از تجاوز نخستین انگلیس بر افغانستان در معاهده شاه شجاع با انگلیس ها در قندهار ذکر شده و پس از ۱۸۳۹ میلادی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۴ /

نام رسمی کشور ما شده و قبل از آن وجود نداشت. (۲۴) باید یادآور شوم که: نام «افغانستان»، قرن ها پیش از تاسیس دولت معاصر افغانستان در ۱۷۴۷ معروف بوده و این نام به طور مشخص در زمان حکمرانی ملوک گُرت (یاگُرد) هرات در نیمه قرن هفتم هجری بر سرزمینی اطلاق می شد که از وادی فراه آغاز می شد و به استقامت جنوب و جنوب شرق تا کوه های سلیمان در وزیرستان و کناره های رود اتک امتداد می یافت. سیفی هروی در ارتباط به احیای مجدد هرات می نویسد که: در سنه ۶۳۴ هـ ق = ۱۲۳۶ میلادی خان بزرگ، اوکتای قاآن، فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده ای از اسیران را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در ۶۱۸ هجری = ۱۲۲۱ میلادی از آن شهر کوچانده بودند باز گردانند، دیدند که در پیرامون ویرانه های شهر تقریباً نه روستائی بود و نه حیوان کاری برای زرع و «جوی ها انباشته شده است.» و بدین سبب نخستین ساکنان هرات ناچار خود به جای گاو، گاو آهن و خیش می کشیدند. قرار بر این شده بود که هر مرد ساکن هرات سه من گندم (= ۷۰۰، ۳ کیلوگرام) در پنجاه «کوتک خاک» بکارد و از برکه و حوض آبش دهد. (۲۵) و به امر قستای شهنه جدید مغول «هنگام زرع از وضع و شریف دو- دو جوغ (یوغ) می کشیدند و دیگری معیاد راست می داشت و بدین نوع زمین را شدیار می کردند و تخم می پاشیدند و پنبه می کاشتند و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند، بیست مرد تناور را که در سرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی، هر یک با پشتواره بیست من پنبه به «افغانستان» فرستادند تا از آن جا دراز دنبال (گاو) و ادوات دهقنت آوردند.» (۲۶)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۵ /

این روایت به وضوح موقعیت افغانستان را در جنوب نزدیک هرات نشان می دهد و اگر این افراد توانائی انتقال بیست من پنبه را تا دو صد کیلومتر داشته بوده باشند، این فاصله تا مرز فراه می رسد. پس معلوم می شود که در عهد سیفی، افغانستان و افغان به قبایل مسکون در فراه و هلمند تا قندهار را می گفته اند، ولی از مطالب دیگر تاریخنامه سیفی برمی آید که قلمرو افغانستان آن روزگار در جنوب شرق تا کوه های سلیمان و رود اتک می رسیده است. (۲۷)

هنگامی که احمد شاه درانی بنای دولت مستقل افغانستان را می گذاشت، برایش این بسیار مهم بود که او بنیاد دولت مستقلی را اساس گذارد که دیگر مردم افغانستان حاکم بر سرنوشت خویش باشند و به هیچ قدرت یا دولت دیگری منبعد باج و خراجی نپردازند؛ نه این که قلمرو پادشاهی او باید حتماً افغانستان نامیده شود یا حتماً خراسان. و اما چه گونه ممکن است که سران اقوام جرگه کنند و مدت نه روز برای انتخاب یک زعیم از میان اقوام متنفذ به گفتگو و کنکاش بنشینند، ولی آخر ندانند که این زعیم بر کدام قلمرو یا چه سرزمینی فرمان براند؟

پُر واضح است که هنگام انتخاب احمدشاه به پادشاهی، برایش به عنوان پادشاه افغانستان، دعا خوانده شده و از سوی اعضای جرگه تبریک و تهنیت گفته شده است. عدم موجودیت فرمانی مبنی بر فیصله جرگه مشران قبایل در این خصوص، دلیل آن شده نمی تواند که نام کشور از توجه شخص احمدشاه و رجال و سران اقوام سهیم در جرگه انتخاب پادشاه، به دور مانده باشد. آن چه این منطق را تقویت می کند، این است که مرکز اقتصادی و تجارتی افغانستان آن وقت، شهر قندهار بر سر شاهراه تجارتی خراسان و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۶ /

هندوستان قرار گرفته بود و احمد شاه درانی نیز در شهر قندهار که مرکز اقتصادی و اداری افغانستان آن روز بود، بر تخت پادشاهی جلوس نمود. و هیچ تردیدی وجود ندارد که احمد شاه درانی هنگام انتخاب و جلوسش به تخت شاهی، به نام پادشاه افغانستان خوانده شده است و نه به نام پادشاه خراسان؛ زیرا احمد شاه خود می دانست که خراسان خیلی بزرگتر از قلمروی است که او به عنوان پادشاه در برابر مردم سوگند وفاداری یاد کرده بود. و چون نام افغانستان در نزد مردم و سران اقوام و رجال آن زمان یک نام قبول شده و معروف بود، لهذا با توسعه قلمرو و سلطنت درانی، این نام (افغانستان) بر تمام قلمرو حکومت احمدشاه درانی اطلاق شده رفت. از این است که احمدشاه درانی در دوران حیات خود هیچ گونه حکمی صادر ننمود که مردم باید صرف از کشور و قلمرو حاکمیت او به نام افغانستان یاد کنند. فیض محمد کاتب هزاره در مورد وجه تسمیه افغانستان می نگارد: «این مملکت ... در زمان اعلی حضرت احمدشاه که بعد از انقراض اعلی حضرت نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی مطابق ۱۱۶۰ هجری بر اریکه سلطنت جلوس نمود، زیاده تر موسوم به «افغانستان» شد و اظهر این که به اعتبار کثرت و انبوهی مردم «افغان» که در این مملکت ساکن و متوطنند، به زیادت لفظ «ستان» در اخیر افغان به «افغانستان» نامزد گردیده است.» (۲۸)

به نظر می رسد که احمد شاه درانی پس از آن که مشهد و نیشاپور و تون و طبس و قاین را در ۱۷۵۰ و ۱۷۵۱م فتح و ضمیمه قلمرو افغانی نمود، از به کار بردن نام خراسان به عنوان قلمرو حاکمیت او بدش نمی آمده و بی جا نیست که محمودالحسینی منشی دربار او در تاریخ احمدشاهی او را پادشاه خراسان خوانده است. خراسان غربی که مرکز آن نیشاپور بوده است از

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۷ /

روزگاران قدیم تا کنون جزئی از قلمرو ایران بوده و امروز هم به همین نام مسمی است. فقط در عهد احمدشاه درانی از ۱۷۵۰ به بعد تا عهد زمانشاه یعنی ۱۸۰۰ میلادی برای مدت پنجاه سال جزو امپراتوری درانی قرار گرفت، ولی از آغاز قرن نوزدهم دوباره به کشور ایران ملحق گشت. با شرح مطالب بالا معلوم شد که افغانستان بخش عمده خراسان تاریخی بوده است که امروز فقط دو بخش آن در افغانستان و یک بخش آن در ایران و یک بخش آن در ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان قرار دارد.

برخی از بیماران سیاسی در طی سال های اخیر (بهخصوص از دهه ۹۰ قرن قبل به بعد) طرح تغییر نام کشور را به عنوان «خراسان» به میان کشیدند و باری در نشرات برونمرزی نیز آن را با آب و تابی عنوان نمودند که خوشبختانه مورد استقبال مردم چیزفهم و هوادار وحدت ملی افغانستان قرار نگرفت، زیرا می دانستند که هدف چنین طرح هایی اساساً تجزیه کشور است و به سود دشمنان افغانستان که هرگز چنین مباد!

و اما در همین جا می خواهم خاطر نشان سازم که نام افغانستان چه از نیمه قرن هیجدهم گذاشته شده باشد و چه از آغاز قرن نوزدهم و چه از ۱۷۴۷ به بعد رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم این است که این نام امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمی کند، بل که بر مشکلات دولت و ملت می افزاید؛ افتراق قومی را دامن می زند و تفاهم ملی را خدشه دار می سازد. درد کشور ما وجود نام آن نیست که با تغییر دادن آن علاجش ممکن گردد. و فقر و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۸ /

تنگدستی و مرض و بیماری و جهل و بی سوادى، خرافه پسندى و تعصبات زبانی و قومى نابود گردد. سطح شعور اجتماعى و فرهنگى مردم ما به یک باره بالا برود و دموکراسى و عدالت اجتماعى، جانشین بی عدالتى ها و استبداد و خود سرى ها شود. درد کشور ما را بایستى در سنت ها و باور هاى خرافى و آداب و رسوم قومى و محلى و مذهبی و فقدان بی سوادى و عدم دسترسى به دانش و تخنیک معاصر دانست. تا زمانى که سطح آگاهى و شعور اجتماعى مردم ما نسبت به آن چه هست بالا نرود و از دانش و تخنیک معاصر بی بهره باشد، با تغییر نام کشور، جامعه ما از فقر و بدبختى تاریخی که گریبان گیر ماست، نجات پیدا نخواهد کرد.

به هر حال انتى پشتون ها یا «افغان ستیز ها» حتماً متوجه خواهند بود که افغان ها با همه خصلت هاى بدوى و قبیلوى خود بالاخره از سایر اقوام کشور پیش گام تر شدند و موفق به تاسیس دولت مستقل در قندهار، جایی که افغانستان نامیده مى شد، گردیدند و بعد با توسعه حاکمیت شان این نام بر تمام قلمروى اطلاق شد که از حکومت مرکزى فرمانبرداری مى کردند. تلاش به خاطر تعویض نام کشور، تلاش بی هوته و ناکامى خواهد بود، چون که این نام بر این کشور مفت و رایگان به دست نیامده و از سوى کسى یا گروهى به «افغان ها=پشتون ها» سوغات داده نشده که هر وقت دل کسى بخواهد، سوغات خود را پس بگیرد. پشتون ها برای بقا و دوام آن قربانى هاى بی شمار داده اند و باز هم خواهند داد. تفرقه اندازى هاى قومى و زبانی و مذهبی نیز جایی را نخواهند گرفت و افغانستان از این بحران مدخلات اجانب نجات خواهد یافت و روسیاهی برای دشمنان آن باقى خواهد ماند.

دشمنان وحدت ملی چون دیدند که از طرح تغییر نام کشور، کلاه دلخواه شان درست نمی شود، طرح تفرقه افگانه دیگری پیش کشیدند و با کاربرد کلمه «افغانستانی»، مردم افغانستان را به «افغان» و «غیر افغان» تقسیم و بر آتش نفاق ملی روغن ریختند که این هم جز شکست و افضاح چیزی دیگری دستگیر آنان نخواهد کرد. در این خصوص نخستین دانشور دلسوز کشور که به دفاع از هویت ملی ما به عنوان «افغان» پرداخت، و به شدت بر کاربرد کلمه «افغانستانی» حمله برد، آقای ولی احمد نوری نویسنده و صاحب نظر کشور ما مقیم فرانسه است و به تاسی از ایشان، اشخاص دیگری چون آقای بارز، روستار تره کی، ملالی موسی نظام، داکتر خلیل الله هاشمیان و چند تن دیگر و از آن میان قلم توانمند یکی از هموطنان صاحب نظر و آگاه افغان به نام انجنیر خلیل الله معروفی، روی نشرات برون مرزی و سایت های انترنی درخشیدن گرفت که با نگارش چند مقاله محققانه و مستند و پذیرفتنی به رد ادعا های هواخواهان کلمه «افغانستانی» پرداختند. من ضمن تأیید و ارجگذاری به نظرات صاحب قلمان مزبور، نوشته های انجنیر معروفی را بیشتر می پسندم و آن ها را نوشته های بسیار صمیمانه و منصفانه و وطن پرستانه ارزیابی می کنم، زیرا که آن چه را وی می نویسد، بر مبنای اسناد و شواهد کتبی و استدلال منطقی استوار است، و هدفش راهنمایی نسل های جوان و فرزندان غربت دیده افغان در بیرون از مرز ها است.

انجنیر معروفی از ربع یک قرن به این سو در اروپا زندگی می کند و در کشور آلمان تحصیل کرده و در همان جا اکنون به سر می برد، و با هیچ گروه سیاسی بر سر قدرت و بیرون از قدرت، دست چپی و یا دست راستی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۰ /

وابستگی سیاسی و ایدیولوژیک ندارد. او از موضع گیری های غلط اشخاص هم نژاد و هم‌تبار خود (تاجیک ها) حمایت نمی کند، بل که برایش در درجه اول حقیقت موضوع و اصل افغان بودن به عنوان هویت ملی که هسته و اساس وحدت ملی ما شمرده می شود، مهم است، نه انتساب به قوم و طایفه و نژاد و مسایل سمتی و مذهبی.

آن چه انجنیر معروفی می نویسد، واقعاً از روی وطنخواهی و دلسوزی به حال ما افغان هاست که از سه دهه به این طرف در آتش نفاق و شقاق می سوزیم و علت آن را هم نمی دانیم. او می نویسد تا ما را روشن کند و از آتش نفاق ملی که توسط بیگانه گان در کشور ما برافروخته شده است، نجات بدهد. هدف آقای معروفی از این نوشته ها آگاهی دادن به کسانی است که از نیات شوم دست اندرکاران تفرقه های ملی بی خبر اند و نا آگاهانه آلهء دست این یا آن سوداگر نام، قوم، زبان، نژاد و سمت قرار بگیرند و مردم ساده متعارف خود را بدون موجب نیست و نابود نکنند. این انسان با درد و با درک در پایان مقاله «افغان، افغانی و افغانستانی» (بخش چهارم) بر همه افغانان فریاد می زند و می نویسد:

«هموطنان گرامی، وطنداران به جان برابر! از هر قوم و تباری که هستید، به هر زبانی که سخن می زنید، به هر دین و آئینی که پای بندید و در هر نقطهء افغانستان عزیز و جهان پهناور که بسر می برید! فراموش نکنید که ما همه «افغان» هستیم و سرزمین بلاکش اما پُرافتخار ما، افغانستان عزیز است. افغانستان، خانهء مشترک همهء ماست. همه با هم برادریم و کاملاً با هم برابر. هیچ قومی را بر قوم دیگری رجحان نیست. شمال و جنوب و شرق و غرب و قلب کشور، همه عزیز اند و عین ارزش را دارند. هموطنان، وطنداران! گول

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۱ /

اغواء و تفتین همسایگان طماع، بی آزر و دشمنان بی مروت را نخورید. به خود آیید، و دست به دست هم دهید. مام میهن، چشم امید به سوی شما دوخته. اشک هایش را بزدائید، بر زخم هایش مرهم نهید و در دامن مهرگسترش برادر وار به سر برید! جهان جهان سرعت و بل که تعجیل است. مرکب تیز تگ زمان منتظر کسی نمی ماند. هنوز هم دیر نشده، عزم جزم کنید و به کاروان جهانیان پیوندید!

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

و ه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

موضع گیری آقای معروفی در رابطه به فساد کاربرد کلمه «افغانستان» مانند موضع گیری آقای نوری و داکتر هاشمیان و بارز و دیگران، یک موضع گیری صد درصد وطن پرستانه است و اهداف کسانی را که این کلمه را رواج می دهند بی دریغ افشاء می کند. ایشان در مقالت دیگری در ارتباط به مقاله کسی که کلمه «افغانستان» را خواسته از نگاه زبان شناسی بررسی کند، می نویسد:

«ساخت و استعمال کلمه «افغانستان» به جای «افغان» با دید تعصب آمیز سیاسی ارتباط می گیرد و هرگز و اصلاً و ابداً منشاء و اساس زبان شناسانه ندارد. برعکس، ساختن کلمه «افغانستان» از «افغانستان» و به جای «افغان»، در حالی که «افغانستان» از واحد «افغان» و پسوند «ستان» ساخته شده، دور از منطق است. وقتی کلمه «گل» را با «ستان» پیوند داده و ترکیب «گلستان» را ساختیم، دیگر نمی توانیم بگوئیم «گلستانی» بدیل و جانشین «گل» است. اگر این طور می بود، می توانستیم بگوئیم: «یک دسته گلستانی خریدم»، یعنی «یک دسته گل خریدم.»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۲ /

آقای معروفی می افزاید:

«کلمهء «افغانستانی»، اشکالات فراوان دارد: اشکال ساختاری و منطقی و اشکال سیاسی. بلی اشکال سیاسی و تبعیض طلبانه، چون کلمهء «افغانستانی» در متن و بطن خود با ستیز قومی آکنده است. کلمهء «افغانستانی» هم «افغان ستیز» است هم «پشتون ستیز».

اشکال قانونی و مشروعیت: زیرا ساخت و استعمال کلمهء «افغانستانی»، علاوه از این که وحدت و یک پارچه گی ملی ما را مغشوش و مخدوش می سازد، میثاق های ملی و بین المللی را هم زیر پا می کند. قوانین مختلف اساسی افغانستان که با تائید لویه جرگه ها، مهر مردمی خورده اند، باشندگان افغانستان را «افغان» می نامند و می دانند؛ از هر قوم و قبیله و از هر دین و آئینی که باشند. علاوه بر این که ما- همهء ما، به تاکید می گوئیم، خود را در خارج از افغانستان «افغان» می خوانیم و در پاسپورت های ما «تابعیت» ما را «افغان» نوشته اند. تمام ممالک جهان اتباع افغانستان را به نام «افغان» می شناسند. بلی ما به هویت ملی «افغان» استیم، ولی به هویت قومی، پشتون، و تاجیک و هزاره و اوزبیک و ترکمن و... و به هویت دینی مسلمانیم و هندو و یهود و نصارا... و به هویت مذهبی سنی و شیع و به هویت زبانی، دری زبان و پشتوزبان و ترکی زبان و غیره. همه هویت های جزئی در هویت کلی، که هویت ملی ماست، ذوب می شوند و اندماج می یابند.»

آقای معروفی، مساله را از دید دیگری به بررسی می گیرد و می نویسد:

«بیائید بر موضوع از زاویهء دیگری نظر اندازیم و کنه اش را بشکافیم: انتقاد بر کلماتی چون: پوهنتون و پوهاند و پوهنوال و شاروال و لویه جرگه و ولسی جرگه و غیره» از عقدهء عمیق نسبت به پشتون ها و زبان پشتو،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۳ /

سرچشمه می گیرد. ایراد بر نام «افغانستان» و به کار نبردن و حتی ناروا دانستن کلمه «افغان» برای باشندگان «غیر پشتون» وطن ما و ابداع کلمه «افغانستانی» در عوضش، از همین سرچشمه آب می خورد.

یک حلقهء خاصی از افغانان خارج از افغانستان، که تعلیم یافته و به اصطلاح روشنفکر هم هستند، دانسته یا ندانسته، زیر تاثیر بیگانه گان کینه توز و فتنه انگیز رفته و چنین مسایلی را دامن می زنند. اینان غمین اند و ماتم می کنند که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون و به زعم غلط ایشان «قوم پشتون» بر افغانستان حکمرانی کرده اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمی شود، که تنها از ظهور اسلام بدین سو اعراب، خاندان های ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و احفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند. اینان اصلاً دل خوش ندارند که بر ویرانه های خراسان، کشوری به نام «افغانستان» سر بلند کرد که خدایش همیشه سربلند دارد! اینان شاید آرزو می کردند که کاش این وطن - خاک به دهن بدخواهان افغانستان - در حال تجزیه و زیر سیطرهء فارس صفوی و شیانیان ماوراء النهر و هند بابر می بود، هرگز مستقل نمی گشت و تمامیت ارضی نمی یافت. اینان دیده ندارند و تحمل کرده نمی توانند که فردی از قوم پشتون، که مانند اقوام دیگر کشور، یک قوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهاد. اگر این طور نیست، پس چرا به خود نبالیم، که فردی از باشندگان اصیل این خطهء پاک، قد علم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد؟ چرا افتخار نکنیم که احمدشاه درانی - که کاملاً بر حق «احدشاه بابای کبیر» لقب گرفته - از قلم خرابه های خراسان و از اجزای مجزای آن، کشوری ساخت، که امروز به نام «افغانستان» یاد می

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۴ /

گردد، که به فرمودهء جناب محمدسعید فیضی، «نام و بقایش مستدام باد!» بلی، باید افتخار کنیم که در این سرزمین افتخارآفرین، پس از دو صد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیره، بالاخره مردی پیداشد، بلی مردی پیدا شد و کشور مستقلی را تاسیس کرد و حدود و ثغور طبیعی برایش داد.

در جایی خوانده بودم که یک مورخ نامدار غرب زمین، برخاستن افغانستان را از خرابه زار خراسان «معجزهء تاریخ» خوانده بود. به پاخاستن یک کشور مستقل و مقتدر از عظام رمیم خراسان، واقعاً معجزه و درخور هرگونه شکر گزاری و سپاس است. اگر احمدشاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمی خاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، باز هم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و واویلا وجود می داشت؟ «گمان نکنم» جواب من است. تمام هیاهو و داد و فریاد و علائی که پس از فروپاشی سلطنت خاندان محمدزائی در وطن ما موج می زند و مود روز گشته، فقط همان یک عقدهء عمیق و از نگاه بدبین ایشان «زخم ناسور تاریخی» برخاسته. خرده گیری بر کلمات پشتو که در دری وارد شده و یا وارد ساخته شده اند، همه بهانه است. اگر این طور نیست و صرف بیگانگی لغات مطرح است، پس چرا هزاران کلمهء عربی، ترکی و مغولی و هندی را و این که هزاران لغت فرنگی را در فارسی دری تحمل می کنیم و خمی بر ابرو نمی آریم؟ بلی ما هزاران لغت به اصطلاح بیگانه را که از ماورای سرحدات ما و از ماورای سرحدات قلمرو زبان فارسی، وارد دری گردیده اند، تحمل می کنیم، مگر همین که در جائی کلمهء پشتو - که زبان دوم مملکت ماست و برای مردم ما هرگز بیگانه نیست - کشف کردیم، بلی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۵ /

کشف کردیم، جن ما می گیرد. اگر کسی کلمات پشتو را در فارسی دری ما بیگانه می پندارد، مربوط به دید تنگ نظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعیت های عینی موجود زبان دری هیچ اثری ندارد.» (۲۹)

ببینید هموطن گرامی که آقای معروفی با چه منطق و استدلال وطن خواهانه می خواهد از پراکندگی ملی و تفرقه های قومی و زبانی جلوگیری کند و با چه زبان و قلم فصیح به جواب هم تباران خود پرداخته است. تمام نوشته های آقای معروفی، پیام آور صلح و آشتی و برادری و برابری و وفاق ملی است. این انسان وطن خواه و مردم دوست در مقاله دیگری به جواب داکتر پرویز کابلی می نویسد:

«نویسنده محترم! تمام مشکلات شما و اعوان و انصار تان، از همین دید نادرست و تنگ نظرانه و تعصب و شوونیزم شما، نشأت می کند. شما در مقاله تان «افغان بودن» را «قلب هویت» باشندگان افغانستان تلقی می کنید. شما با این ادعا و با این مقاله خود، خود را وارد «دل» (گروه) تنگ نظران و متعصبانی چون نادیه فضل، سالار عزیزپور، عبدالله رها، نصیر رازی، نعیم کبیر، هارون امیر زاده، لطیف پدram و امثالهم ساخته اید. از نظر من، شما عضوی از گروه «افغانستانی پسندان» می باشید، یعنی آن هایی که از هویت افغانی خود انکار کرده و به دامان ترکیب مسخره و بی منطق «افغانستانی» چنگ زده اند. من در زمینه غلط بودن و ناروا بودن اصطلاح «افغانستانی» هم در مقاله: «افغان، افغانی، افغانستانی» گپ زده ام و نیز در مقاله اخیر خود «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری».

مگر اطلاق کلمه «افغان» بر باشندگان افغانستان، از ایشان (از اقوام غیر پشتون) سلب هویت می کند؟ اگر مقصد شما از هویت، همانا هویت تنفر و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

تعصب و ضدیت نسبت به پشتون‌ها و زبان پشتو باشد، با این هویت کاری نداریم، اما اگر هویت ملی مردم افغانستان مراد شماست، بگذارید که قوانین اساسی ما در زمینه گپ بزنند. قوانین اساسی افغانستان، باشندگان این مرز و بوم را و هر فرد ملت افغانستان را «افغان» می‌خوانند و می‌دانند.... وقتی قانون‌های اساسی ما، که از طریق لویه جرگه به تأیید مردم و ملت ما رسیده‌اند، هر فرد افغانستان و هر باشنده این وطن را و هر و فرد ملت ما را «افغان» تعریف می‌کنند، دیگر هیچ جای گپ زدن باقی نمی‌ماند. نظر به تعریف بالا، «افغان» یعنی «باشنده افغانستان» و «باشنده افغانستان» یعنی «افغان». اگر تعصب و تنگ‌ظری و سرتنگی را از سر به در کنیم و از قوانین اساسی افغانستان پیروی کنیم، دیگر مشکلی نمی‌ماند. بگذاریم از این که «افغان» یک زمان یک اسم خاص و نام یک قوم بوده و حالا این اسم، خاص نیست و خاصه یک قوم نیست. این اسم مربوط به یک ملت است. مربوط ملت افغانستان. مربوط ملت افغان.

من در بخش اول مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» در زمینه بحثی کرده، مثال‌های فراوانی داده‌ام. این بحث هنوز ادامه دارد و به زودی بخش‌های چهارم و پنجم آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. مگر داکتر صاحب را منتظر آن بخش‌ها نمی‌گذارم و عجلتاً به عرض ایشان می‌رسانم که در پهلوی مثال‌های بسیار زیاد ممالک جهان، یک مثال برجسته از جهان به اصطلاح متمدن را فراموش می‌کنیم. قاره آمریکا به نام یک سیاح و محقق فلورانسی، Amerigo Vespucci امرکو ویسپاچی که در قرن پانزدهم و بعد کریستف کولمبوس - کاشف این قاره - بدان جا پا نهاده بود، نامگذاری شده، حتی به نام کوچکش. ببینید داکتر صاحب! فردی که نامش بر یک

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

براعظم و برقاره ای گذاشته شده، خود از این قاره نبوده. امریکای شمالی و وسطی و جنوبی، که مشتمل برده ها مملکت می باشند و حدوداً یک میلیارد (هزار میلیون) انسان را در خود جا داده اند، همه به نام Amerigo Vespucci یاد می گردند؛ به نام همان سیاح ایتالیائی. امروز هیچ کس از باشندگان این قاره را پیدا نمی توانیم که از «هویت امریکائی» خود انکار ورزد و به آن افتخار نکند، حتی باشندگان اتازونی و یا اضلاع متحدهء امریکا، خود را مشخصاً American یعنی امریکائی می خوانند و به افتخار هم می خوانند. اگر کلمهء امریکا از یک میلیارد «امریکائی» سلب هویت نمی کند، به تحقیق و به هرآینه که کلمهء «افغان» هم هویت باشندگان این آب و خاک را از ایشان نمی گیرد. ببینید داکتر صاحب! اگر از در منطق وارد بحث گردیم، واقعیت ها را رد کرده نمی توانیم، ولی اگر لجاجت و سرتبگی و تعصب و نفرت و کدورت و خصومت و دشمنی را پیشه کنیم، دیگر از وجود روز و شب و سپید و سیاه و زمین و زمان نیز انکار خواهیم ورزید.» (۳۰)

باری داکتر اکرم عثمان نوشته بود: «مردم ساکن در افغانستان کنونی از چند هزار سال به این طرف در واحد های مختلف سیاسی - جغرافیایی با هندی ها، ایرانی ها، و باشندگان ماوراءالنهر و دیگران همزیستی داشته است و قلمروی که این ملل و نحل در آن زیسته اند همواره تحت تاثیر حرکات تاریخی، دستخوش تحول بوده و قدرت سیاسی یکی پی دیگر از دستی به دستی، از عشیره یی به عشیره یی و از قومی به قومی رسیده است. از همین جا، نه یگانه، بل که مهمترین عامل تاسیس و تشکیل این کشور ها عنصر تهاجم و غلبه بر یکدیگر بوده است....» (۳۱)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۸ /

بدین سان روشن می گردد که تاریخ و جغرافیای کشور ما مانند اکثر کشور های جهان با قهر و غلبه شکل گرفته و با سرپنجه جبر و خشونت در چارچوبه مرز های موجود قرار داده شده است. در مشرق زمین و به خصوص در کشور های منطقه، هیچگاه مجال دموکراتیک به خاطر ایجاد حکومت دلخواه این ملل (مانند جوامع غرب) داده نشده است. اکنون هم در کشور ما تا رسیدن به دموکراسی واقعی، راه درازی در پیش است و تا زمانی که این راه پُر از سنگلاخ کوبیده می شود، افغان ها در پهلوی سایر کسانی که خود را در سرنوشت این کشور شریک می دانند، از کشور خود، و از نام و تاریخ آن دفاع خواهند نمود و هر وقتی که قوم و تبار دیگری بر این کشور غلبه یافت و آن را با قهر و تهاجم قبضه کرد و دیگران را مطیع و فرمانبردار خود ساخت، می تواند هر نامی که دل شان بخواهد بر قلمرو تحت سلطه خویش بگذارند. تا آن روزگار البته افغان ها به این دهن کجی های بیچگانه از جا نمی جنبند و مثل کوه بر جایگاه خویش استوار و پایدار می مانند و پرازیت پراکنی این گروه نیز جایی را نخواهد گرفت.

دشمنان وحدت ملی افغانستان باید این واقعیت را بپذیرند که یک قوم زنده و موثر در سرنوشت و شکل گیری این کشور حضور فعال دارند که به زعم «افغانستانی» نویسان، به نام «افغان» (= پشتون) یاد می شوند. این قوم تا زنده باشد از هویت ملی خویش به عنوان «افغان» دفاع می کنند و حاضر اند جان بدهند، ولی جانان را از دست ندهند. هیچ قدرتی هم نمی تواند که تا این قوم در این کشور زنده باشد، نام افغانستان را تغییر بدهد، مگر این که افغانستان را از نقشه جهان محو کند. حال دل کس که خوش می شود و یا خوش نمی شود.

همان گونه که حق نداریم، به کم سابقه دارترین اقوام ساکن در این کشور، حتی به آن هایی که بعد از اشغال بخارا از سوی بلشویک ها به افغانستان پناه آورده اند، بگوئیم که چون ریشه تاریخی شما در این کشور زیاد نیست، پس نباید به عنوان رئیس جمهور و یا صدراعظم و یا نماینده مجلس خود را کاندید کنید، به همین سان هیچ کسی هم حق ندارد به پشتون ها که یکی از اقوام تاریخی و بزرگ این کشور است بگوید: از شمال برخیزید و به جنوب بنشینید و یا از غرب به شرق بروید! یا بگوید: چون پشتون ها دارای خاستگاه قبیله‌ای و یا ذهنیت قبیله‌ای هستند، پس حق ندارند در رهبری این کشور قرار بگیرند. تاریخ کشور گواه این حقیقت است که تا هنوز بدیل رهبری پشتون ها در کشور زاده نشده است. پس آفرین واحسنت بر ذهنیتی که سیصد سال پیش از امروز توانست دست اتحاد بهم داده، خود را از زیر سلطه بیگانه رها سازند و به تشکیل دولت مستقل پردازند. آیا تشکیل دولت از دیدگاه سیر تکامل اجتماعی، گامی پیشتر از مرحله قبیله نیست؟ چرا اقوام دیگری که این مرحله تکامل را گویا پشت سر گذاشته بودند، دست به چنین ابتکاری نزدند تا نام قوم و تبار خود را بر این سرزمین می گذاشتند و کشور را گل و گلزار می ساختند؟

نظریه یهودی بودن «افغان ها» که در تاریخ خاندانهانی یا مخزن افغانی (از نعمت الله هروی بن خواجه حبیب الله، تالیف در ۱۰۱۸ هجری) درج است و به نقل از آن برخی از مستشرقین روسی هنوز بر این باور اند که پشتون ها از نژاد یهود اند، با رواج و گسترش دانش زبان شناسی، آن نظریه باطل شده و به اثبات رسیده که «افغان ها» (=پشتون ها) از نژاد آریائی استند و با یهودیان هیچ گونه نسبتی ندارند. سید جمال الدین افغانی نیز در کتاب «تتمه البیان فی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۰ /

التاریخ افغان» خود که در سال ۱۹۰۱ به چاپ رسانیده، با اثبات عدم مشابهت زبان پشتو با عبری، این نظریه را مردود دانسته است. (۳۲)

مستشرق و دانشمند نارویژی (مورگن ستیرن) که تقریباً شصت سال از عمر خود را صرف شناسائی زبان پشتو و گویندگان آن زبان و مبدای قوم پشتون نموده، چند سال قبل از مرگ خود در کابل در سمینار بین المللی ای که به مناسبت تأسیس مرکز تحقیقات بین المللی پشتو تدویر یافته بود، ثمره پژوهش و تحقیقات ۶۰ ساله خود را به دانشمندان داخل سمینار اظهار و قاطعانه گفت که: «زبان پشتو، دنباله زبان ساکی است و پشتون ها در اصل بقایای همان ساک ها هستند و دیدگاه دیگری قابل پذیرش نیست.»

پوهاند داکتر زیار که یکی از شاگردان مورگن ستیرن است، به استناد همین تیزس استاد، کتابی زیر عنوان «پښتو او پښتانه د ژبپوهنې په پنا کې» در سال ۲۰۰۰ میلادی نوشته و در آن در پرتو دانش زبان شناسی و اتنولینگویستیکی، شواهد و اسنادی را بررسی و ارائه نموده که ثابت می کنند، پشتون ها بقایای نسل ساک ها اند و زبانی را که به آن تکلم می کنند، زبان ساکی است.

پوهاند زیار در این باره می نویسد: «من به صفت دانشجوی زبان شناسی و پیوست با آن ایران شناسی و به گونه فرعی نژاد و بشرشناسی، سال ها پیش، این را وظیفه و مسئولیت خود شمرده بودم که به نگارش تاریخ زبان پشتو دست بیازم و در این راستا از همه نخست سخنرانی روان شاد مورگن ستیرن، استاد خود را اساس کارم گردانم که درست سه سال پیش از مرگش در سمینار بین المللی تأسیس مرکز تحقیقات بین المللی پشتو در کابل ایراد نمود و در آن «ساکی بودن پشتو و پشتون ها» را در نتیجه تحقیقات ۶۰ ساله خود در این زمینه قاطعانه اعلام داشت ... از همین سبب در پی آن شدم تا از

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۱ /

لحاظ اتنولینگویستیکی، وابسته گی زبان ساکی و پشتو و هم تباری ساک ها و پشتون ها را مورد مطالعه و بررسی قرار دهم. نخست از همه کوشیدم بر تاریخ و راه و روش زندگی ساک ها روشنی اندازم و به تعقیب آن وجوه مشترک آنان با پشتون ها را زیر مطالعه قرار دهم و افزون بر وابسته گی زبانی، رشتهء ارتباط اتنیکی بین این دو قوم را نیز بررسی نمایم....» (۳۳) با توجه به تحقیقات پوهاند زیار، به نظر می رسد که ۲۷ سال زحمت آقای عبدالحمید محتاط، دانشمند تاجیک تبارکشور ما برای نگارش «تاریخ تحلیلی افغانستان»، نقش بر آب می شود که تلاش کرده به اثبات برساند، پشتون ها، بقایای ده خانوادهء مهاجر قوم یهود در افغانستان اند، بدون این که هیچ گونه شواهدی از شباهت و همسویی زبانی میان زبان پشتو و زبان عبرانی را به دست داده باشد. بی چاره محتاط با همه احتیاطش در مدت ۲۷ سال بالاخره با انتشار تاریخ تحلیلی افغانستان، بر مبنای نوشته های مستشرقین شوروی که در تمام مدت هفتاد سال حکومت کمونیستی، کلوخ در آب گذاشتند و گذاشتند و سرانجام تمام ملل و اقمار شوروی، امروز برای اصلاح غلطی های تاریخ خود، دوباره تاریخ می نویسند، تاریخ تحلیلی (تاریخ توهین به قوم پشتون) را نوشت و به عنوان شخص متعصب و دشمن اقوام پشتون برای خود شهرت کمائی کرد. در حالی که در آئین دانشمند، تعصب جایی ندارد و ایشان اگر نیت سوء در برابر قوم پشتون نمی داشتند، می توانستند توانایی علمی خود را در ترجمهء یکی، دو- سه اثر سودمند از زبان های انگلیسی و یا روسی به فارسی دری به سر می آوردند تا به حیث مآخذ مورد رجوع و استفادهء دانشجویان و محققان کشور قرار می گرفت و نام شان نیز همواره به نیکی برده می شد. باری در دیداری رو در رو در شهر

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۲ /

گوتنبرگ سوئد در سال ۲۰۰۵، من این نکات را برای ایشان خاطر نشان کردم، مگر استدلالش این بود که او فقط نظریات دانشمندان خارجی را ارائه داده است، نه این که خود با آن نظریات موافق بوده باشد. در هر حال از مرد دانشمند و سیاستمدار آبدیده ای چون محتاط، نگارش کتابی این چنین بعید به نظر می آمد؟ و شبیه این ضرب المثل افغانی است که می گوید: از زیر پلو، ملی به درآمد.

در پایان به عنوان حُسن ختام، چند بند از غزل مرحوم شیون کابلی را که به مناسبت استقلال افغانستان سروده، این جا بازتاب می دهم:

به خون خویش نمودیم حاصل آزادی
خوشی و عشرت و عیش و طرب به ماست حلال
ز دل کشیم صدا های زنده باد افغان
به روی گنبد نیلی است تا خرام هلال
به سرزمین دلیران چه پا دراز کنی
که موش را نبود در حریم شیر مجال
دماغ فاسد خود را حسود صاف نما
که محو گشتن افغان فسانه ای ست محال
ز مِشت جنگی افغان به یاد خواهی داشت
پی سلامت دندان خویش دار خیال
کسی که فکر خیانت به ملک ما دارد
ز چشم کور و ز پا شل شود زبانش لال
طرب به کار نما کین زمان «شیون» نیست
پیاله گیر به شادی که نیک هست این فال (۳۴)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۳ /

- زیرنویس ها و رویکردها:
- ۱- مجله خراسان، شماره اول، سال اول، مقاله خراسان، به قلم حبیبی، ص ۴ و ۵.
 - ۲- حدودالعالم، چاپ دکتر ستوده، ص ۶۲.
 - ۳- تاریخ سیستان، به تصحیح و تحشیه بهار، صص ۲۶- ۲۷.
 - ۴- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۳، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ۱۳۳۶، زیر نام خراسان، ص ۴۰۸.
 - ۵- دکتر جاوید، اوستا، ۱۹۹۹، ص ۶۶.
 - ۶- دیده شود: اوستا، نقشه دولت عباسی، عقب ص ۶۷.
 - ۷- گک، لسترانج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۶، نقشه ۸، رساله اوستا، عقب ص ۸۷.
 - ۸- جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله خوافی حافظ ابرو) به تصحیح و تعلیق دکتر غلام رضا ورهرام، چاپ ۱۳۷۰، ص ۹، مقایسه شود با اوستا، ص ۶۵.
 - ۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۱۳۵۲، تهران.
 - ۱۰- پوهاند حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، ص ۴۴.
 - ۱۱- اکادمیسین جاوید، اوستا، ص ۳۹.
 - ۱۲- اوستا، همان جا.
 - ۱۳- محمد آصف آهنگ، پاسخ به اتهامات نبی عظیمی، کلن آلمان، سال ۲۰۰۰، ص ۷۳.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۴ /

- ۱۴ - اوستا، ص ۶۳.
- ۱۵ - مجله آریانا، شماره پنجم، سال پنجم، صص ۴-۵.
- ۱۶ - آریانای برون مرزی، شماره ۲، سال اول، ص ۱۳.
- ۱۷ - مجله خراسان، شماره اول، صص ۳-۴.
- ۱۸ - آریانای برون مرزی، چاپ سوئد، شماره دوم، ۱۹۹۹، اوستا، ص ۱۰۱.
- ۱۹ - انجنیر خلیل الله معروفی، «افغان، افغانی، افغانستانی» (بخش چهارم)، سایت افغان-جرمن آنلاین.
- ۲۰ - اکادمیسین داکتر جاوید، اوستا، صص ۴۴-۴۶، تاریخنامه هرات، تالیف سیف بن محمد بن یعقوب سیفی الهروی، به تصحیح محمد زیبر صدیقی، کلکته، ۱۹۴۳، ص ۲۶۲.
- ۲۱ - اکادمیسین جاوید، اوستا، صص ۴۰-۴۵.
- ۲۲ - اکادمیسین جاوید، اوستا، ص ۴۶.
- ۲۳ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۲۴ - داکتر جاوید، اوستا، صص ۱۱۴-۱۲۸.
- ۲۵ - تاریخنامه هرات، تالیف سیفی هروی، صفحات ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۹، ۱۸۶، و غیره صفحات.
- ۲۶ - همان جا، ص ۱۱۱.
- ۲۷ - همان، صص ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۱۳ و غیره.
- ۲۸ - سراج التوریک، جلد ۱ و ۲، ص ۳.
- ۲۹ - انجنیر خلیل الله معروفی، ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری، سایت افغان-جرمن آنلاین.
- ۳۰ - رد ادعا های سُست بنیاد یک داکتر، سایت افغان جرمن آنلاین.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۵ /

۳۱ - هفته نامهء امید، شمارهء ۱۷۳.

۳۲ - داکتر جاوید، اوستا، ص ۱۱۹.

۳۳ - پوهاند داکتر زیار، پښتو او پښتانه د ژبپوهنې په رڼا کې، (مقدمهء کتاب، ص و.

۳۴ - ولی احمد نوری، شیون کابلی، چاپ ۲۰۰۳، ص ۱۵۲.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۶ /

آیا افغانستان یک نام جعلی است و آیا می توان قوم پشتون را نابود کرد؟ کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی

دو هفته قبل، مطلبی با بندی از سرود ملی جمهوریت سردار داوود خان را به اطلاع هموطنان رساندم و اینک بار دیگر با تجدید نظر بر همان نوشته می خواهم یادآور نکات دیگری شوم که شنیدن و خواندن آن ها، مو بر اندام هر افغان با احساس و وطن دوست، راست می کند.

از دو دهه بدین سو، جنجال بر سر تغییر نام افغانستان و تغییر هویت ملی در برخی از حلقات روشنفکری غیر پشتون، به راه افتاده و بالاخره در نشرات برونمرزی از سوی قوی کوشان، مدیر مسوول هفته نامه «امید» و از قول لطیف پدرام (مدعی ریاست جمهوری افغانستان) مطرح شد که افغانستان یعنی وطن پشتون ها. بنابراین، نام «افغانستان» از سایر اتنیک ها سلب هویت کرده است! پس اتنیک های غیر پشتون نباید خود را «افغان» بگویند و برای تبیین هویت خود، باید کلمه «افغانستانی» را به کار ببرند تا بدین وسیله نشان داده باشند که «افغان» نیستند، بل که باشند افغانستان اند. همچنان آنان مدعی شدند که نام «افغانستان»، یک نام جدید است و پیش از آن، این سرزمین به نام های «خراسان» و «آریانا» یاد می شد که سابقه آن نام ها به دوران قبل از اسلام و قبل از میلاد می رسد. پس باید نام «افغانستان» به «خراسان» یا «آریانا» تعویض گردد. یکی از جرایدی که پیوسته و بلا وقفه این شیور را از امریکا کُف می کند، هفته نامه «امید» به مدیریت آقای قوی کوشان است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۷ /

لطیف پدرام، علمبردار تعویض نام افغانستان و هویت ملی افغان ها به پیشواز انتخابات ریاست جمهوری، می گفت: «... افغانستان یک نام «جعلی» است.... تغییر نام افغانستان به «خراسان» و «آریانا» در میان حلقات غیر پشتون، مطرح است.... اقوام غیر پشتون، نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود، آن را پذیرفته بودند....» (افغان رساله، شماره ۱ - می - جون ۲۰۰۴، ص ۱۴)

آقای پوهنیار کهگدای که در آمریکا نشسته و به هر که دلش خواست القاب بلند بالای «فرهنگسالار»، «دانشسالار»، «مقاومتسالار»، «مردسالار»، «جنگسالار» و غیره و غیره اعطا می کند، باری در سرمقاله شماره ۱۰۱ ماهنامه «کاروان» خود، نوشته بود: «بدبختی ها و سیاه روزی ها و بدشگونی های بی شماری که در این یک قرن و ربع نصیب مردمان ما شده، در هیچ دورانی چنین نبوده»، «یک قرن و ربع، سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند....»، «در قانون اساسی سابق و فعلی، نام یک طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند.» (منظور کهگدای از این «طایفه»، پشتون هاست) و سپس تعویض هر چه زودتر نام افغانستان را به آریانا و یا به هر نام دیگر - به جز افغانستان - پیشنهاد می کند: «نام کشور به آریانا تعدیل شود.» (سایت راوا)

به نظر می رسد که دستان پنهانی و نابکاری در پشت سر این عناصر قرار دارند که می خواهند وحدت ملی را که بیش از هر وقت دیگر آسیب پذیر شده است، صدمه بزنند و کشور را به سوی جنگ داخلی و تجزیه و نابودی بکشانند.

نویسنده وطن خواه افغان، جناب دکتور میر عبدالرحیم عزیز، اخیراً در مقالاتی ممتع زیر عنوان «سیر سیاسی و تاریخی توطئه های استعماری در محو

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۸ /

هویت ملی و تغییر نام افغانستان» به طور دقیق نام‌ها و دستان دخیل در این حرکت ضد ملی را افشا نموده که در سایت افغان-جرمن آنلاین، قابل دریافت است و همچنان نویسنده توانمند افغان، رؤوف روشنائی، جواب کوبنده‌ای تحت عنوان «درنگی بر پاره‌ای از نوشتار آقای کهگدای» به آقای کهگدای داده است که در افغان رساله و همچنان در سایت «راوا» به نشر رسیده که با تحلیل جامعه‌شناسانه، همراه است. (افغان رساله، اپریل - می ۲۰۰۵)

بدبختانه نشریاتی چون هفته‌نامه «امید»، «پیام مجاهد»، جریده «فروغ»، ماهنامه «کاروان» و در جمله سایت‌های انترنتی «آریانانت»، سایت «آریائی» و سایت «سرنوشت» و در کتاب‌هایی چون: «تاریخ و زبان در افغانستان» از نجیب مایل هروی و کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» از چنگیز پهلوان ایرانی، و از استادان پوهنتون کابل پوهاند جلال‌الدین صدیقی با نشر کتاب «قبیله سالاری» و حواشی بر کتاب «افغانستان در دایره المعارف تاجیک» و استادان دیگری چون مرحوم اکادمیسین داکتر جاوید با نشر کتاب «اوستا» در ۱۹۹۹ و میر محمد صدیق فرهنگ با چاپ کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» به درجات متفاوت به تفرقه ملی در افغانستان، دامن زده‌اند.

چنگیز پهلوان ایرانی که مدت‌ها در دره پنجشیر با احمد شاه مسعود، هم کاسه بوده، در کتاب خود می‌نگارد: «جهان بینی پشتونیزم، نوعی جهان بینی عشیره‌ای است که با اتکا به شیوه‌های پدرسالارانه عمل می‌کند و با جهان بینی مُدرن و حقوق‌شهروندی، بیگانه است. از نظر متفکران پشتونیزم، تمامی مردم افغانستان، حیات و حیثیت خود را باید مدیون پشتونان بدانند و باید

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۹ /

بپذیرند که کسی جز پشتونان نمی تواند و نباید بر افغانستان، حکومت کنند.» (ص ۱۳۹)

این برداشت و تحلیل چنگیز پهلوان، دید نفرت بار او را نسبت به پشتون ها آشکار می کند. در حالی که او در صحبت خود از هیچ شخصیت فرهنگی پشتون نام نبرده است. پس او از کجا دانست که پشتون ها در مورد مردم و کشور خویش، چخ گونه می اندیشند؟ ممکن است این برداشت را او از صحبت با لطیف پدرام (دشمن شماره یک قوم پشتون) ... گرفته باشد.

روایت دیگری هم در این راستا موجود است. دوست فرهیخته ام جناب نوری صاحب (مقیم پاریس)، ضمن تلفنی به من گفت:

با یکی از فرهنگیان نامدار افغانستان در مراسم فاتحه ای شرکت جستم که در آن جا شارژدافر سفارت افغانستان در فرانسه، همایون تندر (یکی از اعضای برجسته شورای نظار) نشسته بود. دوست من در کنار همایون تندر، (فعالاً سفیر افغانستان در بلجیم است) نشست. در جریان فاتحه داری، آقای همایون تندر در گوش دوست من چیزی گفت. وقتی از مسجد بیرون آمدم، از وی پرسیدم: شارژدافر صاحب در گوش شما چه گفت؟ جواب داد: از آقای شارژدافر، سخنانی شنیدم که اگر بشنوی، گریه ات خواهد گرفت. پرسیدم: بگو بینم چه دُری سفته اند؟ گفت: از او پرسیدم: فعلاً وضع شما در مقابل مخالفان، چگونه است؟ تندر صاحب گفت: جنگ ما اکنون با شیعه های حزب وحدت، دوام دارد. وقتی از جنگ با آنان فارغ شدیم، جنگ با پشتون ها را تا وقتی دوام خواهیم داد که بر دروازه های خانه های کابل، تک تک کنیم و صدای نشنویم که جواب بدهد: خوک یی! از شنیدن این

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۰ /

حرف شارژدافر، به عمق فاجعهء نفاق ملی پی بردم. (یادداشت از حافظهء نگارنده این سطور است)

جنگ با پشتون ها تا زمان نا بود کردن صدای شان یعنی «خوک ئی!»، واقعاً بسیار بسیار نفرت انگیز است و کینه ورزی شدید شورای نظار را در مقابل پشتون ها برملا می کند. جای بسیار تاسف است که یک چنین طرز تفکر کاملاً فاشیستی از سوی کدرها و حتی رهبران شورای نظار، شنیده شده است.

هرچند شورای نظار با ائتلاف قوت های دیگر شمال، توان نابودی پشتون ها را ندارند و آنان امتحان خود را در برابر صرف هشت هزار طالبان پشتون، داده اند و اگر حادثه ی ناگوار ۱۱ سپتامبر تا چند هفتهء دیگر، رخ نمی داد، شاید آنانی که در کنار آمودریا در خواجه بهاءالدین سنگر گرفته بودند از ترس طالبان، همه گی خود را به دریای آمو می انداختند.

یادآوری سخنان شارژدافر سابق شورای نظار (همایون تندر)، بیانگر یک سیاست خشن و مردود «جنوساید» یا نسل کشی است که از یک طرز تفکر کاملاً فاشیستی نشأت می کند و اگر چنین طرز دیدی از سوی تاجیکان «شورای مردود» باشد، می بایستی قبل از همه، روشنفکران و آگاهان تاجیکتبار به دهن سفیرهایی امثال تندر ها بزنند که بابا! تو چه کاره این ملک هستی که چنین سخنان آتش برافروز و نفاق برانگیز را از دهن می پراگنی! مگر قوم پشتون، مُرده است که هر بی عرضه و سنگ دزدی بتواند آنان را از هستی در افغانستان، ساقط کند؟ همین حالا این قوم سرکش و پُر غرور در مقابل یگانه ابرقدرت دنیا با ائتلافی مرکب از چهل کشور جهان ناتو می رزمند تا ابتدا سایه بیگانه را از سر خود به دور کنند و بعد به خدمت

آنانی برسند که با همیاری نیروهای بین المللی، خانه و کاشانه و دار و ندار و عزت شان را تباه کرده اند. برای این قوم، چه امریکا باشد و چه روس و چه انگلیس و یا کشور دیگر، اکنون که در کشور شان دهات و قصبات آنان را بمباران می کنند، بیگانه و متجاوز پنداشته شده و برضد بیگانه می رزمند؛ ولی متأسفانه که شورای نظار یا ائتلاف شمال به خاطر خوش خدمتی به بیگانه با خفت و خواری، مصروف اطلاع رسانی غلط به نیروهای بین المللی برای بمباران خانه و کاشانه و زنان و کودکان اقوام پشتون به بهانه نابودی طالبان، هستند.

احسن و صد آفرین ما بر آیت الله شیخ آصف محسنی باد که باری با صراحت گفته بود: «زه اول افغان یم، بیا شیعه!»

«سازمان فدائیان افغانستان» (از پیروان آیت الله شیخ آصف محسنی) در سال ۱۳۷۵ به جواب نشرات تفرقه افکنانهء امید، مقالـت مفصلی تحت عنوان «دربارهء فاحشه نامهء «امید» نوشت که در آغاز آن، این سه نکته، جلب توجه می کنند:

- ۱- افغانستان، ناموس ملی غیر قابل قسمت همهء ماست. همه گـی پـک براریم.
- ۲- زه اول افغان یم، بیا شیعه! (آیت الله شیخ آصف محسنی)
- ۳- ضد افغانستان، بی ناموس است.

پس از این شعارها، نویسندۀ بحث تاریخی و جامعی دارد در مورد چه گونه گی پیدایش حرکت «ستم ملی» در افغانستان و سپس از ستم ملی چنین تعریفی به دست می دهد: «ستم ملی» که در مرحلهء اول، جنبهء احساساتی داشت و از طرف روس ها و شوروی ها برای «پشتون دشمنی»، خلق شده بود، طی یک قرن و مخصوصاً هشتاد سال اخیر تکامل کرد و در

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۲ /

این اواخر به یک استراتیژی تبدیل شده است. «ستم ملی» امروز، کدام حرکت فقط ضد پشتونی نیست، بل که اینان ضد هر آن چه که به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و لواحق آن، یعنی قومگرایی (افغانیت، پشتون بودن، هزاره و اوزبیک و بلوچ و تاجک بودن و غیره)، مذهب، فرهنگ و تاریخ که تمامیت و سلامت خاک و هویت ملی ما را تثبیت و مستند می کنند، تعلق دارد، عمل می کنند. قابل توجه این است که هر کی طرفدار تجزیه افغانستان است و آگاهانه و نا آگاهانه برای اهداف استراتژیک شرق و غرب کار می کند و تاریخ را مسخ می کند و خراسان بازی می کند، نفاق ملی را به خاطر تجزیه دامن می زند، طرفدار فدرالیسم و تجزیه افغانستان است، اتحاد و برادری اقوام را برهم می زند و دولت ملی را نمی خواهد و... «ستمی» است، چه پشتون باشد، چه تاجیک و غیره و چه شامل حزب سازا و اصود باشد چه نباشد! پس از آن، نویسنده مقاله، زیرعناوین فرعی: چهار گروپ عمده ی ستمی ها، امیدی ها کیستند؟ خصوصیات و اهداف امید و امیدی ها، امیدی ها را بشناسیم، سایر ستمی ها، اصود (انجمن صلح و دیموکراسی) درباره خراسان، مطالب قابل توجهی نوشته می کند و می افزاید که نگاه مختصر به لست ستمی ها کافی ست تا بدانیم که ستمی ها، همانا تفرقه اندازان، رشوه خواران، جاسوسان و قاچاقبران دیروزی اند که در دوره شاهی و جمهوریت سردار داؤود، آن نظام ها را چون موریانه خوردند و فاسد کردند و ملت را به ستوه و نارضایتی کشاندند و اکنون در امریکا و غرب، غرق در عیش و نوش اند و در مذمت آن نظام ها و اقوام شریف افغانستان، مقاله مینویسند. (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، صص ۲۱-۱۸)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۳ /

همزمان با تسوید قانون اساسی جدید در ۲۰۰۳، طرح فدرالی ساختن افغانستان نیز به شدت از سوی گروه مشهور به «ستمی» ها به پیش کشیده شد و در وصف نظام فدرالی تا توانستند داد سخن دادند. در این کارزار تبلیغاتی، دکتور عنایت الله شهرانی و برادرش نعمت الله شهرانی (معاون رئیس جمهور کرزی در دولت موقت)، لطیف پدرام، کاندیدای ریاست جمهوری افغانستان، بصیر کامجو، بشیر بغلانی، دستگیر پنجشیری، قوی کوشان و چند همکار قلمی دیگر جریده «امید»، نقش محوری داشتند؛ اما تمام این تلاش ها اعم از طرح فدرالی کردن نظام سیاسی تا تغییر نام کشور و تغییر هویت ملی از سوی شخصیت های آگاه و دانشمند وطن که به نیات شوم این گروه پی برده اند، با نوشتن مقالات تحلیلی و محققانه و علمی نقش بر آب گردیدند. بدین معنی که اولاً نظام سیاسی کشور در قانون اساسی جدید، یک نظام جمهوری- ریاستی از سوی لویه جرگه پذیرفته شد و اولین تیر دشمنان وطن که عبارت از تثبیت نظام فدرالی بود به خطا رفت و سپس دومین تیر شان که همانا تعویض نام کشور با «خراسان» یا «آریانا» باشد نیز به هدف نخورد و حتی کسی جرات پیشنهاد آن را در طرح قانون اساسی کرده نتوانست و بنابراین، سومین تیر شان که همانا تغییر هویت ملی باشد نیز به تاریکی نشست و کلمه «افغان»، یک بار دیگر به حیث هویت ملی باشنده گان افغانستان در قانون اساسی تسجیل شد.

برخی از تندروان همین گروه، حتی عقب مانده گی و فقر و بدبختی کشور را محصول نام «افغانستان» دانسته و آن را حامل و عامل اصلی تیره روزی مردم در طول مدت ایجاد کشوری به نام «افغانستان» می شمارند، چنان که

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۴ /

کسی به نام «چهره نما» - نام مستعار است - در نشریه «فروغ»، چاپ تورنتو (شماره ۳۷ ماه اکتوبر ۲۰۰۴ میلادی) با کمال بلاغت نوشته می کند:

«برخلاف آن چه دیگران می اندیشند، من بدین باورم که بدبختی کشور ما نه از کودتای داوود خان شروع شده و نه از روزهای ۷ و ۸ ثور، بل که این روزهای سیاه، محصول ریشه های ستبری اند که در عمق افغانستان، نهفته می باشند. به پنداشت من، سال ۱۷۴۷ میلادی را باید یک روز شوم و سرآغاز تمام بدبختی های بیش از دو و نیم قرن وطن شناخت.»

یکی از هموطنان آگاه ما به نام «موسوی»، جواب محکمی به این چهره نمای بی چهره داده است که در شماره های ۸۵ و ۸۶ ماهنامه «مردم افغانستان»، چاپ امریکا و نیز در «افغان رساله» - شماره های اپریل و جون و جولای و اگست ۲۰۰۵ در تورنتوی کانادا - به چاپ رسیده است. مگر من جواب این آقا را تحت نام «نگاهی به دوران خوشبختی؟ افغانستان قبل از ۱۷۴۷» در مقاله ای به بررسی گرفتن و در سایت های «افغان-جرمن آنلین» و «دعوت نت» و «مهر» و «تول افغان» و «ژواک» و غیره به نشر سپرده ام تا دیده شود که دوران قبل از ۱۷۴۷، چه گونه دوران خوش و خرمی بوده است که آقای چهره نما در حسرت آن می سوزد و می سازد.

مضحک تر از این طرز دید، طرز دید یک دکتری از همین گروه است. این دکتر که خود را «لعل زاد» می نامد، اساساً منکر تاریخ و جغرافیای افغانستان قبل از امیر عبدالرحمن خان است. وی در سایت «آریائی»، خواب هایی را تعبیر می کند که هیچ آدم خواب برده ای اگر اندک سوادی هم داشته باشد، به آن باور نمی کند. دکتر لعلزاد، صاف و پوست کنده می نویسد: «شگفت آور است که یک تعداد تاریخنگاران درباری و تاریخسازان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۵ /

سرکاری، مبداء ایجاد افغانستان کنونی را سال ۱۷۴۷م یعنی به قدرت رسیدن احمد خان، رئیس قبیله «ابدالی» در کندهار می دانند؛ در حالی که در واقعیت امر، تا زمان عبدالرحمن، دولت و یا کشوری با این نام (افغانستان) نه تنها در تاریخ، بل که حتی در جغرافیه نیز وجود ندارد.» (سایت آریائی، آرشیف مسایل سیاسی)

نوشته های از این دست به اصطلاح ایرانی ها «گندش» را درآورد و از دیدن آن ها، آدم هر قدر با حوصله هم باشد، حوصله اش سر می رود و از خود می پرسد که چه گونه کسی که سند دکتورا دارد، می تواند یک چنین کلام پوچ و لایعنی را به نگارش آورد؟ به این دکتور باید خاطر نشان کرد که جناب: اگر از نظر شما بالفرض تاریخ های استاد کهزاد و تاریخ های پوهاند حبیبی و تاریخ های پوهاند دکتور حسن کاکر و تاریخ های ملا فیض محمد «هزاره» و تاریخ میر محمد صدیق فرهنگ، همه گی تاریخ های سرکاری و تاریخ سازی شده و غیر قابل اعتماد باشند، آیا تاریخ مرحوم غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) که مولف آن نیم عمر خود را در زندان های استبداد گذرانده است و بار بار در خارج از کشور، تجدید چاپ شده، باز هم یک تاریخ بی اعتبار سرکاری است که جناب شان به خود زحمت نداده تا یک بار آن را بخواند و بداند که افغانستان هم مثل کشور های منطقه از خود تاریخ و تمدن درخشان داشته و جغرافیای آن نیز درخشان و بسیار پهناورتر از جغرافیای کنونی بوده است و نام آن یک نام جعلی و ساخته گی و به اصطلاح ایرانی ها «من درآوردی» نیست. «تاریخنامه هرات»، تالیف در ۶۱۸ هجری، بیش از سی مرتبه، این نام را ذکر کرده و حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» - تالیف ۷۳۰ هجری - در بسی از صفحات خود از محاربات افغانان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۱۸۶ /

با شاهان آل مظفر در حدود سال ۶۵۰ هجری و همچنان عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی، مؤرخ عهد تیموری در «مطلع السعدین و مجمع البحرین» خود از افغانستان به عنوان جزوی از قلمرو تیموری یاد کرده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۷ /

افغان، افغانی، افغانستانی

خلیل الله معروفی

بخش اول:

آقای ولی احمد نوری، مضمونی را در شماره ۶۳۲ جریده «امید» به چاپ رسانده اند زیر عنوان «استعمال نام افغانستانی جرم است» که بلافاصله در دو ستون پهلوی آن، جوابیه های آقای عبدالله رها و آقای محمد قوی کوشان، جلب نظر می کنند. آقای نوری، نوشته خود را روی صحیفه ی جهانی انترنت نیز گذاشته است تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

به نظره بنده، ایشان از احساسات پاک و پندوستی و از خاستگاه عشق و علاقه به افغانستان و جمیع مردم آن حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند؛ ولی حیف و هزاران حیف که قالب بسیار زننده و توهین آمیزی را انتخاب کرده اند و چه بسا که مدعا، قربانی کلمات و عبارات تند گردیده است. اگر ایشان داعیه خود را که از نگاه این بنده خدا، کاملاً مشروع، به جا و به موقع است، در لباس مقبول (۱) و قالب زینده ای تقدیم می کرد، به یقین که هم گپ شان به کرسی می نشست و هم دل کسی آزرده نمی شد، یعنی هم لعل به دست می آمد و هم یار نمی رنجید.

اما چه چاره که وقتی احساسات ما افغان ها جریحه دار گردد و به اصطلاح «تور بخورد»، سرازیا گم می کنیم و می خواهیم زمین و زمان را «به دگه روی چه کنیم». کاش افغانان در هر موقعیتی می توانستند از خویشتن داری کار بگیرند و از راهی پیش آیند که ادعای بر حق ایشان واقعاً به گوش های شنوا برخورده و مورد قبول قرار گیرد. برافروخته شدن و از احساسات کار گرفتن، متأسفانه خاصیت خانه زاد ما افغان هاست.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۸ /

حدوداً یک و نیم سال پیش هم نویسنده محترمی به نام دکتور کوهدامنی، موضوع مشابهی را مطرح کرده و مع الاسف از عین لهجهء کوبنده کار گرفته بود. نوشتهء ایشان هم نتیجهء چندان درخور نداشت و با بازتاب تند چند نویسنده مواجه گردید. من در آن زمان مضمون «جدال بر سر کلمات» را نوشتم که در شمارهء ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی که برایم معلوم گردید، گویا نوشتهء ام مقبول نظر بسا از خواننده گان امید قرار گرفت. از جمله مقبول خاطر نویسندهء بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی چون جناب امان الملک جلاله. ایشان در شمارهء ۵۶۹ امید، مقاله ای نوشت و از این هیچمدان قلم شکسته (۲)، تجمید کرد و آن قدر تجمید کرد که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانهء خود بر این مسکین نظر افکنده بودند، ورنه در خود چیزی نمی بینم که سزاوار چنین تحسینی باشد؛ اما به خود می بالم که مورد ذره نوازی آن عالی جناب قرار گرفته ام - خوانندهء خواننده را به مطالعهء آن مقالهء خود دعوت می کنم -.

بعد از این مقدمه، می روم به اصل مساله:

استعمال کلمهء «افغانستانی» به جای «افغان»، برخلاف حدس دوستان، موضوع خاص و منوط زبان نیست که بگوییم: «خوب، زبان یک پدیدهء اجتماعی است و مانند هر پدیدهء دیگر اجتماعی، در تحول و تطور است. واژه ها و کلمات زاده می شوند یا از بیرون وارد زبان می گردند. واژه ها پیر می شوند، می میرند و متروک و تاریخی می شوند و جای خود را به کلمات تازه می دهند و ...». این مساله را نمی توان با چنین دیدی تشریح کرد؛ زیرا موضوع اساس و منشای دیگری دارد. از نظر من، ابجد نویس این موضوع، از دو حساسیت آب می خورد و بل که از همین دو منبع سرچشمه می گیرد و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۹ /

بر روی اغراض زبانی استوار می باشد. این دو حساسیت که در حقیقت یک واحد را تشکیل می دهند، عبارت اند از:

- ۱- این که در دو و نیم سده اخیر، گویا قوم پشتون بر افغانستان حکم چالانده و دگر اقوام را سرکوب کرده اند.
- ۲- حساسیت در مقابل کلمه «افغان» و تک قومی بودن نام «افغانستان». من در این زمینه خاص ولی حاد، عجالتاً به اختصار می نویسم؛ بود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ زنند.

در این اواخر- و نه تنها در این اواخر- بسیار شنیده می شود که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی که بر ویرانه های خراسان، کشوری به نام «افغانستان»، قد برافراشته، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده اند. بلی! می گویند که در این مدت دو و نیم قرنه، قوم پشتون بر افغانستان حکمروایی نموده و اقوام دیگر را سرکوب کرده اند. اگر بی طرفانه و خالی از غرض به موضوع پردازیم، می بینیم که این ادعا با واقعیت های تاریخی، وفق نمی کند.

قوم پشتون، متشکل است از دو صد قبیله مختلف که از جمله در این مدت، فقط دو سلاله سدوزایی (ابدالی) و محمد زایی، قدرت را درست داشته اند و اگر دقیق گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزایی و محمدزایی بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هر آینه که در مورد دو صد قبیله، یعنی قوم پشتون هم هرگز صدق نخواهد کرد. قبیای حکم را بر اندام اقوام پوشانیدن، جزو را کل پنداشتن، صغری را به جای

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۰ /

کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمی کند و جنجال برانگیز است، بل که جفایی ست بر واقعیت ها و بهتانی ست بر دامن تاریخ. برنت گلانزر ضمن مقاله خود در کتاب «افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی» می نویسد: «گفته می شود که پشتون ها ۲۵۰ سال بر کشور افغانستان حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتون ها نبوده، بل که حکومت حاکمان پشتون بوده است. حکام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کرده اند؛ اما هرگز تمام پشتون ها و نه حتی اکثریت آنان حاکم نبوده اند. اداره واقعی و روزمره کشور، عمدتاً به غیر پشتون ها، یعنی نخبه گان دری زبان شهری واگذار می گردید.» (۳)

اگر در این مدت، جفایی بر مردم رفته، بر همه رفته؛ هم بر پشتون، هم بر تاجیک، هم بر اوزبیک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مورخ راستگو، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غبار محمد غبار در صفحه ۸۰ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ»، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم، این طور شرح می دهد: «مردم افغانستان، مساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل می خمیدند. توده های مردم پشتوزبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور، کمتر رنج نمی کشیدند.... مردم پکتیا، آرد جواری را تلخ کرده می خوردند تا صرفه ای به عمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنان، پای برهنه، کوه و دشت را می پیمایند تا لقمه نانی به دست آرند. در دهکده های فراه، نه این که زن و مرد و طفل، پیزار نداشتند، چراغ و قندیل را هم نمی شناختند. در دهات قندهار، مردم جز از کلبه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زنده گی میلیون ها نفوس کشور

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۱ /

افغانستان است که زیر پای خدمه (۴) و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته می شوند.»

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از گروه های مردم، مشخصاً مورد سرکوب بی امان حکومت ها قرار گرفته اند و یا این که گروه هایی از مردم بر ضد گروه های دیگری استعمال شده و یا که جنوب بر ضد شمال، برانگیخته شده است؛ اما این کارروایی هایی اند که در اثر اغوا، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید به نام مردم و اقوام ختم شوند. متأسفانه توده های مردم به خاطر ناآگاهی و یا کم آگاهی خود، مدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض به کار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حکام خود کامه و گماشته گان ایشان و یا کار اشخاص پُر کینه و مفتن است؛ نه کار مردم.

البته سلطه دودمان ها بر یک کشور، نه مربوط به دو صد و پنجاه سال اخیر افغانستان است و نه منوط به تاریخ افغانستان. چنین امری را در تاریخ اکثر ممالک جهان می بینیم.

تمسک دوم بسا کسان چنین اندیش بر نام «افغانستان» است که منسوب به یک قوم خاص می باشد. اینک نام وطن عزیز ما (افغانستان) چه طور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل و تاریخی را ایجاب می کند و نتوان در خلال یکی و دو جمله خلاصه اش کرد؛ چنان که «رها» نموده است. آن چه را که در این جا به صراحت می توانم بگویم، این است که نام کنونی وطن ما از هیچ شهروند و باشنده آن، سلب هویت نمی کند و اگر چنین می بود، نصف مردم دنیا بی هویت می شدند، چون نام بسا کشور های جهان به حساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثال هایی در زمینه بزنیم:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۲ /

تاجیکستان (سرزمین تاجیکان)، اوزبیکستان (کشور اوزبیکان)، ترکمنستان (دیار ترکمنان)، قزاقستان (مملکت قزاقان)، قرغیزستان (سرزمین قرغیزان)، ترکیه (سرزمین ترکان)، فرانسه (کشور فرانکان - قومی از نژاد جرمن)، روسیه (فدراسیون روسیه - کشور روسان)، بنگله دیش (دیار بنگالیان)، هاشمی یا اردنیه هاشمیه - کشور «اردن» در گذشته نه چندان دور، همین طور نامیده می شد - که تمام کشور به نام یک خاندان خوانده می شود.

اما «کور هم می داند که دلدۀ شور است» و این که در تاجیکستان، نصف مردم، قومیت تاجیک ندارند. در هند و یا به حساب ما هندوستان (سرزمین هندوان)، بیشتر از دو صد میلیون مسلمان زنده گی دارند. در قزاقستان، چند میلیون روس و آلمانی و غیر هم می زنند. بیست میلیون نفوس ترکیه را کرد ها می سازند. در کشور ایران، چند میلیون عرب (سامی) و چندین میلیون ترک و ترکمن و دیگر وابسته گان تورانی وجود دارند. در فدراسیون روسیه - متشکل از ۸۸ جمهوری مختلف - ده ها میلیون تاتار، قزاق، چچن، انگوش و غیره، جزو باشندگان این سرزمین فراخ اند. در سرزمین چک، سه میلیون آلمانی زنده گی دارند. در عربستان سعودی، نود و نه اعشاریه نه نه نه درصد مردم، فارغ از آل سعود اند.

اگر فرضیه کمینه در مورد استعمال کلمه «افغانستانی» به جای «افغان» درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم دگمل (نیم درمل به حساب معمول ما) بنده، راه را برای بحث های مفصل و مستدل هموطنانم بگشاید. شاید تعداد محدود چیز فهان ما که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمه «افغانستانی» منتفی گردد. بی پرده و پوست کنده باید گفت که این موضوع، فقط متوجه تعلیم یافته گان و قشر درس

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۳ /

خواننده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های میلیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند و خوب است که چنین است؛ چون همین هاینده که ضامن بقای افغانستان عزیز اند.

وقتی جناب ولی احمد نوری، نوشته خود را زیر عنوان «استعمال نام افغانستانی جرم است» تقدیم می کند، مقصد شان از «جرم» به احتمال قوی «گناه» است، ورنه آن طور که جناب عبدالله رها پنداشته اند و مراتب سه گانه قانون جزایی (قباحت، جنحه و جنایت) را از آن برون آورده اند.

برای بررسی قسمتی از مقاله جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام: دستگاه لغوی را «دستگاه باز و نامحدود زبان» خوانده اند؛ چون از یک طرف ظرفیت آن نامحدود است و از طرفی دروازه هایش به روی هر نوع لغاتی از خود (به اصطلاح ایرانیان خودی) و بیگانه باز می باشد. ما جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمی توانیم. از سوی دیگر می توانیم از عناصر موجود شب و روز، لغات جدید بیافرینیم؛ همان قسمی که مانع مردن و متروک شدن کلمات نیز شده نمی توانیم؛ اما وظیفه ادبا و ادیبان است که مانع بی بند و باری در زمینه گردند و نگذارند تا ترکیبات نامیمون به خورد مردم داده شده و در زبان معمول گردند، ولو که این کار به ساده گی هم میسر نیست؛ چون افغانان از آثار مطبوع ایران استفاده گسترده می کنند، اصطلاحات ایرانی خواهی نخواهی، ذهن نشین ایشان می شود، خواه چنین کلمات خوش ساخت بوده و مطابق به قانونمندی زبان آفریده شده باشند و یا این که از ذهن های پُر عقده به اصطلاح «سره سازان» و یا اشخاص ناوارد در زبان دری تروایده باشند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۴ /

زبان‌شناسی مدرن، سره‌سازی و سره‌نویسی را در زبان ناروا دانسته و آن را در زمره‌ی آفات زبان می‌شمرد. هر زبان، گنجینه‌ی لغات و واژه‌گان خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشند و یا این که از زبان‌های دیگر وارد آن گردیده باشند؛ اما همین که کلمه‌ای از زبان‌های بیگانه، وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار به کار رفت، دیگر نمی‌توان آن را «بیگانه» خواند. بعضی کسانی که بیشتر ذهن‌شان از سرچشمه‌ی تعصب ناسیونالیستی آب می‌خورد، برخلاف این پرنسیب عمل کرده و می‌خواهند زبان خود را از لغات به اصطلاح خودشان «بیگانه» بسترند و پالوده بسازند. چنین سره‌سازان و سره‌نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان می‌خواهند کلمات «بیگانه» را ولو که معمول و به اصطلاح خودشان جا افتاده هم اند از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامانوس، مرده، متروک و خود ساخته بدساخت را به جای آن‌ها به کار برند. برای این که خواننده عزیز، منظری از این مضحکه پیدا کند، مثال‌هایی را در زمینه ذکر می‌کنیم:

۱- استعمال کلمات خودساخته بدساخت و نامانوس:

«سه‌بر» در عوض مثلث. «کارواژه» در عوض فعل. «نام‌واژه» در عوض اسم. «کارمایه» در عوض انرژی یا انرجی. «همایش» در عوض کنفرانس. «رایانه» در عوض کامپیوتر. «ترابری» در عوض حمل و نقل. «نشست» در عوض جلسه. «تنش» در عوض تشنج. «فرآیند» در عوض روند، جریان و پروسه. «پرونده» در عوض دوسیه (لغت فرانسوی). «فرنشین» در عوض رییس. «نشانی» در عوض آدرس. «چالش» در عوض چلنج. «دهشت افکن» در عوض لغت جهانی «تروریست» و غیره و غیره.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۵ /

۲- استعمال کلمات مرده، متروک و تاریخی:

«آفند» به جای حمله. «پدافند» به جای دفاع. «خوش خیم» به جای نجیب، سازگار و نیک فرجام. بدخیم به جای خبیث، ناسازگار، بدفرجام و غیره و غیره.

به گفته استاد بزرگ دانشگاه تهران، دکتور خسرو فرشید ورد، کلمه ای که با عناصر مرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزادی ست که مرده به دنیا می آید و ناگزیر جایی به جز در گورستان فراموشی نخواهد داشت. (۵)

عالیجنابان سره نویس با هرچه کلمات «خارجی» است، عناد می ورزند. البته ضدیت ایشان در برابر کلمات عربی، از همه شدیدتر است. اینان ننگ دارند که واژه های عربان «کشکینه خوار پشمینه پوش به ریگ بیابان پرورده» را در زبان دری به کار بندند. اینان گویی می خواهند عصیت های ناسیونالیستی خود را بر فرق زبان دری سوار کنند؛ اما این کاری ست بی هوده و نافرجام. چرا و به چه خاطر لغاتی از قبیل اسم و فعل و جمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و تروریست و غیره و غیره را که کاملاً متداول و مانوس اند، از فارسی براندازیم؟ بهتر است که هم و غم خود را در راه های مهمتر و جدیتری به کار اندازیم. علم و فن بیاموزیم. در علوم و تکنالوژی، نوآوری کنیم. دست به اختراع و اکتشاف زنیم و کارهایی کنیم که هم به درد ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد. حاشیه بیشتر نمی روم؛ ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل تر بخواند، صفحات مربوط را در کتاب های «دستور مفصل امروز» و گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی، هر دو اثر دکتور خسرو فرشید ورد، مطالعه فرماید.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۶ /

بعد از این حاشیه روی ضروری در ارتباط به نوشته آقای ولی احمد نوری که فرموده اند: «در این چند سال اخیر در بعضی روزنامه ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صد آنند که کلمات فارسی ایرانی را به عوض کلمات سجهء دری یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده اند به کار برند که نه تنها خوش آیند نیست، بل که رنج آور است...»، فقط تا آن حد موافقم که نباید کلمات مضحک و نامانوس فارسی ایران را که در بالا به حیث نمونه و مشتی خروار ذکر کردم در فارسی زیبای خود به کار بریم.

فارسی - دری افغانستان از بسا جهات سره تر، اصیل تر و دست نخورده تر است. صرف نظر از کلمات معدود دیوانی و اداری پشتو که قسراً و جبراً وارد آن گردیده، ولی بر دستگاه دستوری زبان دری هیچ تاثیری ندارد. اصالت زبان بیشتر با دستگاه دستوری و آوایی (صوتی) آن سنجیده می شود، نه با دستگاه لغوی آن که همیشه متغیر است.

زبان دری ما از بدعت های مسخره ای که در فارسی ایران راه یافته تا حد زیادی بر حذر مانده است. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری ما را و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را می شنوند، غبطه می خورند و حسد می برند. نفیسی ها و فروزانفر ها و بهار ها و خانلری ها، وقتی از دره ها و کوهپایه های افغانستان دیدن می کردند و دری قرون سوم و چهارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا می دیدند، لذت می بردند و به اصطلاح خودشان «حظ» می کردند. اتفاقاً این یگانه موردی است که ایرانیان با انصاف و حقشناس، بالخصوص در مورد افغانان و زبان دری ایشان اقرار می کنند و چه جانانه اقرار می کنند. - برای درک عملی این واقعیت، می توان بر مقاله بنده (سره گی و دیرپایی واژه ها و اصطلاحات در زبان دری

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۷ /

افغانستان) در شماره ۴۴۹ امید، نظری انداخت -. حیف است که «یوسف مصری» خود را به «زرنا سره» ایرانی بفروشم. اما تمام این گپ ها، مانع آن شده نمی توانند که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده گیریم و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیا و تجدید چاپ متون قدیم و معتبر دری نباشیم.

بخش دوم:

بعد از این که در قسمت اول بر عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال به اختصار روشنی انداخته شد، در این بخش به بحث لغوی کلمات سه گانه «افغان»، «افغانی» و «افغانستانی» پرداخته می شود.

۱ - افغان یا اوغان در عرف دری زبانان، معادل و مرادف «پشتون» شمرده می شود. البته پشتو زبانان، خود را «پشتون» که جمعش «پشتانه» شود و زبان خود را «پشتو» می نامند. در مورد شجره نسب افغانان از نگاه مردم شناسی و قوم شناسی، می توان از جلد اول «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و خصوصاً از کتاب معتبر «افغانان» اثر الفنستون انگلیسی که با ترجمه آقای محمد آصف فکرت، از طرف بنیاد پژوهش های اسلامی در سال ۱۳۷۶ خورشیدی در مشهد چاپ گردیده، معلومات بالنسبه مفصل و مغتنمی را دریافت.

بعد از رویکار آمدن کشور «افغانستان»، کلمه «افغانان» از حالت خاص اصلی به در آمده و به معنی عام بر باشندگان افغانستان اطلاق گردید. - جناب ولی احمد نوری در زمینه از نگاه حقوقی پرتو کافی افکنده اند و ضرورت تکرار آن دیده نمی شود.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۸ /

جمع درست «افغان» یا «افغانان» است و یا «افغان ها». در ایران دوره قاجاریه، «افغان» را به قاعدهء عربی جمع می بستند و «افاغنه» می گفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوء نهفته بوده و ماندهء آن بوده که «فرعون» را به شکل «فراعنه» جمع بندند. - دری زبانان را شاید که کلمات غیر عربی از جمله دری را به قاعدهء عربی جمع سازند.

۲ - «افغانی»، صفت نسبی افغان است؛ یعنی آن چه مربوط به افغان باشد و به او نسبت برد. مثلاً «غیرت افغانی»، «شیوهء افغانی»، «سلاحشوری افغانی»، «دانشمند افغانی»، «مقامات افغانی» و غیره. در عرف دری زبانان ما در سابق زبان پشتو را نیز افغانی می گفتند. واحد پولی افغانستان هم «افغانی» خوانده می شود. این که بعضی کسان خصوصاً ایرانیان، «افغان» را «افغانی» یاد می کنند، کاملاً نادرست است و از بی اعتنائی شان به زبان دری حکایت می کند. همان قسمی که «افغانی» نادرست است، اگر روس را «روسی» بگوییم، چک را «چکی» بگوییم، تاجیک را «تاجیکی» بگوییم، قرغز را «قرغزی» بنامیم، انگلیس را «انگلیسی» بنامیم، ترک را «ترکی» بنامیم و کرد را «کردی» بنامیم به همان تناسب غلط اند که افغان را «افغانی» بگوییم؛ اما افغان را «افغانی» خواندن که در بین مردم ایران کاملاً رایج است، به احتمال قوی از اعراب نشات کرده است. اعراب، «افغان» را به حیث کشور دانسته و سپس «ی» نسبتی را بر آن افزوده «افغانی» درست کرده اند که به تبعهء (۶) کشور «افغان» اطلاق گردد. از همین رو اعراب، سید جمال الدین «افغان» را «افغانی» یا «الافغانی» خوانند. اتفاقاً خود متفکر بزرگ افغانستان، سید افغان هم کشور خود را «افغان» می خواند، چنان که فرماید: «من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کنر»، یعنی از ساکنان کابل از اهالی افغان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۹ /

(افغانستان)، سید جمال الدین از سادات کنر. (۷) و یا فرماید: «ان الافغان اول ارض مس جسمی ترابها» (افغان (افغانستان)، اولین جایی ست که جسمم با خاکش در تماس آمد. (۸)

در باره سید از زبان شیخ محمد «عبده» (شاگرد بزرگ و هم‌زمش) می‌خوانیم: «سید جمال الدین، پسر سید صفتر (صفدر) از خانواده بزرگ در بلاد افغان بود که به سید علی ترمذی، محدث بزرگ نسبت می‌برد....» (۹) بد نیست در این جا قصه ای را از کتاب «زنده گی سردار کابلی» اثر نویسنده ایرانی (کیوان سمیعی) هم بیاوریم.

سردار کابلی، گویا از زبان پدر خود (سردار نور محمد خان) قصه می‌کند در زمانی که در عراق به سر می‌بردند در بصره به خدمت سید جمال الدین می‌رسد. شخصی او (سردار نور محمد خان) را به سید معرفی می‌کند و می‌گوید که ایشان هم افغانی هستند. معلوم نیست که پیش از ورود او، سخن از چه می‌رفت که سید رو به او کرده می‌گوید: «چه کسی از مسلمان ها می‌تواند شعور داشته باشد و اهل افغان نباشد. فعلاً که جز افغان از مسلمان کاری ساخته نیست.» در این جا هم سید، «افغان» را در معنی «افغانستان» به کار می‌برد. (۱۰) نباید ناگفته گذاشت که «افغانی» را در معنای «افغان»، بعضاً در کلام قدمای خود نیز می‌بینیم. حکیم فرخی سیستانی گوید:

به گونه شل افغانیان، دو پره و تیز

چو دسته بسته بهم، تیرهای بی سوفار (۱۱)

«شل» به شین مکسور در معنی «نیزه»ء کوچک و «سوفار» یعنی «بیخ تیر که در چلهء کمان گذاشته شود.»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۰ /

در شاهنامهء فردوسی هم کلمهء «افغان» را می یابیم؛ هم «اوغان» را و هم «افغانی» را. سخنسرای بی مثال توس در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد، شانزده بار کلمهء «افغان» را به کار می برد؛ سه بار «اوغان» را و سه بار «افغانی» را. داستان رزم رستم با کک کهزاد از زبان فردوسی، آن قدر جالب است که دریغ می آید از آن در این جا مختصر شرحی نیارم:

چنین گفت دهقان دانش پژوه

مر این داستان را ز پیشین گروه
 که نزدیک زابل به سه روزه راه
 یکی کوه بُد سر کشیده به ماه
 به یک سوی او دشت خرگاه بود
 دگر دشت زی هندوان را بود
 نشسته در آن دشت بسیار کوچ
 ز افغان و لاچین و کرد و بلوچ
 یکی قلعه بالای آن کوه بود
 که آن حصن از مردم انبوه بود
 به دژ در یکی بدکنش جای داشت
 که در رزم با اژدها پای داشت
 نژادش ز افغان، سپاهش هزار
 همه ناوک انداز و ژوبین گداز
 به بالا بلند و به پیکر ستر
 به حمله چو شیر و به پیکار ببر
 دو رانش به مانده ران پیل

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۱ /

گه رزم جوشان تر از رود نیل
به نیرو جدا کردی از کوه کمر
گریزان ز رزمش بدی شیر نر
چون پیکار جستی ز مردان مرد
ز مردان بر آوردی از گرز گرد
ورا نام بودی کک کهزاد
به گیتی بسی رزم بودش به یاد

کک کهزاد آن قدر زور آور بود که سالانه ده چرم گاو زر سرخ از زال (پدر رستم) باج می ستانید. زال زر در نیمروز منادی زده و هشدار داده بود که از کک کهزاد، به رستم چیزی نگویند. مبادا که رستم آهنگ کک کند و از دستش ضایع گردد. رستم مگر تصادفاً از موضوع آگاه می گردد و بعد از کسب اجازت از پدر (زال زر) به اتفاق میلاد و کشواد به نبرد کک کهزاد می رود. اول بهزاد به جنگ رستم می آید و گرفتار می شود. رستم، بهزاد را به میلاد می سپارد. دیده بان، خبر اسیر شدن بهزاد افغان را به کهزاد می رساند و از تمام کوایف نبرد، قصه می کند. در این گفت و گویند که خروش رستم به گوش کک می رسد:

در این گفت و گو بود با کهزاد
که آمد خروشی که ای بد نژاد
چه در دژ گزیدی بدین سان درنگ
که آمد همه نام اوغان به ننگ

وقتی کهزاد، نعره رستم را می شنود، از فراز کوه فرود می آید و با رستم به رزم اندر می شود. زال زر هم از سیستان به مدد رستم می رسد. کهزاد،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۲ /

مغلوب رستم می شود و رستم دستانش را به زنجیر می بندد. بزرگان و نام
آوران، پیش رستم می آیند و به ستایش و تکریم او می پردازند:
پیاده همه پیش باز آمدند
بر پیلتن در نماز آمدند
بدیدند کک را چنان بسته دست
گروهی از افغانیان کرده پست (۱۲)

«نماز»، اصلاً معنی «ستایش»، «توصیف» و «تبجیل» را دارد.)
به عقیده بنده، آوردن «افغانی» به جای «افغان» هم در شعر فرخی و هم در
کلام فردوسی، فقط به روی ضرورت شعری بوده، نمی تواند ملاک دانسته
شود. شاعران دری گو و شاید زبان های دیگر نیز بسیار به خود حق داده اند
که در کلمات و حتی در دستور زبان، تصرف کنند.
۳ - کسانی از تبعه افغانستان که نمی خواهند خود را «افغان» بخوانند، در
صدد چاره شده و با اضافه کردن «ی» نسبت در آخر افغانستان، کلمه «
افغانستانی» را راست (۱۳) کرده اند. بیشترین این هموطنان ما یا خود چند
صبحی در ایران به سر برده اند و یا این که زیر تاثیر تبلیغات بعض ایرانیان
کینه ورز رفته اند. چنان که تاریخ دوره قاجاری کشور فارس نشان داده،
زامداران آن کشور در اثر اغوا، تطمیع و فتنه انگیزی روسی و انگریزی،
همیشه آتش نفاق و خانه جنگی را در وطن عزیز ما فروزان نگه می داشتند و
به کار هایی دست می زدند که اوضاع وطن ما را مغشوش بسازند. نتیجه این
کارروایی ها و کارروایی های استعمار انگلیس و سیاست های دیگر کشور
های استعماری اروپا، چنان شد که همواره گوشه هایی از کشور ما قیچی
شده، جزو ممالک همجوار گردند و دولت مقتدر درانی، به دست شهزاده

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۳ /

گان بی کفایت، نالایق و آله دست بیگانه گان، رو به قهقرا و فتور نهاد. ورنه در زمانی که دولت مقتدر درانی تشکیل گردید و در اوانی که در سطح جهانی جهشی به جلو دیده می شد، زمینه بسیار مساعدی به وجود آمده بود که وطن ما توام با جهان، گام بردارد. اتفاقاً از چند ماه به این طرف است که جناب محمد سعید فیضی در جریده وسیع الطیف امید، سلسله بسیاری جالبی را زیر عنوان «دسایس (رقابت ها) روس و انگلیس در افغانستان و ماجرای خط دیورند» نشر می کنند و وضع افغانستان را در رابطه به اوضاع جهانی و خصوصاً در ارتباط به دول استعماری و دولت آله دست آنان (فارس قارجاری) به شکل بسیار جامع و گیرایی شرح می دهند. از خلال نوشته های ایشان واضحاً دیده می شود که دولت فارس در یک زمان بسیار حساس تاریخ ما، چه رول مخرب و ویرانگری را بازی کرده است. در ایران امروزی هم کینه توزان و دشمنان افغانستان، کم نیستند.

زمانی که طالبان، چند ایرانی را در قنسلگری ایران در مزار شریف کشتند، شعله های خشم ضد افغانی ایرانیان در حدی موج زد که صد ها تن افغان مظلوم، آواره و بی گناه مقیم ایران را از دم تیغ گذشتانده و رهبری انقلاب اسلامی، آیت الله العظمی خامنه یی از «قوم وحشی» (۱۴) سخن گفت. این که پناهنده گان بی پناه ما در ایران، چه لیل و نهاری را دیدند، موضوع بحث دیگری ست. بنده ضمن سفر های بی شماری از چاردانگ ایران، بسا خاطرات شیرین و تلخی را یادداشت کرده ام که اگر روزی میسر گردد، پیش دیده وطنداران قرار خواهند گرفت. همین قدر می گویم که از رژیم ها، هیچ گله ای نداریم! گله ی ما از مردم نجیب ایران است که علایق و مشترکات خیلی فراوانی با ما دارند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۴ /

باکم از ترکان تیرانداز نیست

طعنه تیرآورانم می کشد

بعض افغان ها، چنان شیفتهء اغوا و تفتین بیگانه گان قرار گرفته اند که حتی سید جمال الدین افغان را در هیات سید جمال الدین افغانستانی، استعمال می کنند؛ اما تمام این مکائد و حیل از کنه و اصلیت انتساب به کلمهء «افغان» نمی گاهد؛ چون هم در کلمهء «افغانی» و هم در کلمهء «افغانستانی»، جزو اصلی و لایتجزای هر دو کلمه، همانا کلمهء «افغان» است.

در فرهنگ های دیگر چاپ ایران، از قبیل امید و معین، این کلمه دیده نمی شود و گپ فقط از «افغان» و «افغانی» است.

فرهنگ «سخن»، گویا بالوسيله می خواند کلمهء «افغانستانی» را سر زبان ها اندازد. واضح است که با آوردن «ی» در آخر هر اسم، از جمله اسم ممالک، صفت نسبی آن به دست می آید و هر کی ابجد زبان دری را بداند، از این نکته آگاه است؛ یعنی هیچ ضرورتی نمی رفت که فرهنگ «سخن»، مشخصاً کلمهء «افغانستانی» را در قلب خود بگنجانند. اگر فتنه ای در کار نیست، پس چرا این فرهنگ جامع از کلمات تاجیکستانی و ترکمنستانی و اوزبیکستانی و قرغزستانی و قزاقستانی و غیر ذالک به حیث باشندگان آن کشورها هم سخن نمی گوید؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! سرچشمه ها و توضیح ها:

۱ - «مقبول» اسم مفعول عربی و در معنی «مورد قبول» یا «قابل قبول» است. این کلمه در عرف ملک ما، معنی «زیبا و خوشنما» را می دهد و الحق که «زیبا» و «خوشنما» مورد قبول است.

۲ - «قلم شکسته» بدون کسرهء اضافه، یعنی «کسی که قلمش شکسته باشد» و کنایه از «کسی که درست نوشته نتواند»، نظیر این ترکیب را در زبان خود بسیار می توان سراغ کرد. از قبیل: گردن شکسته، گلو بریده، رنگ پریده، گریبان دریده و غیره که هیچکدام کسرهء اضافه بر نمی دارند.

۳ - صفحهء «۲۳۴» کتاب «افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی»، گردآورنده: ویلیام میلی، ترجمهء عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷خ، مشهد.

۴ - «خدمه» به فتح سه حرف اول، جمع «خادم» است که در متن مرحوم غبار، مقصد از «خدمتگاران دولت» می باشد. در عرف افغانستان، «خدم» را به جای «خدمه» می انگارند، چنان که در کارت های عروسی نویسند: «بدون خادمه و اطفال».

۵ - صفحهء ۳۸۹ «گفتار هایی در بارهء دستور زبان فارسی» اثر دکتور خسرو فرشید ورد، چاپ ۱۳۷۵خ، چاپخانهء سپهر، تهران.

۶ - «تبعه» به فتح سه حرف اول، جمع «تابع»، یعنی تابعان و پیروان. در عرف افغانستان و ایران، این کلمه را به حیث مفرد به کار می برند؛ اما بهتر است که در حالت مفرد از لغت «تابع» و یا «شهروند»، کار گرفته شود.

۷ - برگرفته از «د شرق نابغه، سید جمال الدین افغانی، اثر مرحوم دکتور محمد سعید سعید افغانی به نقل از نوشته های استاد محمود ابوریه.

۸ - صفحهء ۱۶۸ همان جا، به نقل از نوشته های استاد محمود ابوریه.

۹ - صفحهء ۶۹ «نوآوران جهان اسلام»، شیخ محمد عبده، ترجمهء علی اکبر کسمایی، چاپ ۱۳۵۹خ، ناشر: «نهضت زنان اسلام»، نقل از مقالهء شیخ محمد عبده، زیر عنوان «التأثر الاسلامی جمال الدین افغانی»، یعنی «انقلاب اسلامی سید جمال الدین افغانی».

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۶ /

۱۰- صفحه ۹۳ «زنده گی سردار کابلی»، تالیف کیوان سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۳خ، چاپ گیلان. چون سخن از سید جمال الدین افغان و کتاب فوق رفت، می خواهم در زمینه قصه ای که در صفحه ۹۴ همین کتاب آمده و جناب نصیر احمد رازی آن را نوشته خود (به دنبال آفتاب از شرق تا غرب...) امید «۶۳۶» نقل کرده اند، اظهار نظری نمایم. به نظر بنده، این قصه از همان قصص و حکایات قالبی می باشد که نویسنده گان ایرانی به منظور منسوب ساختن سید به ایران، جعل کرده اند و چنین جعلیات در آن جا (ایران)، کم دیده نمی شوند. البته در دهاء و ذکاوت دوران صباوت سید، کوچکترین شک و شبهه ای نیست.

۱۱- صفحه ۶۲ دیوان فرخی سیستانی، چاپ دکتور دبیر سیاقی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱خ، چاپ گلشن، در ذکر غزوات یمین الدوله محمود غزنوی در هند.

۱۲- صفحات ۵۵۸ تا ۵۶۴ شاهنامه فردوسی، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۶۹خ و صفحات ۲۸۵ تا ۳۱۱ «افغانستان در شاهنامه»، اثر مرحوم استاد احمد علی کهزاد، چاپ موسسه طبع کتب بیهقی، کابل.

۱۳- «راست کردن» یعنی «ساختن و درست کردن» از لغات قدیم و بسیار زیبای دری است که هنوز از زبان مردم ما شنیده می شود؛ خصوصاً از زبان روستاییان ما.

ناصر خسرو بلخی در «سفرنامه» فرماید: «و این شهر، صور معروف است به توانگری ... و مردمانش بیشتر شیعه مذهب اند و قاضی ای بود آن جا، مردی سنی مذهب پسر ابو عقیل می گفتند. مردی نیک منظر و توانگر و بر در شهر مشهدی راست کرده اند....»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۷ /

«صور»، شهری بوده قدیمی که امروز جزو کشور لبنان است. «مشهد» یعنی جای حضور یافتن و ظاهر شدن. شهادتکده و مزار و در این جا، مراد از ساختمانی است برای تجمع مردم که به حساب امروزی «سالون شهری» شود. حضرت شیخ اجل در بوستان فرموده:

یکی پنجه ای آهنین راست کرد
که با شیر زورآوری خواست کرد
کسی «پنجه بُکس» ساخته بود و می خواست به جنگ برود و گویا با شیر
زور آزمایی کند:

چون شیرش به سرپنجه در خود کشید
دگر زور در پنجهء خود ندید
یکی گفتش آخر چه خسپی چو زن
به سر پنجهء آهنینش بزن
شنیدم که مسکین در آن زیر گفت
نشاید بدین پنجه با شیر گفت

۱۴- بنده بدین مناسبت در همان وقت، مقاله ای نوشت زیر عنوان «همسایه های ناجوانمرد؛ خشم آیت الله بر قوم وحشی که در شمارهء ششم فصلنامهء رنگین، چاپ آلمان، زمستان ۱۳۷۷خ، منتشر گردید. این مضمون، نظر به ملحوظاتی به نام شخص مستعار کاظم غزینیچی (باشندهء آمستردام هالند) نشر شده بود.

* «حصن» به معنی قلعه، دژ و پناهگاه است.
* «ناوک» به یک نوع تیری گویند که با کمان انداخته شود.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۰۸ /

* «ژوین» یک نوع نیزه کوتاه است که در قدیم در نبرد با دشمن از آن استفاده می کردند.

* «ستبر» به معنی بزرگ، قوی الجثه و به فارسی ایران گنده است.

* «گرز» یک نوع از آلات جنگی است که در قدیم از آن در نبرد استفاده می شد. از چونه و آهن ساخته شده و سر آن بیضوی شکل یا گلوله مانند است که در جنگ های تن به تن با آن بر سر دشمن می زدند.

* «فتور» به معنی سستی، بی حالی و کندی، آرامی و بعد از جهش و سختی.

* «نماز» در زبان دری قدیم به تکریم و احترام گفته شده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۹ /

پاینده باد افغانستان

میر عنایت الله سادات

مدتی است که بعضی حلقات معین از طریق وسایل نشراتی شان در خارج کشور، نام «افغان» و «افغانستان» را مورد سوال قرار داده و گاه و بی گاه به مباحثات بدون محتوی می پردازند. هدف آنان درست معلوم نیست، ولی ظاهراً از ی کطرف خود و حلقات مربوط به خود را سرگرم نگه داشته و از جانب دیگر با ایجاد اختلافات و خلق مرز های ذهنی در میان افغان ها، بازار فروش را برای نشرات فاقد موازین ملی خود، گرم می سازند.

گرچه در زمینه ی نظریات وحدت شکنانه، ضد افغانی و ضد وطنی آنان، دست اندرکاران عرصه ی جامعه شناسی و تاریخ، بار بار نوشته و ادله ی قانع کننده ارائه کرده اند، ولی طوری که دیده می شود، آنان هنوز هم بدون اندک ترین توجه به شاخص ها و حقایق تاریخی، تصورات ذهنی شان را کمافی السابق به خورد مردم می دهند و به بیان مشخص تر و عام فهم، آنان رسالت خود می دانند که همه روزه این «گاه بی دانه» را باد بدهند تا اذهان مردم ما را که از حوادث دلخراش جنگ های تنظیمی و گروهی سخت متأثر شده اند، به انحصار خود درآورند.

باید اذعان داشت که بخاطر متأثر شدن از برخورد های قومی و لسانی و کمبود معلومات از نقش گرداننده گان بیرونی این برخورد ها در دهه ی اخیر قرن بیستم، برخی افراد بی غرض هم احتمالاً به صدای این «دهل های میان خالی» گوش خواهند داد و اکاذیب را به جای حقیقت، عوض خواهند گرفت. لذا بی جا نخواهد بود اگر به خاطر رفع ابهام و افشای اکاذیب، باز هم در همین مورد نوشته شود؛ زیرا «وقتی حقیقت بگوش نرسد، تنها دروغ

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۰ /

شنیده می شود» و در چنین حالتی دروغگویان، بلند و بلندتر صدا می کشند؛ ولی اکثریت خاموش مانند همیشه بی صدا می مانند.

با این پیشگفتار مختصر، نگارنده سعی خواهد کرد تا سوالات و ابهامات ایجاد شده را در مورد پیدایش نام های «افغان» و «افغانستان» به بررسی گرفته و واقعیت های تاریخی را آن طوری که بوده اند، بازتاب دهد.

۱- پیدایش و وجه تسمیه ی «افغان»:

امروزه تمام مؤرخین وارد به تاریخ وطن ما، معتقد اند که نام «افغان» از کلمه ی اوستایی «اپگان» گرفته شده که به «اوغان» و بعداً در پرتو عربی سازی کلمات به «افغان» تغییر کرده است. به بیان روشن تر، ماخذ کلمه ی «افغان» در زبان پشتو نبوده و این کلمه از زبان اوستا، اقتباس شده است. لذا محدود ساختن آن به قبایل پشتون نیز مؤجه نمی باشد. از نظر نگارنده، عوض گرفتن کلمات «پشتون» و «افغان» از نظر ادبی، صرفاً یک «غلط معروف» است که باید تصحیح شده و مطابق اصول زبان شناسی در هماهنگی با مبدأ آن، مورد استعمال قرار گیرد. باید تذکر داد که هم در میان پشتون ها و هم در میان سایر اقوام افغانستان، تنگ نظرانی وجود دارند که قصداً و عمدتاً نام های «افغان» و «پشتون» را مرادف و مساوی با هم استعمال می نمایند تا با ایجاد این سوء تفاهم، متوسل به قوم ستیزی شده و از زیر لوای وحدت ملی بگریزند.

نام «افغان» در قرن دهم و از جانب مؤلفانی چون نویسنده ی «حدودالعالم من المشرق الى المغرب»، ابوریحان، فردوسی، بیهقی، منهاج السراج و دیگران در مورد قسمتی از پشتوزبانان افغانستان به کار گرفته شده بود؛ اما بعد از قرن چهاردهم، بیشترین این نام وسیعتر و ادبی شد و تا قرن هجدهم، آن قدر

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۱ /

وسعت یافت که احمد شاه ابدالی در کتیبه ی عمارت حاجی خانه ی خود واقع در حجاز، نوشت که: «درانی و غیر درانی، هر افغانی که باشد...» (۱) از این کتیبه به وضاحت معلوم می شود که اتباع سرزمین ما در زمان زعامت احمد شاه بابا به قدر کافی با نام «افغان»، شهرت یافته بودند. مقصد احمد شاه بابا از «هر افغانی که باشد...»، منسویین تمام اقوام ساکن کشور ما بود؛ زیرا او در رأس یک امپراطوری مرکب از تمام اقوام و مناطق آن روز وطن ما، قرار داشت و طبعاً هیچگاهی نمی خواست خود و قدرت دولت خود را محدود سازد.

به این ترتیب، درمی یابیم که یک جا و همگام با تکامل و تغییرات در فرهنگ مردم این سرزمین، کلمه ی «افغان» نیز زمینه ی استعمال وسیع تر پیدا کرده است؛ چون خود این کلمه در گذشته ی فرهنگی ما، یعنی در قبل از ظهور اسلام ریشه دارد، لذا بطور طبعی با فرهنگ آریانا، نه تنها در تقابل قرار ندارد، بل که از آن ناشی شده و شکل تغییر یافته ی آن در زبان های پشتو و دری که خود از جمله ی زبان های هند و آریایی اند، به طور همسان به ملاحظه می رسد.

۲- از هم پاشیدن آریانا، خراسان و پیدایش افغانستان:

سرزمین تاریخی ما از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی، به نام «آریانا» یاد می شد. سپس کلمه ی «خراسان» به عوض آن ترویج یافت. قرن ها بعد (قرن سیزدهم)، نام «افغانستان» در گوشه های شرقی سرزمین ما ظاهر شد و گام به گام تا قرن هجدهم به حوالی کابل و کندهار رسید تا آن که در قرن نوزدهم، صفت نام رسمی کشور ما را بخود گرفت. (۲)

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۲ /

این که چرا نام «آریانا» به «خراسان» تعویض شد؟ و باز چرا نام «خراسان» پاینده و باقی نماند؟ موجهی عدم بقای آن ها چه بود؟ سرزمین و مدنیت های آریانا و خراسان، چرا از هم پاشیدند؟ شرایط اضمحلال آن ها چگونه بروز کرد و بالاخره مساعی برای احیای مجدد هویت ملی ما، چگونه به قوام رسید؟ سوال های شاخصی اند که باید اندکی روی آن ها مکث کرد تا ضرورت پیدایش و بقای «افغانستان»، روشن شود:

الف- اضمحلال آریانا:

اعراب مسلمان در دوره ی خلفای راشدین (۶۶۱-۶۳۲)، قلمرو های زیادی را در قاره های آسیا و آفریقا فتح نموده و تا حواشی افغانستان امروزی رسیدند. سپس با به قدرت رسیدن اموی ها (۶۶۱-۷۴۶) کار استیلای بر افغانستان با خشونت کامل دنبال شد. در تحت قومانده ی اموی ها، اعراب به خاطر تصرف افغانستان، در سه محاذ می جنگیدند: افغانستان شمالی که مرکز نظامی و اداری آن در زمان دولت اموی، شهر «مرو» بود. افغانستان غربی که مرکز آن (شهر زرنج) در سیستان قرار داشت. افغانستان جنوب شرقی (بلوچستان و حوزه ی سند سفلی) که مرکز معینی نداشت و در اواخر، تمیم بن زید (حاکم عربی)، شهر «منصوره» را در غرب سند بساخت و مرکز قرار داد و فرماندهی عمومی افغانستان، شهر کوفه در عراق بود. (۳)

«در مسیر هرات، لشکر اعراب توانست که بعد از مقاومت ها و زد و خوردها، راه شان را در سال ۷۰۷م، بسوب بلخ باز نموده و از آن طریق به ماورالنهر پیش بروند؛ ولی از مسیر سیستان به جانب کابل با مقاومت های سرسخت و دوامدار کابلشاهان مواجه شدند.» (۴) «مؤرخین اسلامی، این شاهان را به نام «رتبیل ها» می شناسند که به شدت هرچه تمام تر مقاومت کردند و بالتیجه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۳ /

بهترین سپاه مجهز عرب به نام «جیش الطواویس» در سر راه کابل، پاشان و پراگنده شد. (۵)

این مقاومت ها دو صد سال ادامه داشتند تا آن که در زمان یعقوب لیث صفاری که مؤسس اولین دولت بومی - اسلامی در سیستان بود، کابل به طور نهایی مفتوح و زمینه ی ترویج دین اسلام، مساعد گردید.
ب- سرنوشت خراسان:

پس از سقوط شاهان برهمنی کابل، سرزمین آریانا (حال خراسان) به دست امویان و سپس عباسیان عرب افتاد؛ ولی مقاومت های مردمی در مقابل آنان در هر گوشه و کنار افغانستان به طور لاینقطع ادامه داشت که پُر آوازه ترین آن ها، قیام اهالی خراسان زمین به رهبری ابومسلم بود تا بالاخره اولین دولت مستقل ملی در ولایات شمالی و غربی افغانستان به سال ۸۳۶م از طرف طاهر خراسانی اعلام شد. با پایان یافتن سلطه ی امویان و عباسیان، راه برای تشکیل یک دولت مستقل باز گردید. صفاری های افغان، مناطق مرکزی و سامانیان بلخ، ماورالنهر و قسمت های بزرگی از فارس را بر آن افزودند. غزنویان افغان (۹۶۲-۱۱۸۶) دین و سیاست را با هم تلفیق نموده، بر بخش های بزرگ هند و مناطق بیشتر فارس، مسخر شدند. سپس غوری ها (۱۱۴۹-۱۲۲۱)، مراکز هندوستان را تسخیر کردند. (۶)

در دوره های این سلاله ها، علم و ادب در حال شگوفایی بود که ناگهان «بادی خنک از جانب خوارزم» به وزیدن گرفت. سلطان محمد خوارزم شاه در اوایل قرن سیزده بر خراسان دست دراز کرد و متصرفات غوریان را اشغال نمود؛ اما به زودی بالآخر حمله ی مغول ها به رهبری تموچین (چنگیزخان) سقوط یافت. غارتگری ها و ویرانگری های چنگیز، التیام نیافته بودند که

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۱۴ /

یکی از احفاد او به نام تیمور لنگ (۱۳۷۰)، خونریزی‌های او را تکرار کرد؛ اما اولاده‌های این جهان‌گشایان که در مناطق اشغالی متوطن شده بودند (تیموریان هرات و بابری‌های هند)، پس از روی آوردن به دین اسلام، خدمات بزرگی به فرهنگ اسلامی و مدنیت این مناطق انجام دادند.

طی سال‌های اخیر قرن چهاردهم، حاکمیت غلزایی‌ها، لودی‌ها و سوری‌های افغان، یکی‌پی‌دیگر در هندوستان آغاز شدند. سلطان جلال‌الدین غلزایی معروف به فیروزشاه در سال ۱۳۹۰، به تخت دهلی نشست. سپس لودی‌ها قدرت را بدست آوردند و سلطان بهلول به سال ۱۴۵۱، تاج سلطانی بر سر گذاشت. متعاقباً با به قدرت رسیدن فرید خان مشهور به شیرشاه، سوری‌ها بر هندوستان مسخر شدند. هر سه سلاله، جمعاً ۷۵ سال بر هند حکومت کردند تا آن‌که حاکمیت آنان از جانب سلسله‌ی بابری مغول، پایان داده شد. بابری‌ها بر هند و بخش‌های بزرگی از شرق خراسان، مسلط گردیدند. همین‌طور حصص شمالی خراسان در اختیار شیانی‌ها قرار گرفت و غرب آن بدست صفوی‌ها افتاد. (۷)

به این ترتیب، خراسان در آغاز قرن شانزده (۱۵۰۵) از هم تجزیه شد و سرزمین‌ها تا قرن هجدهم، هویت مستقل نداشت. تسلط اجانب تا سال ۱۷۰۹ در کندهار و تا سال ۱۷۱۶ در هرات و تا سال ۱۷۴۷ در ولایات شرقی و شمالی ادامه یافت؛ یعنی تقریباً دو و نیم قرن طول کشید تا قیام‌های مردمی پیروز شدند.

در دوره‌ی اشغال، دانشمندان، ادب‌آ و شعرای زیادی به خاطر عدم مصئونیت به بیرون از خراسان رفتند و یا از جانب اشغالگران به مراکز قدرت‌های آنان برده شدند. به عبارت دیگر، خراسان از فرهنگ شگوفان و داشته‌های علمی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۵ /

آن اجباراً تهی گردید. همچنان تخمه های اختلافی که از جانب اشغالگران به هر طرف پاشیده شده بودند، امر تأمین وحدت و یکپارچه گی مردم ما را مشکل می ساختند؛ ولی مردم این سرزمین سرانجام با سعی فراوان بر این مشکلات فایق آمده و به خاطر نیل به آزادی و دسترسی به هویت مستقل و ملی شان، پیوسته در حال پیکار علیه دشمنان اشغالگر قرار داشتند.

۳- قیام ها و مقاومت علیه اشغالگران:

در شرق کشور (مناطق میانی کابل تا پشاور) قیام های نیرومند آزادی خواهی، ابتداءً به قیادت روشانی ها و سپس به رهبری خوشحال خان ختک و در نهایت از جانب تعدادی از سران قبایل بر ضد استیلای دولت بابر ی هند در جریان بودند که تا قرن هفدهم طول کشیدند. ذیلاً معرفی فشرده ای از این قیام ها که مبتنی بر آثار معتبر تاریخی، بالخصوص اثر معروف شادروان غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) (۸) تهیه شده، معرفی می گردد:

بایزید انصاری معروف به پیر روشن که صاحب طریقت و مولف آثار متعدد در زبان های دری، پشتو و عربی، منجمله اثر معروف «خیرالبیان» بود، به مقابل اشغالگران مغولی، اعلام جهاد داد و تا پشاور نفوذ کرد. بایزید، اسیر گردید، ولی پس از چندی از اسارت در کابل رهایی یافته و دوباره به مقاومت در نواحی شرقی ادامه داد. او در میدان جنگ شینوار از جانب محسن خان (والی کابل) کشته شد و در «اشنغر» پشاور دفن گردید. زنده گی پیر روشن، سراسر مشحون از کارنامه ی مقاومت در مقابل مغول های اشغالگر بود. همین طور مرگ او انگیزه ای شد برای قیام های بعدی به رهبری فرزندان و اخلافش که تا به میان آمدن دولت مستقل و ملی افغان ها، ادامه یافتند. پس از مرگ روشن، بیست و پنج هزار جنگجوی سوار و پیاده،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۶ /

دور پسر او (جلال الدین) حلقه زده و طی قیامی به رهبری او، حامد خان بخاری که حاکم بابری پیشاور بود، کشته شد. جلال الدین، مقاومت مردم را تا سال ۱۵۹۱ رهبری کرد تا آن که او و خانواده اش از جانب دولت بابری هند اسیر شدند. سپس «احداد» برادرزاده ی جلال الدین به جای کاکایش در مقام رهبری قیام کننده گان قرار گرفت و میان سال های ۱۶۱۰ تا ۱۶۲۵، درد سر بزرگی برای دولت بابری در کابل، کوهساران چرخ لوگر و مناطق شرقی کابلستان فراهم ساخت تا بالاخره طی جنگی در کوهساران «تیراه» کشته شد و قوای بابری، سر او را به دربار هند فرستادند.

پس از مرگ احداد، پسرش عبدالقادر، رهبری مبارزین را بدست گرفت. عبدالقادر، سپاه اعزامی شاه جهان را به سال ۱۶۲۷، درهم شکسته و در سال ۱۶۲۸ با قوای مجاهد دیگر به رهبری کمال الدین، پیوند اتحاد بست؛ ولی علی الرغم عملیات مشترک، هر دو نیرو از جانب دشمن شکست خوردند. عبدالقادر به سال ۱۶۳۶ در گذشت و رهبری قیام به پسر او (کریمداد) تعلق گرفت؛ اما لشکریان شاه جهان در جریان سرکوب مقاومت، کریمداد را دستگیر و اعدام کردند. پس از کریمداد، جانشین ورزیده ای از خانواده ی روشانیان ظهور نکرد.

خوشحال خان ختک، شاعر حماسه سرا و حماسه آفرین، آخرین رهبر مقاومت ملی در شرق وطن ما بود که میان سال های ۱۶۶۷-۱۶۷۰ با قوای اورنگزیب به مقابله برخاست. در تحت قیادت او، اردوی چهل هزار نفری دشمن در جنگ «تاتره»، تار و مار شدند. خوشحال خان به سال ۱۶۹۱، در گذشت و اولاده ی او به هندوستان، تبعید شدند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۷ /

با آن که قیام های آزادی خواهی و فداکاری به خاطر اعاده ی هویت ملی افغان ها در شرق افغانستان، شکست خوردند، اما پیام این خیزش ها و مقاومت ها، مردم افغانستان را در جهت داشتن هویت ملی مستقل و تأسیس دولت ملی خود شان، رهنما گردیدند.

در غرب کشور، قیام مردمی وقتی به پیروزی رسید که صفوی ها در اوج قدرت قرار داشته و هنوز هم می خواستند با استفاده از بی اتفاقی های سران قبایل افغانی در غرب و سیر انحطاطی قدرت بابری در شرق افغانستان، ساحه ی حکمرانی شان را وسعت بدهند؛ ولی این فرصت را بدست نیاوردند؛ زیرا در نتیجه ی قیام سال ۱۷۰۹، حکمران خون آشام صفوی (گرگین) در کندهار مقتول و سلطه ی صفوی ها از آن ولایت بر چیده شد. این قیام که به اشتراک تمام دری زبان ها، تاجیک ها، اوزبیک ها، بلوچ ها و پشتو زبانان در یک صف واحد به راه افتاده بود (۹)، از جانب میرویس خان (۱۶۷۳-۱۷۱۵) رهبری می شد. دست آورد های قیام در شش سال زعامت میرویس خان برای همه ی قبایل الهام بخش بودند و پیروزی قیام، روحیه ی ملی افغان ها را تقویت کرد. چنان چه مردم هرات به سال ۱۷۱۷، به دور عبدالله خان ابدالی، بسیج شده، شهر را از لشکر صفوی ها پاک کاری نموده و حکومت محلی خود را به میان آوردند.

در کندهار، هوتکی ها پس از نیل به آزادی، متوقف نگردیده و در داخل ساحه ی حاکمیت ملی اشغالگران، پیشروی نمودند. اخلاف میرویس خان، به سوب مرکز قدرت صفوی ها تاخته و اصفهان را تسخیر کردند. آنان به عوض سلاطین صفوی بر اریکه ی قدرت آن کشور نشستند. شاه حسین، آخرین شاه سلاله ی صفوی، به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ با تمام اراکین

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۸ /

دولتش، به قرارگاه شاه محمود هوتکی رفته و تاج سلطانی ایران را بر سر او گذاشت. (۱۰)

در شمال افغانستان، شیانی ها زمانی به قدرت رسیدند که دولت گورگانی در ماورالنهر به انحطاط گرائیده بود. در سال ۱۵۰۰، آخرین حکمران این سلسله (سلطان محمود مرزا) بمرد و میان سه فرزندش به خاطر تصرف قدرت، نزاع به وجود آمد. در این بحبوحه، محمد خان شیانی که یکی از احفاد چنگیز خان بود، قدرت ماورالنهر را بدست گرفت و خود را پادشاه شیانی اعلام کرد. او به سرزمین امروزی افغانستان لشکر کشیده و در سال ۱۵۰۶ ولایت بلخ و در سال ۱۵۰۷ اندخوی و سپس هرات و بادغیس را از شهزاده گان گورگانی گرفت؛ اما در سال ۱۵۱۰ در مقابل اسماعیل صفوی، شکست خورده، هرات و حوالی آن را از دست داد و همین طور خود موصوف نیز در این جنگ کشته شد؛ ولی دولت شیانی تا سال ۱۵۹۹، ادامه یافت تا آن که سلاله ی «جنیدی» به عوض آنان، قدرت را در ماورالنهر بدست گرفتند. جنیدی ها ۱۸۶ سال بر اریکه ی قدرت باقی ماندند؛ ولی در سالیان پایانی، جانشینان این سلاله به اندازه ای ضعیف شده بودند که حکام محلی اوزبیک و تیموری در افغانستان، خود شان اداره را بدست گرفته و از تابعیت مستقیم دولت های ماورالنهر، خارج شدند.

۴ - احیای مجدد هویت مستقل و ملی افغان ها:

طرد اشغالگران به خودی خود کافی نبود تا هویت مستقل و ملی افغان ها، تبارز یابد. به خاطر رسیدن به این مأمول، می بایست وحدت ملی تمام اقوام و قبایل وجود می داشت و این در حالی بود که بالاتر روحیه ی قبیله گرایی و مخاصمت های ذات البینی که از جانب اشغالگران دامن زده شده بود،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۹ /

هنوز هم موجب بروز اختلافات و ظهور قدرت های محلی می گردید. با آن که شانزده سال، قدرت ایران در دست شاهان هوتکی بود، ولی اقتدار آنان به خاطر ازهم پاشیده گی حلقه ی داخل زعامت، ادامه یافته نتوانست و بالاخره کشمکش های ذات البینی، موجب ضعف آنان گردیده و کار بجایی کشید که نادر قلی مشهور به نادر افشار، توانست به سال ۱۷۳۸، آن کشور را از ساحه ی اقتدار هوتکی های افغان، بیرون کند.

نادر افشار بالوسیله ی یک لشکر کشی به غرب افغانستان امروزی، توانست ساحه ی تسلط خود را توسعه داده و به جانب هندوستان پیش رود. او در حال عروج بیشتر بود که بدست افسران ناراض خودش کشته شد. به این ترتیب با مرگ او، بار دیگر راه تأسیس یک دولت مستقل و ملی گشایش یافت. احمد شاه ابدالی (درانی) با استفاده از فضای به میان آمده با یک لشکر سواره ی چهار هزار نفری به کندهار برگشت و طوری که همه می دانند از طریق یک جرگه ی ملی عنعنه یی به سال ۱۷۴۷، منحیث پادشاه انتخاب شد. در این جرگه، سران تمام اقوام غلجایی، ابدالی، تاجیک، اوزبیک، هزاره و بلوچ مشترکاً تصمیم به تأسیس یک دولت مستقل و ملی گرفتند. به عبارت دیگر، «هویت مستقل و ملی افغان ها» منحیث نتیجه ی منطقی مبارزات دو و نیم قرنه ی مردم این مرز و بوم بر علیه اشغالگران شکل گرفت که در بازتاب آن، «افغانستان منحیث سرزمین مشترک و واحد ما می باشد و بدین ترتیب، پس از چند قرن تاخت و تاز اقوام بیگانه در افغانستان و دست بدست شدن این سرزمین میان ایشان، مَهر پایان نهاده شد.» (۱۱) اگر در جریان قیام ها و مبارزات استقلال طلبی مردم ما، رهبران قومی و حماسه سرایان آنان به خاطر تحریک مردم علیه اشغالگران، روی شهامت و پایمردی قوم خود تأکید

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۰ /

کرده اند، هدف آنان برتر قرار دادن قوم خود آنان نسبت به سایر اقوام ساکن افغانستان نبود، بل که این تاکید صرفاً ضرورتی بود که از آن من حیث وسیله، علیه دشمن کار گرفته می شد؛ زیرا بسیج مردم، گام اولی بود که بالوسیله ی آن می توانستند دشمن را دفع و طرد نموده و به احیای مجدد هویت ملی مردم خود، دست یابند.

هویت مستقل و ملی افغان ها، پدیده ای نیست که تصادفی و یا طوری که بعضی ها تصور می نمایند، بالاثر کشمکش های قدرت های خارجی به وجود آمده باشد. این هویت، طوری که در بالا اجمالاً به آن وضاحت داده شد، نتیجه و خون بهای هزاران هزار انسان آزادی دوست این مرز و بوم بوده و نباید آن را نادیده گرفت و یا به آن بهای کم داد. همین گذشته ی پر افتخار، حال و آینده ی ما را می سازد.

الف - «افغانستان» من حیث سمبول مقاومت و وحدت افغان ها:

در مورد ظهور نام «افغانستان»، همچنانی که قبلاً تذکار یافت، باز هم یاد آوری می شود که کلمه ی «افغانستان» در متون بسیار قدیمی و تاریخی تذکر رفته و در قرن سیزدهم به قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق می شد. هکذا در قرن شانزدهم از مناطق نورستان، کندهار و جنوب کابل به نام «ملک افغان» و یا مسکن افغان ها یاد شده است. پس از اشغال خراسان (از جانب صفوی ها، مغول ها و شیانی ها) و خیزش مردم خراسان زمین در برابر اشغالگران، این نام متدرجاً در فرهنگ مقاومت راه یافت تا آن که به نام رسمی «افغانستان» مبدل شد. بنابر همین انگیزه و سوابق، امروزه هم گروه های توسعه طلب در همجواری کشور ما، با کاربرد نام «افغانستان»، مخالفت می نمایند. این مخالفین در کشور ایران به یک نوع «ناسیونالیزم آریایی»

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۱ /

متوسل شده و در کشور پاکستان با نیرنگ دیگری زیر نام «اخوت اسلامی» عمل نموده، هویت مستقل و ملی افغان‌ها و ممیزات تاریخی آنان را نادیده می‌گیرند. با آن که حقایق تلخ و درد آور کارنامه‌ی خصمانه‌ی آنان در سه دهه‌ی اخیر، بالخصوص در جنگ‌های کابل، اظهر من الشمس می‌باشد. در جریان این جنگ‌ها، آنان ضد اسلامی‌ترین و ضد بشری‌ترین تمثالی از توسعه طلبی را در برابر انظار جهانیان بر افغانستان همسایه‌ی شان تحمیل نمودند که توضیح بیشتر در این جا باعث طوالت کلام می‌شود.

با مطالعه‌ی تاریخ خود می‌دانیم که چگونگی تمدن آریانا، مورد تهاجم قرار گرفت و چگونگی خراسان پس از سلسله‌ای از تهاجمات، بالاخره به وسیله‌ی صفوی‌ها، مغول‌ها و شیانی‌ها برای مدت قریب به دو و نیم قرن، اشغال و درحالت تجزیه قرار داشت. همین طور با مطالعه‌ی تاریخ واقعی کشور خود، در می‌یابیم که نام «افغانستان» در روند یک مبارزه‌ی استقلال طلبی و احیای مجدد حاکمیت ملی و وحدت ملی، بر این سرزمین گذاشته شده است. هر نوع تعبیر خصمانه، جز ریختن آب به آسیاب میراث خواران همان اشغالگران، یعنی نیروهای فتنه گر کنونی در مجاورت افغانستان، نتیجه‌ای دیگری نخواهد داشت.

مخالفین نام «افغانستان»، تلاش می‌کنند تا نقض حقوق گروه‌های قومی و مذهبی را در چهره‌ی «قوم برتر»، جستجو کرده و به نحو از انحاء، با نام «افغانستان» گره زنند. با این شیوه‌ی تحقیق و طرز دید، جنابان شان، انگیزه‌ی استبداد سلاطین و امراء را ساده ساخته و بار ملامتی و مسوولیت را از شانه‌ی آنان و شرکای جرم شان می‌گیرند و به دوش قوم آنان که اکثراً بی گناه و مظلوم اند، می‌اندازند. با این طرفه روی، ایشان دلایل ناموجه و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۲ /

عوامل کاذب برای اهداف تنگ نظرانه ی خود دست و پا کرده، وضاحتاً از شناسایی استبداد به خصوص از شناخت مقولیت های «استبداد آسیایی»، کنار می روند. از نظر این عالی جنابان، گویا در ادوار آریانا و خراسان، هیچگاهی همچو استبدادی صورت نمی گرفت. استبداد مذکور، گویا وقتی ظهور کرد که کشور ما نام «افغانستان» را به خود اختیار کرد. اگر این طور بهانه جویی ها، جای استدلال منطقی را گرفته و تحلیل های «من در آوردی» به خورد مردم رنج کشیده ی ما داده شده و بازار اکاذیب رونق یابد، بیم آن وجود دارد که مردم ما، بار دیگر به وحدت ملی شان نایل شده نتوانند.

برای نیل به تحقق وحدت ملی، ضرور است تا در پهلوی مشارکت در قدرت از ایجاد هر گونه تفاوت، جداسازی ملی و ضدیت با سمبول های وحدت ملی، منجمله کلمه ی «افغانستان»، پرهیز شود. تردید نام افغانستان و ایجاد ابهام در این زمینه، هیچ وقتی نمی تواند انگیزه ای برای تصمیم گیری های مجدد باشد؛ زیرا در این مورد، نماینده گان دلسوز و واقعی تمام اقوام و سلیقه های ملت افغانستان در یک فضای مطمئن و آکنده از وفاق ملی، آزادی و استقلال، قبلاً اراده ی تاریخی شان را ابراز و فیصله ی سرنوشت ساز نموده اند. یک نظر بر فیصله های لویه جرگه های دوره ی درخشان امانی، دوره ی هفتم شورای ملی، دهه ی قانون اساسی، سایر گردهمایی ها و نشرات متعهد برای ملت افغانستان، ضرورت هرگونه مباحثه ی جدید را در مورد نام «افغانستان»، منتفی می سازد.

در ادامه ی پیدایش نام «افغانستان» که در این نبشته ضرورت و انگیزه ی آن، توضیح شد، باید یادی از تهداب گذاری دولت مدرن افغانستان نیز نمود. این دولت که بطور نهایت خلاصه می توان آن را «حکومت قانون به عوض

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۳ /

حاکمیت اشخاص» نیز تعریف کرد، از جانب منادیان حق و آزادی، یعنی رهبران و شخصیت های بلامنازع مردم ما در عهد شاه امان الله غازی، پایه گذاری شد. به اثر مساعی آنان برای بار اول، جایگاه قانون در جامعه مطرح شد. سوال این که کی افغان است و افغان ها چه حقوق و مکلفیت هایی دارند؟ بالاخره به سال ۱۹۲۱ در قانون اساسی پیش بینی شد که متن آن به سال ۱۹۲۳ نافذ گردید. قبل از انفاذ این قانون، تنها سنت های مذهبی و قبیله یی بر جامعه و دولت در افغانستان، حاکم بودند. قانون مذکور حقوق و وجایب اتباع را به صورت مساوی در نظر گرفته بود.» (۱۲)

پایه گذاران دولت مدرن امانی به خاطر وحدت، تعالی و ترقی مردم افغانستان، با افتخار کامل، روی کلمات «افغان» و «افغانستان»، صحنه گذاشتند. متأسفانه یک قرن بعد تر از تصمیم آنان، امروزه تنگ نظران در این راستا قرار نگرفته و با پروسه ی «ملت سازی» و «وحدت ملی»، برخورد سبکسرانه می نمایند. از اینان باید پرسید که با جانشین ساختن کلمات دیگر به عوض «افغان» و «افغانستان»، آیا مشکل عقب مانده گی کشور ما حل شده و امراض مزمن اجتماعی در جامعه ی ما، نابود می شوند؟ در حالی که چنین نبوده و بالعکس همه به وضاحت می دانیم که طرح بی مورد همچو مسایل، مشکلی دیگری را بر شمار مشکلات ملت ما می افزاید. آنان گمان می نمایند که «آزادی های منطقه یی» به صورت مجرد و بدون تحقق هر دو آرمان اصلی فوق الذکر (ملت سازی و وحدت ملی)، عملی شده می تواند. از این آقایان باید پرسید:

اگر کشور ما، واحد و مردم ما متحد نباشند و به جای قانون، تفنگسالاران سرنوشت مردم را تعیین کنند، شما چطور می توانید در مناطق تان احساس

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۴ /

آزادی کنید و چطور می توانید فرهنگ مناطق مورد نظر تان را ارتقا بخشید؟ اگر شما به عوض حاکمیت قانون، زیر شعار اشتراک قومیت و زبان در دفاع از تفنگسالاران و دلالان مواد مخدر عمل نموده و یا در زیر سایه ی تفنگ آنان، تاریخ و هویت ملی خود را مورد سوال قرار می دهید، به یقین که دیر یا زود مورد مواخذه ی تاریخ، قرار می گیرید!

ب- برجسپ های ناروا بر سیر تاریخی افغانستان:

مخالفین نام «افغانستان» که این جا و آن جا قلمفرسایی نموده اند، فی المجموع به این باور اند که جغرافیای تاریخی افغانستان، بالاثرا کشمکش قدرت های استعماری روسیه و برطانیه، ازهم پاشید و جای آن به یک «دولت حایل» زیر نام «افغانستان» داده شد. در این اظهارات، تنها کشمکش قدرت های استعماری و ظهور اجباری «دولت حایل»، حقیقت دارند؛ اما زمان رخداد این حوادث، قصداً به مغالطه گرفته شده است. اگر منظور شان از «جغرافیای تاریخی»، همان قلمرو های عهد خراسان باشد، پس تجزیه ی آن با کشمکش استعمارگران رقیب در قرن ۱۹ و تحمیل خط دیورند و یا جدا ساختن پنجاه، کدام پیوند منطقی و تاریخی ندارد؛ زیرا همه می دانیم که در زمان فروپاشی خراسان (۱۵۰۵)، جوامع اروپایی در عصر تاریک زنده گی کرده و به انقلاب صنعتی دست نیافته بودند و استعمار نیز من حیث خطری برای ملل شرق در آن عصر مطرح نبود. اینان فواصل زمانی و تفاوت قرون را اگر محاسبات ذهنی گرایی شان ایجاب کند، عمداً در بین حوادث تاریخی در نظر نمی گیرند.

در حالی که خراسان، وقتی از هم پاشید که نه روس ها به این منطقه نزدیک شده بودند و نه کشتی های برتانوی در سواحل نیم قاره ی هند، لنگر انداخته

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۵ /

بودند. روس ها برای بار اول در اواخر قرن هفده به آسیای میانه نزدیک شدند تا آن که در قرن ۱۹ به اشغال مناطقی در آسیای میانه دست یافتند. همین طور اولین دسته از کشتی های انگلیسی در سال ۱۶۰۸ به سواحل هند رسیدند. (۱۳) برتانوی ها پس از انقراض دولت مغولی هند و شکست مرهته در اواسط قرن هجدهم، قدرت شان را توسعه دادند و گام به گام در قرن ۱۹ خود را به افغانستان نزدیک ساختند.

با در نظر داشت فواصل زمانی میان هر دو حادثه، مرتبط ساختن آن ها با همدیگر، فی الواقع جعل تاریخ است؛ اما اینان طوری از خراسان صحبت می کنند که گویا همه چیز رو به راه بود و تنها این دو قوای استعماری بودند که باهم ساختند و خراسان را تجزیه کرده و از آن افغانستان را به وجود آوردند. اگر این آقایان به اشغال خراسان از جانب شیانی ها، صفوی ها و مغول ها معترف شوند، طبیعی است که آن وقت به مقاومت های دو و نیم قرنه و جان فشانی های مردم، یعنی سازنده گان تاریخ کشور ما نیز ارج خواهند گذاشت. چون ذهن تنگ نظرانه ی آنان، اجازه ی درک واقعیت ها را به ایشان نمی دهد، لذا تمام این جنبش های ملی و مردمی را با رهبران فداکار آنان نادیده گرفته و به طور ناشیانه، قربانی های مردم را با دسایس استعمار، عوض می گیرند.

یکی از میان این مبصرین غیر مسوول می نگارد: «حقیقت این است که افغانستان کنونی، کشور غیر طبیعی است. در آن، اقوام و ملیت های گوناگون با ویژه گی ها و رسوم جداگانه و زبان و مذهب متفاوت زندگی می کنند...» (۱۴) سبحان الله! از این آقا باید پرسیده شود که کجای آن غیر طبیعی است؟ اقوام و نژاد ها در طول تاریخ در این سرزمین متوطن شده و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۶ /

فرهنگ آنان با هم امتزاج یافته است. امروزه آنان فرهنگ مشترک، دوست مشترک، دشمن مشترک و وطن واحد دارند؛ یعنی امتزاج آنان تاریخی و طبیعی است. آیا حوادث تاریخی را قرن ها بعد از وقوع آن می توان بر طبق اراده ی جناب عالی تغییر داد؟! آیا تکامل تاریخ را می توان به زعم شما، سر از نو بنا کرد؟ آیا بدون در نظر داشت عوامل متنفذ بر تاریخ، می توان تاریخ را مطابق ذهن شما شکل داد؟! اگر مطابق ذهن شما موجودیت «اقوام و ملیت های گوناگون با ویژه گی ها و رسوم جداگانه و زبان و مذاهب متفاوت»، غیر طبیعی است؟ پس چه باید کرد؟ نگارنده از این قلمفرسایی شما، این نتیجه را می گیرد که شما می خواهید این کشور را به اقوام، مذاهب و زبان های مختلف تجزیه کنید و یا چطور؟! تا مطابق ذهن شما «طبیعی» شود.

در حالی که وجود همه ی این تفاوت های تذکار یافته، موجب غنای فرهنگی ما گردیده و هیچ چیزی در آن ها غیر طبیعی به نظر نمی خورد، این تنها قضاوت و برداشت شماست که غیر طبیعی می نماید! این تنها افغانستان نیست که در آن، چنین تفاوت هایی وجود دارند. به طور مثال، به کشور همسایه ی ما ایران توجه کنید! در آن جا زبان ها و نژاد ها به مراتب متعدد تر و مختلف تر از کشور ما اند؛ ولی در آن کشور اشخاصی مانند شما وجود ندارند که ذهنی گرایانه، برچسپ های ناوارد را به کار گرفته و تیشه را بر ریشه ی وحدت ملی مردم خود بزنند.

اگر واقعاً مایل به شناخت کدام «کشور غیر طبیعی» هستید، لطفاً سری به پاکستان بزنید تا برای تعریف خود، مثالی داشته باشید! زیرا پاکستان، کشوری است که واقعاً بر طبق اراده ی استعمار به یکباره گی در همسایه گی ما ظاهر شد. استعمارگران آن را زاییدند و نامی برایش دادند که قبلاً در هیچ

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۷ /

قاموسی وجود نداشت و در هیچ مخیله ای تصور نشده بود. این است کشور «غیر طبیعی»! آیا به عاریت گرفتن این اصطلاح در مورد افغانستان می تواند غیر از بی مسوولیتی در برابر تاریخ و مردم، چیزی دیگری تعریف شود؟! متأسفانه در جهت مقابل شما هم، تنگ نظرانی وجود دارند که مانند شما، مگر از یک زاویه ی دیگر، بنابر تعلق قومی به گروه فرهنگ ستیز طالبان، آن گروه را نماینده ی قوم پشتون معرفی نموده و در سایه ی این گروه، برای خویش سربازگیری می نمایند. شما و این گروه، دو روی یک سکه ی ناچل هستید که مرام و عملکردهای هر دوی تان از دو جهت مخالف، سرانجام در یک مسیر، یعنی در ضدیت با وحدت ملی قرار دارند!

اگر در جنبش های آزادیخواهی علیه صفوی ها و مغول ها، تحریکات قومی من حیث وسیله رهایی ملت افغانستان به کار گرفته می شدند، آن تحریکات قابل تبرئه اند؛ زیرا به خاطر احیای مجدد هویت ملی ما، از آن ها استفاده می شد؛ اما تحریکات قومی شما، چون در مسیر جدایی و دوری مردم ما از همدیگر، سیر می نماید، لذا قابل نکوهش می باشند.

شما متوجه نیستید که با این تبلیغات، هیچ چیزی بدست نمی آورید؛ اما یقیناً همه چیز را از دست خواهید داد و کسانی که نفع می برند، فقط افراد و گروه های توسعه طلب و تجاوز کار در همسایه گی افغانستان می باشند؛ یعنی آنانی که ذهن و دماغ شما ها را با تبلیغات شان انحصار نموده اند.

۵ - مقابل ساختن نام های «آریانا» و «خراسان» با «افغانستان»:

متأسفانه شماری از روشنفکران ما، هنوز هم دچار تشویش بوده و سوال می نمایند که ما چرا نام کشور خود را بازهم آریانا و یا به گونه ای مرتبط با نام «آریانا» نگذاشتیم؟ و یا چرا نام «خراسان» از دست ما رفت؟ شاید این منورین

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۸ /

به فتوحات اعراب که مقیاس ها، شیوه ی زنده گی و معتقدات مردم را در آریانای کهن تعویض کردند، کم بهاء می دهند و یا بنابر نارسایی در تحلیل تاریخ، از هم پاشیدن خراسان را همان طوری که در این نبشته، مختصراً تذکر رفت، نادیده می گیرند. اینان، توجه نمی نمایند که همچو حوادث اجتماعی و تاریخی، چه تأثیرات تعیین کننده ای در آینده ی ملت ها می داشته باشند؟

شماری از منورین با انتقاد از رژیم ظاهر شاهی، اعتراض می نمایند که نام «ایران»، پیش از آن، «فارس» بود و چرا در سال ۱۹۳۵، پس از تأیید مقامات ذیصلاح در کابل، آن کشور این نام را به خود اختصاص داد و با این ساده گی، ایران، مدنیت آریانا را به خود منسوب نمود و حکام افغانستان با سبکسری از این افتخار شان به نفع ایرانی ها، منصرف شدند.

در این اظهارات، حقیقت تردید ناپذیر وجود دارد؛ اما باید متوجه شد که افسوس و تأسف جای را نمی گیرد؛ زیرا این موضوع، اکنون مانند تیری است که از کمان جسته است و بر نمی گردد. اکنون چه باید کرد؟ آیا می توان ایرانی ها را متقاعد ساخت که به نفع افغان ها از این امتیاز بگذرند؟ آنان هم در فلات غربی «ایران» زنده گی می کردند و همچو انتسابی را می توانند به خود بدهند. (۱۵) بنأ چنین طرحی، نه تنها مضحک، بل که مستحیل هم می باشد. لذا باید به واقعیت ها توجه کرده و آینده را مبتنی بر آن ها استوار نمود. نه این که جنجال های ذهنی را به وجود آورد و وقت وطنداران را با کار های ناشد، ضایع ساخت. روحیه ی این دسته از منورین، مرا به یاد حکایت دوست عزیزم مرحوم رحیم رفعت می اندازد. رفعت نه تنها مترجم توانا و مبصر تیزهوش بود، بل که همیش با طنزها و شوخی هایش، مطالب

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۹ /

پیچیده ی سیاسی را در قالب فکاهیات ساده و قابل درک می ساخت. حکایت از این قرار است: جوانی که در یکی از مکاتب لیلیه ی کابل، درس می خواند، پس از روزی که امتحان مضمون جغرافیه سپری شده بود، همصنف و هم اطاق خود را در مورد جوابات مربوط به سوالات مطروحه، سوال کرد. او پس از تبادل نظر، دریافت که در نوشتن جوابات، مرتکب اشتباه شده است. آن بی چاره که خیلی درس خوان بود و همچو اشتباه را تحمل نمی توانست، تمام شب، دست دعا بلند داشت و با راز و نیاز با خالق توانا، التجا می کرد تا فردا، نام پایتخت فرانسه را به «لندن» تعویض کنند؛ زیرا او در جواب سوالی مربوط به پایتخت فرانسه، به جای «پاریس»، نام پایتخت انگلستان (لندن) را نوشته بود.

حکایت فوق، ما را متوجه می سازد که چنین آرزوهای ناشدند و یا افسوس از آن چه که حالا در دست نیست، نباید حرکت ما را متوقف ساخته و وقت گرانهای ملت ما را ضایع بسازند. با چنین افسوس هایی در میان ملت ما، اختلافات بوجود آمده و ما را با گذشته میخ کوب می سازد. به عبارت دیگر در پرتو همچو یک روحیه، ما آینده نگری خود را از دست می دهیم.

از ورای رسانه های افغانی متعلق به مخالفین نام «افغانستان»، بر می آید که برخی از آنان متوجه شده اند که حالا دیر شده و نمی توان «لندن» را پایتخت «فرانسه» ساخت. پس باید زیر نام دیگری این مخالفت را دنبال کرد. آنان ادامه ی تلاش های شان را با مطرح ساختن نام «خراسان» که فی الواقع پس از سلطه ی اعراب در سرزمین ما شهرت یافت، رنگ و رخ می دهند؛ یعنی طرحی که با روحیه ی عرب ستیزی و تعقیب خط ناسیونالیزم آریایی آنان، در ضدیت قرار دارد؛ اما باز هم از آن منحنیث حربه ای به خاطر نفی نام

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۰ /

«افغانستان»، کار می گیرند. این جاست که آنان در روند ذهنی گری های خود هم دچار اشتباه شده و می کوشند تا صرفاً به منظور گردآوری کمیته به دور خود به هر وسیله، ولو مضر هم باشد، جنگ بیاندازند.

قبل از جنگ های تنظیمی، پروسه ی تفاهم میان گروه های قومی و زبانی در شهرها، بالخصوص در شهر کابل، سیر طبیعی خود را دنبال می کرد. «در کابل کثیرالاقوامی، گروه های مختلف نژادی- لسانی باهم امتزاج می یافتند و با همدیگر «یکی» می شدند و از آنان، یک هویت کلتوری- سراسری افغانی معروف به «افغانیت» بوجود می آمد وقتی که برخورد های نژادی- لسانی و جنگ ها کابل را فرا گرفتند، خطوط سکتاریستی در سراسر افغانستان ظاهر شدند و ذهنیت نضج یافته ی «افغانیت» از هم پاشید.

حالا بخش بزرگ وظیفه ی ملت، معطوف به ترمیم و احیای مجدد «افغانیت» است تا مردم ما، خود را در تحت آن منحنی یک هویت واحد بیابند و این کلمه به معنی واقعی آن، تمام باشندگان افغانستان را تمثیل نماید. مفکوره ی «افغانیت» باید یک اساس وسیع البنیاد و ذوجوانب برای تمام ادیان، نژادها، زبان ها، عقاید سیاسی و مناطق در افغانستان باشد» (۱۶)

افغان ها وقتی مفهوم وسیع «افغانیت» را تحقق داده می توانند که از میلان های «تنگ نظران» ی طرز دید های «بین المللی» و «جهان وطنی»، خود را کنار کشیده و یک جا با همدیگر بیامیزند و از اختلافاتی که موجب ازهم پارچه شدن ملت ما می شوند، پرهیزند.

متأسفانه گروه های تنگ نظر، درک نمی توانند که افتخارات یک کشور و مردم آن، تنها به نام آن کشور خلاصه نمی شود، بل که معرفی تمدن گذشته و داشته های فرهنگی یک کشور در جهان کنونی، برای نسل های امروز و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۱ /

فردای آن، الهام بخش و غرور آفرین می باشد. به عوض آن که به مناقشات بی ثمر پیرامون نام کشور ما ادامه دهیم، بهتر خواهد بود تا در مورد چگونگی تمدن گذشته وطن و اثرات آن بر مدنیت سایر ملل، کاوش نمائیم و نگذاریم که از طریق بازی با کلمات، مراکز تمدن، شعراً و دانشمندان کشور ما ایرانی قلمداد شوند. اگر فردوسی و فرخی از سلطان محمود غزنوی با القاب «ایران‌شاه» و یا «شاهنشاه ایران»، نام برده اند، معنی آن را می دهد که در عصر محمود غزنوی، فلات شرقی و غربی ایرن (خراسان و فارس) در تحت رایت او قرار داشتند، نه آن طوری که نویسندگان عظمت طلب ایران کنونی، او را ایرانی معرفی می کنند. اگر با انتشار وسیع تحقیقات در مورد تاریخ وطن ما، جعلیات را افشاً و مشّت دروغ گویان را باز کنیم، آن وقت تمام مغالطه ها پایان یافته و حتی آنانی که امروزه نام های «افغان» و «افغانستان» را مورد سوال قرار می دهند با سربلندی خود را وارث نیاکان پُر افتخار خود دانسته یک جا با ما شعار خواهند داد: «پاینده باد افغانستان!»

منابع:

- ۱- غبار، میر غلام محمد (۱۹۶۷)، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، کابل، مطبعه ی دولتی، صص ۳۰۸ - ۳۰۹.
- ۲- غبار، میر غلام محمد (۱۹۶۷)، همان جا، ص ۹.
- ۳- غبار، میر غلام محمد (۱۹۶۷)، همان جا، صص ۷۱-۷۲.
- ۴- گرتس بخ، دکتور ایروین (۱۹۹۰)، افغانستان، شناسایی علمی کشور، به زبان آلمانی، جلد ۳۷، آلمان، دارمشتات، ص ۶.
- ۵- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱)، افغانستان و ایران، کنفرانس آقای کهزاد در موزیم ایران باستان، تهران، چاپخانه ی مظاهری، ص ۲۳.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۲ /

- ۶- کهزاد، احمد علی (۱۹۴۶-۱۹۴۷)، افغانستان و یک نگاه اجمالی به اوضاع مملکت مذکور، د کابل کالنی، کابل، ص ۲۴۶.
- ۷- سادات، میر عنایت الله (۱۹۹۸)، افغانستان، سرزمین حماسه و فاجعه، جرمنی- بن، صص ۵-۶.
- ۸- غبار، میر غلام محمد (۱۹۶۷)، همان جا، ص... {؟}
- ۹- قاضی، عطا الله خان (۱۹۴۷)، د پښتو تاریخ، پیشاور، جلد اول، ص ۵۵.
- ۱۰- توکلی، احمد (۱۹۴۸)، افغانستان، پوهنتون تهران، ص ۱۵.
- ۱۱- کالیفورد، مری لوئیس (۱۹۹۳)، کشور و مردم افغانستان، به زبان دری، مترجم: مرتضی اسدی، تهران، ص ۱۶.
- ۱۲- سادات، دکتور میر حکمت الله (۲۰۰۶)، تجربه ی افغان ها، به زبان انگلیسی، کالیفورنیا- کلیرمونت، گریجوید یونورستی، ص ۳۹.
- ۱۳- عطائی، ابراهیم (۱۹۶۹)، د پښتونستان مساله، به زبان پشتو، کابل، ص ۸۹.
- ۱۴- آریانای باستان، خراسان پهناور و افغانستان، (۲۰۰۶)، سایت آریائی.
- ۱۵- کهزاد، احمد علی (۱۹۵۱)، کنفرانس آقای کهزاد در موزیم تهران، همان جا، ص ۳.
- ۱۶- سادات، دکتور میر حکمت الله (۲۰۰۶)، همان جا، ص ۴۱.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۳ /

پاسخی به فرزندان ناخلف کشور که می خواهند نام «افغانستان» به «خراسان» تعویض شود استاد سید خلیل الله هاشمیان

افغان ها از موقف تجزیه طلبی قوی کوشان وحلقه ی دوستان او که از شش سال به این طرف با نشر مقالاتی در «امید»، این جریده ی ستمی شعار و تفرقه انداز در پی تجزیه ی افغانستان افتاده اند، آگاهی کامل دارند. حدود شش سال، قوی کوشان و عنایت الله شهرانی در امریکا، طرح «فدراسیون» را برای افغانستان ریختند و این موضوع، مبحث گرم جریده ی امید در مدت دو سال بود؛ ولی ملت شریف «افغان» آن را نپذیرفت.

قبل از کودتای ثور و تاسیس رژیم کمونیستی تره کی- امین، عنایت الله شهرانی توسط آقای عبدالقیوم قویم (استاد پوهنخی ادبیات از مردم شمال افغانستان) به حزب خلق و قوی کوشان از طریق خانمش به حزب پرچم، شامل شده بودند و بعد از تاسیس حکومت خلقی، قوی کوشان به حیث تاپست حفیظ الله امین در صدارت و عنایت الله شهرانی که قبلاً یک اسبستان پایان رتبه بود، به حیث رئیس دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنخی ادبیات کار می کردند و این دو نفر در فضای سیاسی مساعد آن وقت در محافل و مجالس حزبی با هم آشنا شده بودند.

قوی کوشان در عین زمان، یادداشت ها و مقالات میر محمد صدیق فرهنگ را در کابل تایپ می کرد و یادداشت های شخصی فرهنگ را در امریکا به قسم یک رساله تایپ کرده و نام آن را «افغانستان در پنج قرن اخیر» گذاشت. فرهنگ که شاگرد دبستان مارکسیسم بود و با این جهانبینی سخت علاقه مند، رویداد های تاریخ افغانستان را از زاویه ی جهان بینی مارکسیسم،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۴ /

یادداشت نمود که مفاهیم «ملیت ها»، «اصالت قومی»، «فدرالیسم»، «طرده دین» و «طرده اقتصاد سرمایه داری»، چوکات اساسی آن را تشکیل می دهد. این مفاهیم در یادداشت های شخصی فرهنگ پرورده شدند و شاگردان او به پیروی از این افکار ناقص، فرهنگ را یک افتخار می شمارند و پیوسته آن ها را به روی مردم می کشند. در حالی که میر محمد صدیق فرهنگ، لیسه ی استقلال را تمام نکرده و در هیچیک پوهنتونی تلمذ ننموده، مطالعه ی شخصی و پیروی از معیار های مارکسیسم - لنینیسم او در بین کمونیست های «کور افغان»، موقف «استاد یک چشم» را بخشیده بود.

پادشاه سابق با وعده ی وزارت و سفارت، فعالیت های کمونیستی فرهنگ را قسماً و موقتاً بطی ساخت و چند سالی او را به حیث سفیر به کشور چکوسلوواکیای پیشین فرستاد؛ اما با رویکار آمدن رژیم کمونیستی ببرک کارمل، رفیق فرهنگ به حیث مشاور اقتصادی دولت کمونیستی مقرر گردید و او با همکاری نزدیک با مشاورین شوروی، طرح یک جامعه ی کمونیستی را برای کشور و مردم افغان ریخت که مفهوم فدرالیسم بر اساس شناخت ملیت ها و ولایات واجد مشخصه ی قومی در رأس قرارداشت؛ ولی رژیم مزدور کارمل، حتی با سپاه سرخ نیز این پلان را در افغانستان تطبیق نتوانست و هنگامی که فرهنگ به ناکامی طرح غیر ملی خود متوجه شد، از کابل با پاسپورت سیاسی و اعزاز و امتیازات دولتی به دهلی رفت و بعد به امریکا به کشوری که فرهنگ در نوشته ها و بیانیه های حزبی خود، قبلاً آن جا را «امپریالیزم جهانخوار» می نامید.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۵ /

فرهنگ در امریکا پناهنده شد و در این جا بود که رفیق فرهنگ، لباس دیموکراسی امریکا را در بر کرد و از بیرق ۵۲ ستاره‌ی با ایدیال‌های آن، سخت دفاع می‌کند.

بعد از تبلیغ جدی و شدید طرح فدرالیسم که همکاران حلقه‌ی «امید» برای مدت دو سال، هرچه در چانه داشتند با سیاهی بر روی «امید» نقش کردند و سرمقالات امید با طمطراق زیاد از تاسیس دولت فدرالی در ظرف چند ماه آینده برای خواننده‌گان خود وعده و مژده می‌داد، اما مردم شریف افغانستان، حتی اوزبیک‌های افغان که عنایت الله شهرانی بالای آنان حساب می‌کرد، این طرح بیگانه و مضر برای افغانسان را نپذیرفتند. برادر مهتر شهرانی که در آن وقت معاون رئیس دولت بود، در یک بیانیه‌ی خود، پلان فدرالیسم را رد و تقبیح نمود و به برادر جوان خود سفارش کرد تا از این راه کج برگردد. آنگاه جریده‌ی «امید» که از نگاه سیاسی بی‌مضمون شده بود، تقبیح نمودن، یگانه موضوعی شد که چند صفحه‌ی هر شماره‌ی آن را سیاه می‌ساخت.

البته همه خبر دارند که جریده‌ی «امید» که از پنجسال به این طرف به حیث ناشر افکار و اهداف «شورای نظار» موقف گرفته، حتی قبل از تاسیس حکومت شورای نظار در کابل، آقای سید مخدوم رهین و قوی کوشان از طریق امید و هم در رسانه‌های رادیویی در امریکا از «پاکسازی زبان فارسی» (که مقصد آنان اخراج کلمات متداول پشتو از زبان دری است) و شعارهای «تاجیک، فوق همه» یا «تخت است یا تابوت» و «برادر کلان مرده» و غیره تبلیغ و دفاع می‌نمود و این شعارها، حتی در دوره‌ی حکومت ربانی در جریده‌ی «امید» به تکرار نشر و دفاع می‌شدند؛ ولی در جریان دو و نیم سال

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۶ /

اخیر، همکاران امید، مفهوم فدرالیسم و تشخیص «ملیت» ها را که میراث تبلیغات دوره ی اشغال شوروی می باشند در قالب الفاظ و کلمات پیچانیده و از آن کلمه ی جدید «افغانستانی» را تراشیدند.

قوی کوشان و ستمی شعاران شامل حلقه ی امید، ادعا می کنند که کلمه ی «افغان»، تنها به قوم پشتون مختص بوده، تاجیک ها و سایر اقوام مسکون در کشور، «افغان» نیستند، بل که «افغانستانی» می باشند و این ادعا را فقط چند نفر وابسته به شورای نظار دامن زده به پیش انداخته اند. در حالی که سه قوم بزرگ و ذیحق افغانستان (توده های تاجیک، اوزبیک، هزاره و غیره) در داخل کشور هرگز به این فکر نبوده، بل که اقوام شریف اوزبیک و هزاره، هویت ملی (افغان بودن) را رسماً پذیرفته اند.

قابل تذکر است که شخص قوی کوشان به سویه ی بکلوریا قرار داشته از علم زبان شناسی و هجده شعبه ی آن که یکی «ریشه شناسی» می باشد، بهره ی علمی ندارد و رهبر و استاد او در این مسایل، سید مخدوم رهین بود که باهم قرابت باجه گی هم دارند.

بعد از تقرر رهین در وزارت اطلاعات و فرهنگ که از آن جا هم امید را حمایت و رهنمائی می کند، آقای خواجه بشیر احمد انصاری به حیث تئورسین و آقای دکتور عبدالواسع لطیفی (اصلاً داکتر طب)، همو که در دوره ی خلقی تره کی به حیث رئیس «پوهنځی طب» مقرر شد و اولین مجلس استادان پوهنځی را در عوض بسم الله الرحمن الرحیم به «نام نامی رهبر کبیر» افتتاح کرد، به حیث پیشکار و «اوقی» امید، اخذ موقف نموده اند. مقالاتی که با نام های مستعار «رها» و «علی یاور» و غیره و غیره به شمول سرمقالات شخص قوی کوشان، به تائید و دفاع از اختراع «افغانستانی» چاپ

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۷ /

می شوند، هدف آن ها تجزیه ی ایالات افغانستان بر اساس تشخیص قومی می باشند. این مقالات از نظر دو شخص فوق الذکر می گذرند و یا زیر نظر آنان تهیه و آماده می شوند که فقط مسوولیت نشر آن ها به قوی کوشان تعلق می گیرد. به عبارت دیگر قوی کوشان با قوم پشتون و زبان پشتو بدینی و عناد شدید داشته، موجودیت قوم پشتون و اطلاق نام و هویت ملی «افغان» را در داخل کشور تحمل نتوانسته از طریق نشر مقالات و ایجاد کلمات جدید، کورکورانه پشتیبانی نموده، بدون آن که در متون تاریخ یا محتوای مقالات دسترسی داشته باشد، این لاطایلات را پیوسته نشر می کند تا نفاق و شقاق را در بین اقوام با هم برادر و برابر در افغانستان چاق ساخته باشد. در یکی از شعار های او که چندبار در امید نشر شد، این مطلب به وضاحت گفته شد است که: «دلم بایسکلم».

حلا بینیم سر «کلاوه» در کجاست و گره ها را کی ها و چه طور به آن افزوده اند. آقای ولی احمد نوری، یک تن از تحصیل کرده ها و فرهنگیان افغان مقیم پاریس، به تاریخ اول می سال ۲۰۰۴، نامه ی متحدالمالی تحت عنوان «استعال کلمه ی افغانستانی جرم است» به جراید افغان فرستاد که بعد از آن به «اعلامیه ی پاریس» معروف شد و در آن شکایت نمود که: «... در این چند سال اخیر در بعضی از روزنامه ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صدد آنند که کلمات فارسی ایرانی را در عوض کلمات سچه ی دری و کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده اند، به کار برند که نه تنها خوش آیند نیست، بل که رنج آوراست؛ ولی تعویض کلمه ی «افغان» به «افغانستانی»، بی اندازه نا مانوس و غیر قابل پذیرش و توهین آمیز است. این نام ... پیوسته در یک تعداد نشریات افغانی به شمول هفته نامه ی «امید» و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۳۸ /

دیگر ایرانی مشرب ها و حتی در بعضی نشریه های داخل کشور هم به ملاحظه رسیده و موجبات اشمئزاز خاطر را بار می آورد....»

قوی کوشان مقاله ی آقای نوری را با جواب خودش و نامه ای دیگری به قلم عبدالله رها که نوعیت جرم را پرسیده بود و هر دو مقاله برایش تهیه شده بودند در یک شماره (۶۳۲) نشر و لقب «حرامزاده گکی مطبوعاتی» را برای خود کمائی نمود؛ چون که به قرار تعامل مطبوعات بایست اول مقاله ی آقای نوری را نشر می کرد و در شماره ی بعدی، منتظر عکس العمل مردم می بود. تبصره ی دیگر عبدالله رها به استناد یادداشت های میرمحمد صدیق فرهنگ این بود که: «کلمه ی «افغانستان» به عنوان نام رسمی کشور برای بار اول در سال ۱۸۰۷ در معاهده بین انگلستان و ایران در باره ی دولت درانی به کار رفته است.»

در بالا گفتیم که فرهنگ نه مؤرخ بود و نه یاد داشت های او که توسط قوی کوشان، تایپ شده اند، تاریخ شناخته می شوند. او در یادداشت های خود تنها از منابعی برداشت نموده که هویت تاریخی افغانستان را مغشوش نشان داده اند و از منابع مستند و معتبر دیگری که واقعیت های تاریخی را ثبت و بیان داشته اند، قصداً اغماض نموده است. همه ی افغان های مقیم کالیفورنیا فهمیدند که عبدالله رها یک نام ساخته گکی است و باوجود تقاضا های مکرر، هویت و حتی تصویر «عبدالله رها» ی ساکن کالیفورنیا ی شمالی افشا نشد و من (هاشمیان) با قبول یکهزار دالر جریمه، اعلام می نمایم که شخصی به نام عبدالله رها در هر دو طرف ایالت کالیفورنیا، وجود نداشته و ندارد؛ ولی نوشته ی او با استفاده از معیار های علم سبک شناسی، شناخته شده اند که توسط شخص دیگر مقیم در کالیفورنیا ی شمالی، نوشته شده اند.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۹ /

مقاله‌ی دیگری به قلم علی یاور (که این هم نام مستعار است، ولی از زوایه‌ی سبک‌شناسی، هویت او شناخته شد) در دفاع از تفرقه‌افگنی و طرد کلمه‌ی «افغان»، نام «خراسان» را به حیث نام قدیم و دایمی منطقه‌ای که امروز «افغانستان» خوانده می‌شود، به میان کشید. البته قبل برآن، یک عده کمونیستان افغان (لطیف پدرام، محبوب الله کوشانی و لطیف ناظمی و غیره) و پیروان ستمی شعار امید از قبیل نادیه فضل، رحمت الله بیژنپور، همزه واعظی، حمیرا نگهت دستگیرزاده، محمد الله ناقد، جان محمد پنجشیری و غیره در ماه نوامبر ۲۰۰۳ در شهر گیسن آلمان، کلمه‌ی نو ترکیب «افغانستانی» را به عوض نام تاریخی «افغان» برای اقوام غیر پشتون و نام «خراسان» را به عوض «افغانستان»، برای کشور افغان‌ها پیشنهاد کرده بودند. علی یاور با استناد به یادداشت‌های شخصی و ناقص فرهنگ مدعی شد که نام اصلی این کشور خراسان بوده و نام «افغانستان»، بار اول در تاریخ منطقه در یک معاهده بین انگلیس و ایران در سال ۱۸۰۷، استعمال شده است. او تقاضا نمود اگر کدام سند تاریخی وجود داشته باشد که استعمال نام «افغانستان» را در ماقبل از ۱۸۰۷ نشان دهد، ارائه شود.

دو دانشمند افغان، آقایان انجنیر خلیل الله معروفی و کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی، اول‌الذکر از زوایه‌ی ریشه‌شناسی و تاریخی و اخیرالذکر به استناد متون تاریخی که رشته‌ی تخصصی‌شان می‌باشد، در زمینه روشنی علمی و مستند انداخته در مقالات متعدد، جنبه‌های مختلف موضوع را بی‌طرفانه تحقیق و بررسی نموده و به تجزیه‌طلبان و ستمی شعاران عالمانه و مؤدبانه جواب داده‌اند؛ ولی سر و کله‌ی ناهنجار علی یاور، همان نامرد چادری پوش و بی‌ادب که با نام مستعار، دانشمندان

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۰ /

حقوقی افغان را با نوشته های خسته کن و تکراری خود توهین و نکوهش می کند، بار دیگر در امید در شماره ی ۷۲۳ مورخ فروری ۲۰۰۶ پیدا شد و این بار مدعیات سابق خود را با دروغ ها و لاطایلات توام با توهین و دشنام دنبال و سه صفحه ی امید را پُر ساخت.

من از همه ی افغان ها تقاضا می کنم، نوشته ی این شخص بی فرهنگ و بی ادب را که به جواب مقاله ی کاندیدای اکادمیسین (سیستانی) نشر شده است، بخوانند؛ زیرا مقاله ی محترم سیستانی تحت عنوان «افغانستان، افغان و افغانستانی و فراز های از نوشته ی انجنیر معروفی» در ذیل این نوشته نشر می شود و شما بعد از خواندن آن، نه تنها به واقعیت های مستند تاریخی متوجه می شوید، بل که اسلوب نگارش یک دانشمند مؤدب را ملاحظه می کنید که بدون توهین و تعرض و هتک حرمت به طرف مقابل، فقط متون تاریخ را گزارش داده است. درحالی که علی یاور، این مرد ستمی شعار چادری پوش، صفحات امید را به جواب دانشمند سیستانی از توهین و دشنام پُر ساخته و هم بی موجب، بالای انجنیر صاحب معروفی تاخته و این دانشمند حق گوی را با کمال بی ادبی، به زبان کوچه توهین کرده است. البته طوری که در بالا تذکر دادیم، مسوول این طرز العمل، شخص قوی کوشان است که به چنین نوشته های بی صاحب و زیر چادری و به قلم ارازل کوچه گشت، موقع نشر می دهد. هرآینه حق دفاع دو دانشمند افغان برای اتهامات وارده و جواب های شان به اراجیف و لاطایلات نویسنده ی چادری پوش و ناشر امید، محفوظ بوده و در موقع نشر خواهند شد.

من در این جا در رد و ابطال مدعیات ناقص و ساخته گی علی یاور، این نویسنده ی بی حیا و چادری پوش، روشنی تازه و مستند می اندازم تا مردم

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۱ /

بینند که این گروه بی حیا برای به کرسی نشاندن مدعیات دورغین خود از جعلیات کار گرفته اند:

۱ - علی یاور چادری پوش در امید (شماره ی ۷۲۳) از یادداشت های شخصی و ناقص میر محمد صدیق فرهنگ، اقتباس می کند که: «کلمه ی «افغانستان» به عنوان نام رسمی کشور برای بار اول در سال ۱۸۰۷م در معاهده بین انگلستان و ایران در باره ی دولت درانی به کار رفته است.»

نقصان و نادرستی اول این ادعا در این است که قرارداد مذکور در سال ۱۸۰۷ نه، بل که در سال ۱۸۰۱ منعقد گردیده بود.

۲ - قرارداد مذکور بین نماینده ی دولت انگلیس و نماینده ی قاجاری ایران به طور سری و مخفی و بدون و قوف اعلی حضرت شاه زمان (پادشاه وقت افغانستان) منعقد گردید و در آن در چهار ماده، نام پادشاه افغانستان، ذکر می شود که از این قرار اند:

- اگر پادشاه افغانستان بر هند برتانوی اراده ی حمله نماید، شاه فارس، لشکر جراری برای نابودی افغان خواهد فرستاد.

- اگر پادشاه افغانستان با شاه فارس اراده ی دوستی نماید، شاه فارس از او تعهد خواهد گرفت که بر هند حمله آور نشود.

- اگر پادشاه افغانستان یا شخصی از فرانسه بر کشور فارس اراده ی حمله داشته باشد، در آن صورت سرکار برتانیه، سامان جنگ و اسلحه را با افسران کار آزموده به یکی از جزایر سواحل فارس ارسال نمایند. عساکر فارس و برتانیه، متحداً از ایشان جلوگیری خواهند کرد.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۲ /

- اگر جنگی بین پادشاه افغانستان و فارس واقع گردد تا وقتی که طرفین خواهش میانجیگری نکنند، دولت برتانیه مداخله نخواهد کرد. تهران، مورخه ی یکم جنوری ۱۸۰۱ م.»

من از مردم شریف و با شعور افغانستان تقاضا می کنم، این قرارداد را با دقت مرور کنند تا ببینند که گرچه به صورت مخفی بر ضد دولت و پادشاه افغانستان بین دو دشمن افغانستان، منعقد شده بود، اما نام پادشاه و دولت افغانستان به سویه و حرمت مساوی با پادشاه فارس و دولت های برتانیه، فرانسه و فارس در آن ذکر شده اند.

اگر دولتی قبل بر این و به نام «افغانستان» وجود نمی داشت در این قرارداد مهم، نام یک دولت نامعلوم، درج شده نمی توانست؛ آن هم در حالی که دولت های انگلیس و فارس از قدرت و عظمت دولت وقت افغانستان در تحت زعامت اعلی حضرت شاه زمان در هراس بودند که این وضع از متن قرارداد، مشهود است.

۳- افاده ی میر محمد صدیق مارکیست که گویا «نام افغانستان ... درباره ی دولت درانی به کار رفته است»، به کلی عاری از حقیقت است؛ چون که در قرارداد فوق، هیچ ذکری از «دولت درانی» نمی رود، بل که چهار بار از «پادشاه افغانستان» تذکر به عمل آمده، بدون آن که از هویت و کُنیت او سخنی رفته باشد و از عین روش در باب پادشاه فارس کارگرفته می شود؛ چون که او را شاه قاجار خوانده اند. قابل تذکر است که قرارداد فوق در حدود ۴۵ سال بعد از تاسیس دولت جدید افغانستان توسط احمدشاه بابای ابدالی، منعقد گردیده بود.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۳ /

معاهده ی دیگر بین انگلیس و فارس به وساطت فرانسه و پیرامون تخلیه ی فوری و بلا شرط هرات در ماه مارچ سال ۱۸۵۷م منعقد گردید که به «قرارداد پاریس» شهرت یافت و در این قرارداد نیز در فصل پنجم: «دولت فارس، سپاه خود را از شهر هرات و سایر اراضی کشور افغانستان پس بکشد...» و در فصل ششم: «استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نمایند...» و در فصل هشتم: «اسرائی که در حین جنگ در افغانستان به دست عساکر فارس افتاده باشد...» و در فصل چاردهم: «تخلیه ی هرات و اراضی افغانستان از عساکر فارس ...» درج می باشد.

۴ - در اولتیماتوم نماینده ی انگلیس به نام «پادشاه فارس»، راجع به تخلیه ی فوری هرات مورخ سپتامبر ۱۸۳۸ که ترجمه ی متن کامل این اولتیماتوم در جلد اول تاریخ موهن لال در صفحه ی ۳۴۷ ثبت است، عبارات ذیل به مشاهده می رسند: «... اقداماتی که از طرف اعلی حضرت شما به مقابل افغان ها اتخاذ شده ... دولت بریتانیای عظمی، دوام تسخیر هرات یا هر قسمت دیگر افغانستان را توسط اعلی حضرت شما، یک عمل خصومت آمیز به مقابل انگلستان می شمارد....»

۵ - در نامه های رسمی که بین رنجیت سنگ (پادشاه پنجاب) و دولت انگلیس، بسیار قبل از لشکر کشی انگلیس به طرف افغانستان، مبادله شده و همچنین در راپور های رسمی برنس (اولین نماینده ی انگلیس به دربار امیر دوست محمد خان در کابل) از کشور افغانستان به نام «دولت امیر دوست محمد خان» یا «دولت بارکزائی» نه بل که به نام های دولت افغانستان یا حکومت افغانستان یا حکومت کابل یاد شده اند. (نگاه کنید: «سوابق و اسناد

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۴ /

پنجاب، ۱۸۴۲، لاهور و اسناد امپراطوری، مشورت های سری، ۱۸۴۴، لاهور) (متن هر دو کتاب در آرشیف نهاد «آیینہ ی افغانستان»، موجود است) واقعیت امر بر اساس اسناد انگلیسی از این قرار است که انگلیس ها همین که در نیم قاره ی هند پا گذاشتند از موجودیت دولت قوی در غرب و شمال هند به نام «افغانستان» مستشعر شدند و در صدد تخریب آن برآمدند.

۶ - در هیچیک از اسناد انگلیسی در قرن هیجدهم، نام «خراسان» دیده نمی شود و نه در کدام قرارداد رسمی بین افغانستان و انگلیس یا بین فارس و انگلیس یا بین روس و فارس، از نام «خراسان»، ذکری رفته است.

خراسان در ادوار تاریخ، حدود جغرافیایی معین نه، بل که متغیر و مختلف داشته و هیچگاهی از خراسان به حیث یک کشور، ذکری به عمل نیامده است؛ بل که به عنوان یک منطقه ی جغرافیائی با حدود اربعه ی متغیر و مختلف، شناخته می شود.

در زبان و تواریخ عربی برای مدتی با نام «خراسان» آشنا می شویم که بعداً تغییر حالت داده، یک قسمت کوچک آن خراسان، ولی قسمت بزرگ آن سیستان خوانده شده است.

تاریخ سیستان که از رویداد های چند قرن حکایت می کند و تالیف آن حدود ۴۴۵ هجری تخمین شده و به تصحیح ملک الشعرا بهار، ابتدا در ایران (۱۳۱۴ش) و بعد با تصحیح و توضیح دوم توسط کاندیدای اکادمیسین سیستانی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در مطبعه ی دولتی در کابل در سال ۱۳۶۶ش در ۴۸۶ صفحه چاپ می شود، تاریخ مهمی از اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جغرافیائی منطقه ی وسیعی است که در آن سیستان و خراسان و کرمان و زابل و کابل و فارس و هند و غیره وجود دارند و به

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۵ /

تفصیل از آن‌ها صحبت می‌کند. در این کتاب، حکمرانان عرب را که توسط خلفای راشدین و بعد از آن توسط اموی‌ها و عباسی‌ها در سیستان و خراسان مقرر شده‌اند با ذکر سنه و تاریخ و قدامت حکمرانی‌شان معرفی می‌دارد و همچنین از جنگ‌ها و پیروزی‌های دودمان صفاری سیستان و هم از فتوحات اولیه‌ی عرب‌ها و جنبش‌های مردم سیستان در برابر استبداد حکمرانان عربی، داستان‌های مفید و آموزنده دارد. در این تاریخ جالب، نام «خراسان» به حیث یک ایالت مجاور سیستان، بیشتر از ۶۰ بار ذکر شده، اکثراً به ارتباط تقرر حکمرانان جدید عربی و یا جنگ‌های بین الایالتی و یا ترصداات ترانزیتی از طریق خراسان به سیستان و غیره، آورده می‌شود؛ ولی در هیچ جای این تاریخ جالب که در وصف بی‌نظیر بودن آن دانشمند شهیر ایران (ملک الشعرا بهار)، تقریظی در ۳۶ صفحه به قلم خود نوشته، نامی از خراسان به حیث یک کشور مستقل و یا یک امپراتوری که قوی‌کوشان و علی‌یاور و بالاخره پوهنمل کامجو (قبلاً عضو حزب دیموکراتیک خلق و اکنون «اوقی» و «کلان کار» گروه ستم ملی) ادعا دارند، دیده نمی‌شود. برای آن‌که ادعای پوچ و غیر مستند قوی‌کوشان، علی‌یاور و اوقی کمونیست ستمی شعار (کامجو) و سایر جیره‌خواران دسترخوان امید و ستم ملی که «خراسان» را نام قدیم افغانستان قلمداد می‌کنند، عناد انگیز و باطل شمرده شود، اینک من چند مثالی از تاریخ سیستان را برای ملت شریف افغانستان اقتباس می‌نمایم تا ملتفت شوند و قضاوت نمایند که خراسان متشکل از چه و در کجا بوده است:

«...گرشاسپ به درگاه افریدون آمد و از آن‌جا به سیستان آمد و نهصد سال پادشاه سیستان بود و ضحاک را به روزگار او به سیستان هیچ حکم نبود و

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۴۶ /

همه زابل و کابل و خراسان را ضحاک داشت به گرشاسپ باز داشته بود.» (ص ۶)

از این عبارت معلوم می شود که در عهد گرشاسپ و ضحاک زابل و کابل و خراسان، سه ایالت علیحده بودند.

«بازگشتیم به حدیث سیستان. بوعاصم به سیستان بزرگ گشت و محتشم با لشکر بسیار از سیستان برفت که خراسان بگیرم و عتاب بن علا را بر سیستان خلیفه کرد و بوداود بر خراسان والی بود و خبر سیستان بدو رسیده بود که بوعاصم قصد خراسان دارد.» (ص ۳۹) از این عبارت معلوم می شود که سیستان در صدد تسخیر خراسان بوده است.

«به هنگام خلافت هادی هادی فضل بن سلیمان را خراسان داد و باقی سیستان تمیم بن سعید را داد و تمیم به سیستان اندر آمد روز شنبه هشت روز مانده از صفر سنه تسع وستین و مائه....» (ص ۱۵۱) از این عبارت معلوم می شود که خراسان جزوی از سیستان بوده است.

«... و داوود بشر مهلبی از بزرگان بود. سیستان او را داد. هرون رشید و داوود به راه خراسان به سیستان آمد روز پنج شنبه یازده روز رفته از شهر ربیع الاول سنه ست و سبعین و مائه....» (ص ۱۵۳) از این عبارت معلوم می شود که ایالت خراسان در آن وقت در بین فارس و سیستان قرار داشت.

«آمدن علی بن عیسی به سیستان و روزگاری این جا نبود و حمزه به نیشاپور شد و آن جا حرب کرد بر علی بن عیسی، ... باز حمزه برفت سوی خراسان شد، چون دانست که این جا هنوز بر آن گروه بر نیاید و علی بن عیسی بر اثر وی با سپاه برفت روز پنجشنبه، سیزده روز گذشته از شوال سنه ثمن و ثمانین و مائه ... و علی بن عیسی نامه کرد سوی امیر المؤمنین هارون الرشید و آگاه

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۷ /

کرد که مردی از خوارج سیستان برخاستست و به خراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یکدرم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان به دست نمی آید. پس رشید بیعت کرد مامون پسر خویش را بر همه ولایات مسلمانی اندر سنه ثمان و ثمانین و مائه و خود به نفس خویش رشید بیامد تا ری که به خراسان آید به حرب حمزه... پس رشید علی بن عیسی را عزل کرد از خراسان و فرمان داد که مال او همه بگیرند و بستانند و هرثمه بن اعین را خراسان داد....» (صص ۱۵۹-۱۶۱) از این عبارت برمی آید که سیستان و خراسان و کرمان، سه ایالت علیحده بوده و نیشاپور از توابع خراسان بوده است.

«و مستعین طاهر بن عبدالله را بر خراسان بداشت. پس چون کار یعقوب به سیستان قرار گرفت، عمرو را بر سیستان خلیفه کرد... روز دوشنبه هشت روز باقی از رجب سنه ثمان و اربعون و مایتی. المستعین بالله، خراسان محمد بن طاهر بن عبدالله را داد و عهد نامه فرستاد و خوارج بیشتر نزدیک یعقوب آمدن گرفتند. باز یعقوب عزیز بن عبدالله را بر سیستان خلیفه کرد....» (ص ۲۰۵) از این عبارت و متباقی داستان به قدرت رسیدن یعقوب لیث (در ۲۴۷ هـ) برمی آید که نهضت ملی یعقوب لیث صفاری از سیستان برخاسته و خراسان که به دست حکمرانان طاهری اداره می شد، یعقوب برای تسخیر خراسان به جنگ پرداخته و بعد از جانب خود، حکمران خراسان را مقرر کرده است.

«و عبدالرحیم خارجی که برخاسته بود از کوه کרוخ و خویشتن امیرالمومنین نام داده و لقب کرده المتوکل علی الله و ده هزار مرد برخویشتن جمع کرده از خوارج و گروه های هری و اسفزار و نواحی خراسان فرو گرفته و تاختن

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۸ /

ها همی کرد....» (ص ۲۱۷) از این عبارت برمی آید که هری و اسفزار از نواحی خراسان آن وقت بوده اند.

در دوره ی اموی، ایالت خراسان ضیق تر بوده، ولی در دوره ی عباسی وسعت بیشتر یافته و روی هم رفته متشکل از نیشاپور، طوس، هرات، اسفزار، فوشنگ، مرو، سمرقند، بلخ و بادغیس و خوارزم بوده و سیستان متشکل از زرنج، جوین، فراه، بست، زمینداور، و الرخج (قندهار) و غیره بوده است. در حالی که زابل و کابل در جنوب و کرمان و فارس در غرب ایالات دیگری بودند که بعد ها در ظرف ۱۲۰۰ سال دوره های سلاطین و حکمرانان بومی این منطقه، این حدود اربعه چند بار مخلوط و دگرگون شد، به نحوی که خراسان یک دوره با دوره ی دیگر بسیار متفاوت بوده است.

دوره های تاریخی بعد از ۲۰۰ سال اول استیلای عرب در ظرف ۱۲۰۰ سال بعد بدین قرار اند: دوره ی طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، خوارزمشاهیان، مغولان وحشی، تیموریان، صفویان فارس، مغول های متمن (بابر و اولاده اش)، هوتیکیان قندهار، ابدالی های هرات، دوره ی نادرافشار، دوره ی احمدشاه ابدالی - درانی و دوره ی محمدزائی.

به استناد متون تاریخ و رویداد های تاریخی، شکل جغرافیائی و حدود اربعه ی ایالات خراسان، سیستان، کرمان، فارس، زابل و کابل در هر یک دوره های فوق به نحوی تغییر و تحول کرده بود که بعد از مرگ نادر افشار در هنگام تاسیس کشور افغانستان توسط احمدشاه درانی (۲۵۹ سال قبل)، منطقه ی مشخصی به نام «خراسان» باقی نمانده بود؛ زیرا نادر افشار، فارس و کرمان و خراسان و سیستان و زابل و کابل و هند را در امپراطوری فارس افشاری مخلوط کرده بود. آن افغانستان که احمد شاه درانی تاسیس نمود،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۲۴۹ /

مخلوطی از خراسان (هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور)، سیستان، زابل و کابل، خیبر، کورم و بنگش، دیره جات، کشمیر، ملتان و سند بود که همه را قبلاً نادر افشار تسخیر کرده بود. لهذا سوال ما از قوی کوشان و کامجو و غیره، این است که مقصد شان از نام «خراسان»، کدام خراسان است؟ اگر مقصد شان از خراسان دوره ی نادر افشار است، بفرمایند نیشاپور و مشهد را از ایران و مرو و سمرقند را از کشور های اوزبیکستان و ترکمنستان واپس بگیرند. در آن صورت ما هم حاضریم نام «افغانستان» را با «خراسان»، تعویض کنیم. اگر مقصد شان خراسان دوره ی مشخص ۱۴۰۰ ساله از جمله دوره های مافوق الذکر باشد، لطفاً ساحه ی جغرافیائی و حدود اربعه و نام شهر های آن را بیرون نویس کنند تا افغان ها ببینند که متشکل از کدام اراضی و در کجاست تا بعداً در باره اظهار نظر شود. در غیر آن با نام خشک و خالی «خراسان»، نه خود را بازی دهند و نه مردم را!

ما قبلاً یکی و دوبار نوشتیم، اما بچه ی خاله ی «خوجه ئین» (علی یاور) به یک حقیقت ساختمانی به ارتباط ترکیب کلمات در زبان نمی خواهد تن دهد که خراسان یک کلمه ی ترکیبی است متشکل از «خُر + استان» = خراستان؛ ولی صوت «ت» این کلمه به اساس تحول مورفونیمیک که برای سهولت تلفظ در هر زبانی صورت می گیرد، حذف شده و «خراسان» تلفظ شده است.

در زبان دری، کلمه ی «آستان»، اسم مکان و به معنی کفشکن (کوشکن) دربار، زیارات متبرکه و غیره به کار رفته و ترکیبات مختلفی از آن ساخته شده اند. مثلاً آستان گردان، آستان گردون، آستان آدم، آستان فنا، آستان سعادت، آستان عالیشان و غیره که بعضاً اسم معنی تلقی می شوند و هم برای

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۰ /

مزارات متبرکه به کار روند: آستان سعدی، استان پیرگیلانی، استان قدس رضوی (مشهد) و غیره.

از همین کلمه ی «استان» که مفهوم اسم مکان را دارد در تلفظ فارسی ایرانی، کلمه ی «اُستان» (به ضم اول) ساخته شده که معنی ایالت یا ولایت دارد و ترکیباتی از قبیل استاندار و استانداری از آن ساخته شده اند...، اما در زبان دری افغانستان، همان کلمه ی «آستان» به «استان» (به کسر الف) تحول کرده است. مثلاً استان سرای (محل استراحت یا خوابگاه) و همچنین همین کلمه ی «استان» به حیث پسوند با کلمات دیگر، اسم مکان خاص و اسم مکان عام و هم اسم زمان می سازد. مثلاً: افغانستان، پاکستان، ریگستان، زمستان و غیره.

بچه ی خاله ی «خوجه ئین» (علی یاور) ادعا دارد که نام و کلمه ی «افغانستان» در قدیم نبوده و توسط انگلیس ها در ۱۸۰۱ م ساخته شد؛ اما او بصیرت علمی ندارد و نمی فهمد که از یک طرف کلمه ی «افغان»، قدامت ۱۴۰۰ ساله دارد؛ زیرا توسط عرب ها معرب شده و قبل بر آن با تلفظ «اپگان»، قدامت چند هزار ساله داشت. در صورتی که هندو ها کلمه ی «هندو» را با پسوند فارسی «استان» یک جا کرده و از آن نام «هندوستان» را ساخته اند، چرا احمدشاه درانی و قبل بر آن، افغان های باستان از کلمه ی «افغان» با پسوند «استان» که در زبان خود شان وجود داشته، نام «افغانستان» را نساخته باشند؟

کاندیدای اکادمیسین سیستمی، «تاریخنامه ی هرات» از سیفی «هروی» (نوشته شده در قرن هفتم هجری) را مثال آورده که در آن، کلمه ی «افغانستان» بیش از ۳۰ بار آمده است و این مطلب با ایزاد اسناد و مدارک دیگر، قبلاً در

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۱ /

مجله ی آینه ی افغانستان (شماره ۹۵)، مورخ جولای ۲۰۰۴ در صفحه ی ۲۹، گزارش یافته است؛ اما بچه ی خاله ی «خوجه ئین» و قوی کوشان، می گویند که آن افغانستان که بیش از ۳۰ بار در تاریخ سیفی ذکر شده در منطقه ی تیرا و باجور بوده است؟!

درست است که نام «افغانستان» در تاریخ سیفی با حدود اربعه ی امروزی افغانستان و با حدود اربعه ی افغانستان دوره ی احمد شاهی فرق داشته است، اما آیا نام «خراسان» قرن دوم هجری با خراسان دوره ی احمد شاهی و خراسانی قوی کوشان و بچه ی خاله ی «خوجه ئین» که امروزه مدعی آند از نظر موقعیت و حدود اربعه، فرق نکرده است؟ با چنین مردمی که خبرت و بصیرت ندارند، ولی جهالت بسیار، چه می توان گفت؟! «و قالو سلاما».

اما ما به هیچکس و ناکسی اجازه نمی دهیم که نام «افغانستان» عزیز را با نام «خراسان» و یا با نام دیگری تعویض کنند! مردم ما و پدران ما و فرزندان ما با این نام زاده شده اند و با آن خو گرفته و برای بقای این نام، جان های شیرین خود را قربان کرده اند.

کشور های همسایه و کشور های جهان، سرزمینی که ما در آن زنده گی می کنیم را به نام «افغانستان» می شناسند و به همین سبب همه ی باشندگان این سرزمین به نام «افغان» شناخته می شوند. بنابراین، هرکسی که برای تعویض نام کشور تلاش می کند، هدفش برهم زدن آرامش نسبی به دست آمده پس از سه دهه جنگ و خونریزی در این کشور بلاکشیده است و چنین اشخاصی که می خواهند بار دیگر کشور و مردم ما را به آشوب بکشند و خود سود ببرند، قابل بخشایش نیستند و می بایستی از سوی ستره محکمه ی افغانستان،

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۲ /

مورد بازخواست و محاکمه قرار گیرند تا درس عبرتی باشد برای ماجراجویان و آشوب گران حرفه ئی دیگر.

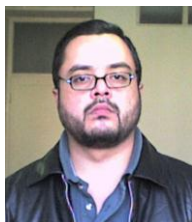
چنین درخواستی (تغییر نام کشور) ولو از سوی هر گروه و یا هر حزب و تشکیلی هم که ارائه شود، خلاف مصالح ملی تشخیص داده می شود و باید سارنوالی و ستره محکمه ی افغانستان، جلو چنین حرکات ماجراجویانه را بگیرند.

من از روشنفکران ملیگرا و وطن دوست «افغان»، تقاضا می کنم تا بر ضد دسایس تازه ای که از سوی محافل شناخته شده و بدنام، سازماندهی می شوند، هوشیار باشند و با افشای به موقع دسایس شان، مشت محکمی بر دهن چنین یاهو سرایان بکوبند تا بر جای خویش بنشینند و مردم ما را آرام بگذارند تا به کار و زنده گی خود برسند و لبی نان برای چند سر عیال سر و نیم سرخود تدارک ببینند، نه این که باز دنبال یک ادعای پوچ و بی مورد، روز خود را گم کنند و خدای ناخواسته به جان هم بیافتند تا جناب قوی کوشان و جوانک نامجو یا کامجو بر مرکب کام خود سوار بشوند.

افغانستان از دو و نیم صد سال به این طرف، نام کشور ماست و هزار ها کتاب توسط انگلیس ها، فرانسوی ها، جرمن ها، روس ها، ایتالوی ها، امریکائی ها و ترک ها در باره ی تاریخ افغان و فرهنگ افغان نوشته و چاپ شده اند. دنیا و هم ملت افغان، همین نام را بر رسمیت شناخته و اتباع افغانستان را «افغان» دانسته و خوانده اند. بگذار چند نفر لق کنند و رو های خود را سیاه ساخته، خود را «افغانستانی» یا هر چیز دیگری که می خواهند بخوانند. نام های «افغان» و «افغانستان» جاودان و این کشور، کشور «افغان» خواهد بود.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۳ /



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۴ /

«اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «دوهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر

فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از

۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۵ /

- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۶ /

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.

۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.

۶- مَنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.

۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.

۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۷ /

- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

حقیقت خورشید: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۸ /

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری). فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، «برنامه ی اجتماعی» «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق). تاییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

هسوان تسانگ، این مردم (افغانان) را تحت نام
اپو کین (آوپاکان)، بسیار با ایمان و درستکار و بلند
همت، توصیف کرده است.

در واقع، این واژه (افغان)، ریشه‌ی بسیار کهن تاریخی
داشته و حتی پیش از اسلام در آثار کهنی چون
«مهابهاراتا»ی هندوان و آثار چینیان به صورت
«اپاگانه» و «اپو کین» ذکر شده است. به گفته‌ی
گریگوریان برای بار اول به کلمه‌ی «افغان» در قرن
ششم میلادی، «وراهامهیرا = VarahaMihira»
(منجم هندی) در کتاب خود «برهات سامیتا»
BrhatSamhita به شکل «اواگانا = Avagana»،
اشاره کرده است. از متن کتاب

Indeed the Sun

By:Mustafa Omarzai

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English